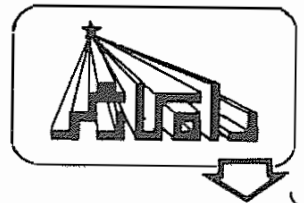


امک

دوره دوم - سال چهارم ★ ازگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ★ قیمت: ۰ ریال شماره ۱ فروردین ۱۳۶۳

سر مقاله



در دوره جدید



با این شماره، دوره انتشار جدید "راه کارگر"، ازگان مرکزی سازمان ما، آغاز می‌گردد. آنچه این دوره را از دوره قبل جدا می‌کند، گسترش و عمق یا بسی سرکوبگری و آزاده کشی بی‌مبار جمهوری اسلامی است. سازمان ما در مقابله با سرکوب فزاینده‌ای که از سی‌خرداد ۶۰ آغاز شده بود، از زمستان ۶۰ خط "عقب نشینی بمیان توده‌ها" را در پیش گرفت. بر پایه این خط، ما می‌بایست بطور همزمان دو کار اساسی را پیش می‌بردیم: نخست، سازماندهی متناسب با سرکوب فزاینده و تقویت پوشش امنیتی تشکیلات، دوم، سمت‌گیری بطرف پیوند با طبقه کارگر و استقرار در میان توده‌ها. این دو کار اکنون پیش‌رفته سازماندهی نامتمرکز تا حدود قابل توجهی قوام‌گرفته است. کمیته‌های منطقه‌ای سازمان نمی‌توانند مستقیماً با همدیگر تماس بگیرند. هر تماس لازم میان آنها فقط از طریق مرکز ارتباطات سازمان عملی می‌شود. رفقای ما با پشتکار کم‌نیستی توانسته‌اند نیروی خود را برای پیوند با کارگران بسیج کنند و محملهای آنرا فراهم سازند و در این راستا تاکنون به پیشرفتهای چشمگیری دست یافته‌اند. استقرار در محیط‌های توده‌های و در میان زحمتکشان، در مجموع بقیه در صفحه ۳

مرك بر جنك! زنده باد صلح!

زن: آتشفشانی زیرای جمهوری اسلامی

اگرچه این مقاله بمناسبت ۱۸ اسفند (۸ مارس) روز جهانی زن و بزرگداشت آن نوشته می‌شود، ولی نخستین پیاپی این است که تنها در سالگرد روز زن نیست که باید به یاد زنان افتاد. همانطور که نمی‌توان کار انقلابی را به بزرگداشت انقلاب یا سالروز آن محدود کرد، در مورد زنان نیز نباید به "تجلیل" از مقام زن و "حمایت" از حقوق دمکراتیک زنان - آنهم فقط در روز معینی از سال، اکتفا نمود. بقیه در صفحه ۲۵

هنگامیکه نزدیک چهار سال پیش، جرقه‌ها به حریق گسترده‌ای بدل شده و در کشور ایران و عراق با تمام ظرفیت نظامی خود وارد جنگ گسترده‌ای شدند، تمام کارشناسان و مفسرین دست‌اندرکار با توجه به ابعاد تلفات، آوارگی، ویرانی شهرها و مراکز صنعتی، و نیز ابعاد اتلاف ذخایر جنگی از قبیل هواپیما و تانک و مهمات جنگی و هزینه‌های سرسام‌آور آنها و عمرچنین جنگی را، حد اکثر چند هفته برآورد میکردند. اما امروز، پس از گذشت چهار سال، کسی نمیتواند تاریخی را برای پایان آن حدس بزند! چرا تمام این پیشبینی‌ها و برآورد‌ها در باره جنگ غلط از آب درآمد؟ زیرا کسی تصور نمیکرد که ابعاد جنون‌نهمته در آینده صدور "انقلاب اسلامی" تا این حد بقیه در صفحه ۲

اتحادیه پاسخی مناسب برای تشکل منفی طبقاتی پرویالیست

مسئله هائی

آئینه‌ای در برابر دمکراسی پریده رنگ شورای ملی مقاومت

قسمتهای وسیع و پراهمیتی از سرزمینهای کشور، ساکنان غیر فارس دارند؛ و بسیاری از مرزهای حیاتی کشور در داخل همین مناطق ملی است: آذربایجان، کردستان، بخش عرب نشین خوزستان، بلوچستان و قسمتی از کرگان و بخش شمالی خراسان، همه مناطقی هستند یا ساکنان غیر فارس که ایران را با همسایگانش مرتبط می‌سازند. تقریباً در همه این موارد ساکنان هر دو سوی مرزها، خلقهای همزبان هستند. بقیه در صفحه ۴

ایران ما کشوری است چند ملیتی است. اندیشه الوده به تعصب ملی (شونیست)، که در پنجاه سال گذشته پرویالیست داده شده و حسابی جا افتاده است، اعتراف به این حقیقت روشن را از گناهان نامبخشودنی می‌شمارد. اما این از روشنی حقیقت چیزی نمی‌گاهد. نزدیک به نیمی از جمعیت کشور به زبانهای جز فارسی سخن می‌گویند؛ بخش مهمی از آنها اعتقادات مذهبی غیر شیعی دارند؛

نمونه هائی از مقاومت توده‌ها در سال ۶۲

در صفحه ۱۰

مرک بر جنگ! زنده باد صلح!

زنجیر پاره کرده باشد . کسی فکر نمی کرد که اینهمه رنج و ماتم ، به بهای تمام شدن یک میلیون کشته و مجروح ، میلیونها آواره ، ویرانی شهرها و روستاها و تاسیسات صنعتی ، صد ها میلیارد خسارات ، قحطی و صف های طولانی ، در منطق جنون آمیز فقها ، تا این حد ، "برکت و نعمت" باشد .

این جنگ خانمانسوز تا بدین حد طول کشید ، زیرا که رژیم جمهوری اسلامی ، تمام منابع تولیدی و ذخایر کشور و نیز امواج انسانی را ، وشقه تداوم آن قرار داده است تمام هستی یک کشور و جان انسان های آزاد خاکستر میشود تا کوره این جنگ ابلهانه روشن بماند . برآستی شقاوت و جنون نهفته در این جنگ ، بیست و دو است . امروز بیش از هر موقع دیگر ، ابعاد ویرانگر و فاجعه آمیز جنگ نمایان شده است .

اماج حملات از هدفهای نظامی بسیار فراتر رفته و اساسا به هدفهای غیرنظامی ، تاسیسات صنعتی ، نفتی و غیرنفتی و بمباران ساکنین شهرها و روستاها و افراد غیر نظامی از هر دو طرف ، معطوف شده است . ابعاد وحشیگری و خشونت تا به آنجا رسیده که طرفین یا صراحت دستور انهدام متقابل شهرها و مرد مفیر نظامی و بی دفاع شهرهای یکدیگر را صادر کرده اند . ویرانی بیش از شانزده شهر و روستا از دو کشور و کشته شدن هزاران نفر فقط در یک هفته اول جنگ (از ۲۷ بهمن ۶۲) ، تنها بیانگر گوشه ای از این شقاوت و جنون چهارساله است . آنها برای خفه کردن مبارزه طبقاتی و مبارزه توده ها علیه اختناق سنگین ، برای تحت الشعاع قرار دادن شکافهای درونی خود و برای درحالت بسیج نگه داشتن پایگاه حمایتی خود و با توهم پیروزی در جنگ و مواجه شدن با بحران همه جانبه اقتصادی - اجتماعی از موضعی قوی تر و با دستی پرتر ، چنان خود را در چنگال جنگ گرفتار کرده اند که برای حفظ حالت تهاجمی خود ، باید هر چند یکبار ، عطیات جنگی گسترده ای را ، با بوق و کرناس ، تدارک ببینند و گرنه فوراً در حالت تدافعی قرار بگیرند . رژیم ولایت فقیه که بنیاد وجودش در تقابل اشتی ناپذیر با مومکراسی و رفاه و ترقی است ، و خود را در داخل مرزهای کشور بزرگمان در تنگنا و بی آینده ، و بر روی قلعه اشغشان می بیند ، در گریز از این مهلکه و برای بقایش در روای تحقق امپراطوری اسلام است . بهمین جهت جنگ را بمثابة بزاری برای صدور " انقلاب اسلامی " تلقی کرده و بستایش جنون آمیز و شایدانه آن می پردازد . به ناچوا - نمردانترین و عوامفریبانه ترین صورت از اعتقادات سنتی و مذهبی مردم و همچنین از انگیزه های دفاع طلبی شرافت مندانه و ضد امپریالیستی آنان برای کشاندن نشان بیه کشتارگاه جبهه ها ، بهره می گیرد . درحالیکه این جنگ هیچ ربطی بمبارزه ضد امپریالیستی نداشته و بالعکس ، با ماجراجویی های خود ، زمینه را برای حضور هرچه بیشتر امپریالیسم در منطقه فراهم میسازد (این هنوز غیر از خد ماتی است که از طریق سرکوب گسترده کمونیستها و نیروهای مترقی و دفاع از مناسبات سرمایه داری برای امپریالیسم انجام میدهد) . علیرغم پوشش آرماتورهای آن و کاذب بودن رژیم جمهوری اسلامی به جنگ افروزی خود می دهد ، از آنجا که جنگ ادامه سیاست بشکلی دیگر است ، چیزی جز گریز از تنش های طبقاتی و منجمد ساختن آنها و صدور و انتقال این بحرانها و تنش ها بمردم عراق و دیگر خلقهای منطقه یا روای حل آنها و تثبیت خودنیت " پیروزی بزرگ " و موکول کردن حل

مشکلات به تحقق آن ، سر بی بیش نیست که رژیم بری فریب توده ها از آن سود می جوید ؟ چرا که جنگ بمنزله بتلاقی است که در رجا همه چیز را در خود فرو می برد و بدین گونه است که می بینیم ، جنگ بالهای شوم خود را همه جا گسترده و نشان تباهی و نکبت خود را بر تمامی وجوه زندگی مردم بجا نهاده است : بلعیدن و زند میگردن هزاران هزار جوان و ماتم زده کردن خانواده ها ، ایاد کردن گورستانها گسترانیدن توره های سرپازگیری ، بلعیدن بودجه و ذخایر و امکانات کشور ، ایجاد تورم و قحطی ، منجمد کردن حقوق کارگران و کارمندان و زحمتکشان و سرکشیه کردن آنها برای جنگ ، ایجاد میلیونها آواره و متلاشی ساختن بخش مهمی از کارگران صنعتی در جنوب و صدها فاجعه دیگری .

اگر جنگ این چنین یا زندگی و فلاکت مردم گره خورده و هم چون مکند های ، خون و زندگی آنها را میمکد و انسان را ، رنجور و بی رمق می سازد ؛ اگر جنگ چون شعله ای هستی بیوز و زندگی را به آتش می کشد ؛ پس باید زندگی را علیحده آن سازمان داد .

چگونه میتوان به جنگ خاتمه داد ؟

بهمان اندازه که رژیم فقها ، هر روز بیش از گذشته سرنوشت خود را با جنگ خانمانسوز و تجاوزگرانه گره میزند ، مردم هم بهمین اندازه از آن رویگردان تر میشوند . وجود چنین شکافی نقطه اتکاء اساسی ما علیه جنون جنگ طلبی جنگ افروزان است . از هنگام جنگ خرمشهر و پیروزی ایران که مردم بخیا بان ها ریخته و پایان جنگ را جشن گرفتند و فرمان خمینی در همان زمان مبنی بر پیشروی در خاک عراق این شکاف هرچه بیشتر عریان شده است . وقتی در بمباران موشکی در فول ، مردم شعار مرگ بر خمینی و مرگ بر جنگ را دادند ، بازهم وجود چنین شکافی نمایان تر شد . در بستر چنین شکاف روبگسترش که بین تالیات فقها و مردم بوجود آمده است ، صلح ، بمثابة یک درخواست عمومی مستعمل ؛ بیواسطه و سازمان نگر برجستگی کامل مییابد . جنگ را نه به شیوه سازشکاران میتوان از حاکمان فقیه ، متوقع بود که پایان دهند و نه آنها باید بسرنگونی رژیم فقها موکول نمود . جنگ را ، اولاً بامیدان آوردن اهرم نیرومند فشار و اقدام از پایین و سازماندهی توده های و تحمیل آن به رژیم میتوان پایان داد و ثانیاً بامیدان آوردن چنین اهرم نیرومندی ، در گرو نگرش به مساله صلح ، بمثابة یک خواست عاجل ؛ مستعمل و عمومی است . یک جنبش توده ای را همواره میتوان بر مدار خواسته های فوری و عمومی شکل داد . جنبش توده ای را نمی توان بر اساس خواسته های با واسطه و خواسته های که توده ها هم اکنون آمادگی کافی برای تحقق آنها ندارند ، شکل داد خواسته های بیواسطه در گذار تحقق و ارتقاء خود ، بلکه خواسته های با واسطه و نهایی منتهی میشوند ؛ و باین ترتیب خواست سرنگونی مستقیم و اقدام مستقل برای آن ، بمثابة سرفصل همه خواسته های دیگر ؛ از دل چنین خواسته های بیرون میاید و نه پیشاپیش آنها . نگاهی به روند توسعه انقلاب بهمن ، بخوبی موید این مطلب است .

خواست صلح ، یا توجه به اینکه در بستر یک دوره انقلابی صورت می گیرد و با توجه به آسیب پذیری شدید رژیم در قبال آن ، طبیعتاً خواستی است در جهت سرنگونی رژیم اسلامی و گامی مهم در این سمت و حتی ممکن است این گذار از صلح به سرنگونی سریع و پرشتاب باشد ؛ اما سخت

کارگران و زحمتکشان! صلح را به رژیم جنگ افروز فقها تحمیل کنیم!

سرمقاله

موفقیت آمیز بود هاست . پارهای از کمیته های منطقه ای ما ، برای تسهیل کار سازمانگری انقلابی ، به انتشار نشریات و خبرنگارمه های منطقه ای پرداخته اند و این کار هر چند غالباً با امکانات ابتدائی صورت می گیرد ، برای ارتقا آگاهی کارگران و زحمتکشان بسیار ضروری است . باین ترتیب ، سازمان ما اینک براسستی در مسیر سازمانگری انقلابی توده ها افتاده و در زیر آتش بی امان دشمن ددمنش ، با استواری در این مسیر پیش می رود ، هر چند که برای پیوند با طبقه کارگرنهنگارهای زیادی باید انجام بد هیم و تلاشهایمان را باید هرچه بیشتر سازمان همین جالازم است بگوئیم که برای آنچه بدست آمده ، بهای سنگینی پرداخته ایم ، و در آنچه انجام شده ، اشتباهات بزرگی داشته ایم " عقب نشینی بمیان توده ها " با خون رفقایمان پیشرفته است . شمار زیادی از ارزشمندترین رفقایمان جان بر سر این کار گذاشته اند ، پارهای از کادرهایمان ، از جمله از اعضای کمیته مرکزی سازمان ، به دست دشمن اسیر شده اند و شهادت رسیده اند . در همین چند ماه گذشته ، دهها تن از همسنگران افتخار آفرین ما ، با صداقت و شجاعت بلشویکی ، در برابر جوخه های آتش دشمن سینه سپر کرده اند و جان داده اند .

و اکنون با این شماره " راه کارگر " وظائفش را در شرایط جدیدی دنبال می گیرد . این نشریه ، ارگان مرکزی سازمان

ماست . تمام کمیته ها و واحدهای سازمان خط مرکزی تشکیلات را از این نشریه خواهند گرفت و خودشان را باین انطباق خواهند داد . کوشش خواهد شد که نشریه بطور مرتب و بصورت ماهانه منتشر گردد و بدست رفقای کمیته ها و واحدها برسد . برای آنکه از تحرك نشریه کاسته نشود و توزیع آن آسان شود ، ناگزیر حجم آن از حد معینی نباید فراتر برود . از اینرو برای اجتناب از حجیم شدن نشریه کوشش بر این خواهد بود که مقالات غصیلی در نشریه " راه کارگر " شوریک - که هر چند ماه یکبار انتشار خواهد یافت - گنجانده شوند .

این نشریه هماهنگ کننده سراسری فعالیت های سازمان ماست و بنا براین جایگزین نشریات و خبرنگارمه های منطقه ای نخواهد بود . کمیته های منطقه ای سازمان باید همچنان نشریات خود را منتشر کنند و در عین حال باید از دوباره کاری اجتناب کنند . بنا براین با انتشار نشریه مرکزی ، نشریه های کمیته های منطقه ای باید هرچه بیشتر ، روی مسائل سازمانگری انقلابی توده ها در منطقه متمرکز شوند و رهنمود های سازمانی را که در هر حال کلی هستند ، خلاقانه با شرایط مشخص منطقه خود انطباق دهند . ما خواهیم کوشید اخبار تازه و همچنین پارهای مقالات نشریات کمیته های منطقه ای را در " راه کارگر " بیاوریم و از این طریق مناطق دیگر را با مسائل و تجارب آنها آشنا کنیم . از اینرو نشریات منطقه ای واقعاً باید مسائل

منطقه را منعکس سازند و به سازمانگری توده های ببردازند ، بطور اخص در میان کارگران و بطور عام در میان تمام توده های زحمتکش و محروم . انتشار نشریات منطقه ای نباید در پخش و تکثیر نشریه مرکزی خللی ایجاد کند . در استفاده از امکانات و فرصتها و نیروها ، تقدم با پخش و تکثیر نشریه مرکزی است . خطاب اصلی " راه کارگر " به مبارزان کمونیست ، کارگران پیشرو و فعالین انقلابی و سیاسی است . در پخش آن باین نکته باید توجه شود ، بخصوص در شرایط کنونی ، که پخش نشریات انقلابی با مشکلات و خطرات زیادی همراه است ، باید کوشش شود که پخش نشریه یا رعایت اولویتها صورت گیرد . برای آنکه " راه کارگر " بتواند در سازماندهی و هماهنگ سازی فعالیت های تشکیلاتمان در پیکار انقلابی به صلاحی کار ساز مبدل شود ، باید از کمکهای فکری و عملی همه رفقای سازمان برخوردار باشد . همه رفقای عضو و هوادار سازمان ، باید بکوشند اخبار و گزارشات خود را مستقیماً و با سریع ترین وسیله ممکن به نشریه برسانند .

باید تلاش شود تا نشریه بدست شمار بیشتری از مبارزان و پیشروان برسد . ما به همیارها و همدلی های همه کمونیستها و انقلابیان نیازمندیم و ارج میگذاریم و امیدواریم از طریق " راه کارگر " پیوند مان را با همه آنها محکمتر کنیم .

زند مبارز راه سرخ پرولتاریا !

مبارزه بجز جنگ نیست

اشتباه خواهد بود آنچه را که گامی در " جهت سرنگونی است " معادل " خود سرنگونی " تلقی کنیم چنین اشتباه فاحشی ، موجب هدر رفتن انرژی گسترده همگنون موجودی میشود که میتواند در جهت گشودن يك جبهه توده های برای نبردی مهم و در راستای نبرد قطعی و نهائی ، بکار گرفته شود . سازماندهی توده ها علیه جنگ و برای تحقق صلحی عادلانه (بدون الحاق طلبی هر دو طرف) ، گامی است عظیم در مجموعه مبارزات دموکراتیک توده ها علیه کلیت جمهوری اسلامی . فقط بدین ترتیب است که میتوان شکاف بین انزجار عمومی از جنگ و اقدام متناسب برای متوقف ساختن آن را پر کرد .

مبارزه بجز جنگ ، مختلف جبهه های مختلف جامعه علیه جنگ ، بنا به جایگاه مشخص اجتماعیشان به گونه های مختلف می تواند سازمان یابد . کارگران قهرمان میهنمان ، که با وجود تورم شدید و ثابت ماندن حقوقشان ، همواره بخشی از دستمزدهایشان توسط حکومت حامی سرمایه ، جهت تامین جبهه های جنگ تصاحب میشود ، باید در مقابل این اجحاف حکومتیان که تعرض دیگری هست به منافع اقتصادیشان ایستادگی کرده و با تحریم این اقدامات خواهان دریافت تمامی دستمزدهایشان شوند و از طریق شکل های صنفی خود به رژیم و عواملش در محیط های کار فشار آورنده بایند در مقابل منجمد ساختن حقوق به بهانه جنگ ، در حالیکه قیمتها شتابان بالا می روند ، یا سرسختی ایستادگی کنند . کارمندان و سایر اقشار زحمتکش نیز می باید با بکارگیری شیوه های مختلف مبارزه ، خود را در این زمینه علیه اقدامات ارتجاعی حکومتگران سازمان داده و مانع تعرض رژیمه منافع اقتصادیشان گردند . در این شرایط که دستة دستة جوانان میهنمان به قتلگاه جنگ کشانده میشوند ، بایستی با

بسیج اعتراضات نهفته توده های در این مورد و ترغیب جوانان به فرار از تیررس دشمنان مردم و سازماندهی فرارشان ، رژیم را در بکارگیری تاکتیک گسیل امواج انسانی بمطابق گوشت دم توپ ، در تنگنا قرار داد . باید جوانان را با تبلیغ موثر از رفتن به جبهه ها یازداشت و فرار سربازان و نوجوانانی را که بزور به جبهه ها گسیل داده شده اند ، یا ترغیب به ترك جبهه ها سازمان داد . بایستی به توضیح موثر و جانساز فجاج جنگ و هرچه روشن تر ساختن اهداف حکومتگران از ادامه آن و افشای انگیزه های تجاروزگانه و توسعه طلبانه فقها برای توده ها میادرت ورزید ؛ و اینکه پیروزی و حیل مشکلات پس از آن ، فریبی بیش نیست و اینکه بغرض تحقق آن در جنگ با عراق و اشغال این کشور بحران زده ، ابعاد گزافی ؛ قحطی ؛ فلاکت و آوارگی ؛ و سرکوب وحشیانه جنبش خلق عراق در قبال اشغالگران ؛ بعلاوه سرکوب مردم کشورمان ، دوچندان خواهد شد ؛ بخشهایی از جامعه را که در توهم پایان یافتن جنگ و حل مشکلات طاقت فرسای اقتصادیشان ، در صورت پیروزی ، از کمک کردن به جبهه ها یازداشت ، باید با سازمان دادن اورگان جنگی ، حول مسائل و مشکلات مبتلا به شان ؛ و یا توضیح اینکه مادامیکه رژیم با مقاومت جدی و سازمان یافته زحمتکشان مواجه نشود ، اقدام به پایان دادن جنگ نمیکند ، آنان را در جهت این اقدام موثر ، متشکل نمود ؛ جنگ چون فقها و موجب تهاهی زندگی زحمتکشان و کشورمان است . با شعار مرگ بر جنگ ، زنده باد صلح ، در تمام گوشه و کنار کشورمان در کارخانه ها ، در محلات ، در میان اورگان ؛ روستاها ؛ سربازخانه ها ؛ شهرهای جنگ زده ، در مدارس ؛ ادارات ؛ مبارزه توده ها را علیه این جنگ خانمانسوز و برای متوقف کردن صلح ، در اشکال متنوع و متناسب ، سازمان دهیم .

مسأله ملی

آئینه‌ای در برابر دمکراسی پریده رنگ شورای ملی مقاومت

گهتن ندارد که این، توجیه ضرورت تازیانه است. اما برخلاف پندار سلطنت طلبان، این "وظیفه" را دیگران نیست می‌توانند انجام دهند. وقتی "تمامیت ارضی کشور" چیزی فراتر از حاصل اتحاد داوطلبانه خلقهای ایران، نگریسته شود، در ضرورت تازیانه و سرنیزه نمی‌توان تردید کرد. "بلوچ ایرانی" ازاد است که "خود را بیک ترکمن ایرانی نزدیکتر حس کند تا بیک بلوچ پاکستانی"، اما وای بحالاش اگر چنین حس نکند. زیرا با "تمامیت ارضی کشور" در افتاده است. اما قضیه در همین جا فیصله نمی‌یابد. زیرا سرنیزه پس از اینکه "بلوچ ایرانی" را وادار کرد که "خود را بیک ترکمن ایرانی نزدیکتر حس کند تا بیک بلوچ پاکستانی"، برای تقویت این حس، بلوچ و ترکمن ایرانی را در شرایطی قرار می‌دهد که بلوچ بودن و ترکمن بودن خود را بتدریج فراموش کنند. و این شدنی نیست مگر با سرکوب منظم و مداوم هویت ملی بلوچ و ترکمن، یعنی حضور دائمی سرنیزه. با این ترتیب است که سرنیزه نهادی می‌شود. اما وقتی سرنیزه نهادی شد، دیگر فارس و بلوچ نمی‌شناسند. نگاه معلوم می‌شود که "تمامیت ارضی کشور" چیزی است فراتر از اراده همه خلقهای ایران. "موهبتی الهی" است نه تنها بر بالای اراده بلوچ و ترکمن، بلکه بر بالای سر فارسیها.

رژیم جمهوری اسلامی، دشمن سرسخت ملی‌گرائی است و ظاهراً مفهوم "تمامیت ارضی کشور" برایش بی‌معناست. اما این بفتح هیچکس نیست زیرا بی‌معنا تر از آن برای ولایت فقیه، مفهوم "حاکمیت مردم" و "اراده مردم" است. هر کس که در برابر "حاکمیت الله" از "حاکمیت مردم" سخن می‌گوید، مشرک است و "محارب با خدا" و رسول او! بنا بر این "حاکمیت الله" نه تنها در داخل "تمامیت ارضی کشور" بلکه بیرون از آن نیز باید خود را بگستراند! گذشته از این، برای رژیم فقیه، جهت وحدت و یکپارچگی کشور، اسلام و حکومت اسلامی است. و این نه تنها به عنای سرکوب مداوم و منظم غیرسلطانان در سراسر کشور است، بلکه بمعنای تشدید ستم بر بسیاری از مناطق ملی است. غیر از آذربایجان در سایر مناطق ملی، مذ هب شیعه در اقلیت است. کردها، بلوچها، ترکمنها و اکثر عربها سنی مذ هب هستند. ایجاد دولت مذ هب در ایران مساوی است با تشدید ستم ملی بر این خلقها و مسلمانان. مساوی است با تضعیف اتحاد خلقهای ایران. از این رو، اگر استبداد سلطنتی به مساله ملی با سرنیزه پاسخ می‌داد، ولایت فقیه ناگزیر است با گلوله پاسخ بدهد. از تشکیل دولت صفویان باینسو (که با تکیه بر مذ هب شیعه و یا تکیه بر شمشیر ارتش قزلباش، دولت مرکزی نیرومندی بوجود آوردند) هر بار که عنصر مذ هب در دولت مرکزی قوی تر شده، محرومیت خلقهای سنی مذ هب کشور افزون تر گشته است. از زمانی که مذ هب شیعه مذ هب رسمی دولتی ایران شده، همه آنها که علی‌رغم شمشیر ارتش قزلباش همچنان سنی مذ هب مانده‌اند،

آذربایجانی‌ها هم‌زمان خود را در جمهوری آذربایجان شوروی دارند، کردها در کردستان ترکیه و عراق، عربها در عراق، بلوچها در بلوچستان پاکستان، ترکمنها در جمهوری ترکمنستان شوروی. در این میان، جز آذربایجان نی‌ها، که ستم ملی را عمدتاً بصورت ستم فرهنگی لمس میکنند، همه این خلقها ستم ملی همه‌جانبه‌ای را می‌چشند. در تاریخ رسمی پنجاه سال گذشته، که بدست استبداد سلطنتی نوشته شده و بورژوازی همچون سرمایه‌ایدئولوژیک خود از آن پاسداری می‌کند، کردها و بلوچها از فراموش شدن گانند. در بیست سال گذشته، کردستان و بلوچستان از محروم‌تر بین‌های سفره اقتصاد کشور بودند. عربهای خوزستان، این ساکنان یکی از مهم‌ترین قطبهای صنعتی و اقتصادی کشور، اجازه راه یافتن به مواضع حساس اقتصادی، سیاسی صنعتی و اداری خوزستان را نداشتند و از فرصت‌های مساوی با جامعه فارس زبانان خوزستان محروم بودند. با این ترتیب، دریافتن نقش حیاتی مساله ملی در تعیین مسیر حرکت آینده ایران، استعداد فکری ویژه‌ای نمی‌طلبید. سرنوشت هژمونی طبقه‌کارگر و سوسیالیسم در ایران، سرنوشت دمکراسی در ایران، و سرنوشت خود ایران، با این مساله گره خورده است.

اگر ایران کشوری چند ملیتی است، جهت وحدت و یکپارچگی آن چیست؟ چه چیز بلوچها را یا آذربایجانی‌ها، و ترکمنها را با عربها در یک کشور گرد می‌آورد؟ برای استبداد سلطنتی، عامل متحد کننده ایران سرنیزه بود. دولت مرکزی جدید در ایران پنجاه سال گذشته، با نفی کامل حقوق خلقهای ایران شکل گرفته است. حقیقت این است که استبداد سلطنتی، حس تحسین خاصی نسبت به فارس زبانان و یا حس نفرت و تحقیر خاص نسبت به خلقهای دیگر ایران نداشت. اگر به مساله ملی با سرنیزه پاسخ می‌داد، تنها باین دلیل بود که یکپارچگی ایران را چیزی فراتر از خواست خلقهای ایران و مقدم بر آن می‌نگریست، نه محصول اتحاد داوطلبانه این خلقها. برای استبداد سلطنتی، "تمامیت ارضی کشور" یکی از دلائل موجودیت "نظام شاهنشاهی" است و همانطور که "نظام شاهنشاهی" محصول خواست توده‌ها نیست و پادشاهی حتی در قانون اساسی مشروطیت، "موهبتی الهی" تلقی می‌شود، تمامیت ارضی کشور نیز نمی‌توانست و نمی‌تواند صرفاً محصول اتحاد داوطلبانه خلقهای ایران باشد. اگر می‌گفت، اگر سلطنت از میان برود، تجزیه ایران حتمی است و ایران به "ایرانشان" تبدیل می‌شود. و اکنون پسران نامرحوم در اثبات ضرورت پادشاهی در ایران چنین استدلال می‌کنند: "وقتی یک بلوچ ایرانی خود را بیک ترکمن ایرانی نزدیکتر حس کند تا بیک بلوچ پاکستانی، ایران آماده است تا بیک جمهوری لیبرال تبدیل شود. اما در حال حاضر اینطور بنظر می‌آید که تنها یک مشروطه پادشاهی قادر است تمامیت مجموعه این ویژگیها و منافع ایرانیان را تامین نماید." (نشریه "نامه جبهه نجات ایران"، شماره ۴۴، آبان ۶۲). نیازی به

ایرانیان درجه دوم تلقی شده‌اند. تاریخ نگاری رسمی هریار که از سقوط دولت صفوی و از "فته افغان" سخن گفته، افغانی‌ها را بیگانگانی تصویر کرده همچون "موم" یا "چوچ" و "ماچوچ". انگار نه انگار که داستان درباره یک جنبش داخلی و یک قیام ضد دولتی است در داخل "تمامیت ارضی کشور" و اکنون رژیم خمینی، با متمرکز کردن قدرت دولتی در دست فقهای مذهب شیعه، این بیعدالتی و نابرابری را به اوج رسانده است. در دولت ولایت فقیه، کردها، بلوچها، ترکمنها و بسیاری از عربها هرگز نخواهند توانست بمواضع حساس دولتی دست یابند، حتی اگر فقیه باشند. جمهوری اسلامی چاره‌ای جز سرکوب خلقها ندارد.

ایرانی‌ها از استبداد سلطنتی و استبداد مذهبی و هر استبداد دیگر، بدون اتحاد داوطلبانه و آزاد خلقهای آن ناممکن است. حاکمیت مردم در کشوری که نزدیک به نیمی از جمعیت آن از آزادی تعیین سرنوشت خود محروم باشند، نروغی بیش نخواهد بود. آزادی تعیین سرنوشت چیز عجیب و غریبی نیست. بلکه همان اصل حاکمیت مردم است. خلقی که نتواند نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دلخواه خود را برگزیند و نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نداشته باشد! آزادی تعیین سرنوشت و حق حاکمیت برای خلقی که زیر ستم ملی است، قبل از هر چیز بمعنای رهایی کامل از ستم ملی است. اما ستم ملی را اساسا خلقی می‌تواند تعریف کند و حق دارد بطور مشخص تعریف کند که از آن رنج می‌برد. تعریف نژاد پرستان آفریقای جنوبی از ستم نژادی، قاعده تعریف خنده‌داری خواهد بود؛ سیاهان ستمدیده آفریقای جنوبی هستند که باید ستم نژادی و بنا بر این شرایط برابری نژادی و شرایط مشخص آن را در آفریقای جنوبی تعریف کنند، نه نژاد پرستان ستمگر، و حتی نه مخالفان تبعیض نژادی. خلق زیر ستم است که باید بگوید شرایط رهایی از ستم ملی را چه می‌داند و برای حفظ و شکوفاسازی هویت ملی خود چه می‌خواهد بکند و چه راهی را می‌خواهد در پیش بگیرد. کسانیکه خود را قهرمانان دموکراسی جا می‌زنند در برخورد با مسأله ملی، گاه در وضع مسخرهای گیر میکنند، زیرا از سویی ظاهرا ناگزیرند حق تعیین سرنوشت خلق زیر ستم را بپذیرند و از سوی دیگر به او می‌گویند این حق فقط حق توافق با ملت غالب است. این به دموکراسی بازی خود گامهائی میماند که نماینده انتخاباتی راه می‌اندازند تا از مردم بپرسند "نظر موافقتان با مسن چیست؟" کسی که دائما از حاکمیت مردم دم می‌زند ولی حق همین مردم را برای انقلاب کردن و برانداختن حکومت نامطلوبشان نمی‌پذیرد، یک دموکرات قلابی است؛ زیرا در برابر یک حکومت خود گامه فقط به مردم حق می‌دهد که عریضه بنویسند، شکوه کنند و حداکثر اعتراض نمایند و نه بیش از این! اما اگر حق انقلاب کردن و برانداختن نظام سیاسی نداشته باشد و وجهی ضروری از حق حاکمیت مردم و آزادی تعیین سرنوشت آنهاست، حق جدائی از ملت غالب نیز وجهی ضروری از حق حاکمیت خلق زیر ستم است. حق تعیین سرنوشت ملتها و حق جدائی ملتها از ملت غالب، از "جعلیات تبلیغاتی" کمونیستها نیست، بلکه مفهوم پایهای دموکراسی است؛ و اگر در کشور استبداد زده ماقط کمونیستها، قاطعانه و آشکارا از آن دفاع میکنند، مایه تاسف و در عین حال خوشحالی است. تاسف او راست که در کشوری ویران شده و در ماتم نشسته از استبداد، حتی طرفداران دموکراسی، مفاهیم پایهای آنرا نپذیرند، اما در عین حال خوشحال کننده است که کمونیستها با دفاع پیگیرشان از دموکراسی، نیاز دموکراسی را به طبقه کارگر و نیاز طبقه کارگر را به دموکراسی بازمی‌تابانند.

طبقه کارگر ایران باید با تمام توان خود از سنگسار دموکراسی در مسأله ملی دفاع کند. نیاز به گفتن ندارد که کارگران اصولا نفعی در جدائی ملتها از همدیگر ندارند و

جنبش طبقه کارگر از جدائی خلقهای ایران صدمه خواهد دید. منافع طبقه کارگر از طریق "سرتن سبونالیم" تأمین شدنی است نه از طریق تنگ نظریهای ملی. رهائی کارگران سا همبستگی و برادری خلقهای انسان می‌شود نه با رویا روستی و دشمنی آنها. منافع طبقه کارگر ایران در اتحاد آزاد و داوطلبانه تمام خلقهای ایران، و در برادری، همیاری و شکوفائی تک تک آنهاست. محرومیت هر یک از خلقهای ایران پیش از هر چیز و بیش از هر چیز محرومیت بخشی از طبقه کارگر ایران است. وقتی خلق ترکمن یا خلق کرد از ستم ملی رنج می‌برد، اما این ستم بیش از همه کارگران و همجینان دهقانان شهیدست هستند تا سرمایه‌داران و زمین‌داران ترکمن و کرد. طبقه کارگر ایران باید طرفدار یکپارچگی کشور باشد نه طرفدار تجزیه آن. اما این یکپارچگی باید محصول اتحاد آزاد و داوطلبانه همه خلقهای ایران باشد، نه نتیجه قهری "تمامیت ارضی کشور". اما انسوی اتحاد داوطلبانه حق جدائی خلقهاست. بنا بر این دفاع از اتحاد داوطلبانه خلقهای ایران در عین حال دفاع از حق جدائی آنهاست. هر نوع تنگ نظری ملی در برخورد با این مسأله، سم مملکتی است برای جنبش طبقه کارگر. ماشین سرکوبی که برای محروم کردن خلقهای ایران از آزادی تعیین سرنوشت روغن کاری شود و بکار افتد، بعد از انجام "وظیفه"، به انبار آهن پاره‌های کهنه سپرده نخواهد شد و به بیشترین احتمال بیش از همه علیه کارگران در سراسر ایران بکار گرفته خواهد شد. آری طبقه کارگر ایران به دموکراسی نیاز حیاتی دارد. اما نباید فراموش کرد که نیاز دموکراسی به طبقه کارگر حتی چیزی بیش از نیاز حیاتی است. در شرایط ویژه کشور ما تنها نیروی اجتماعی که می‌تواند مدافع اتحاد آزاد و داوطلبانه خلقهای ایران باشد، طبقه کارگراسست. بورژوازی ایران دشمنی ناشی از حق تعیین سرنوشت خلقهای ایران است و این دشمنی را بارها و بارها نشان داده. در این دشمنی، بورژوازی جمهوریخواه نسبت به بورژوازی سلطنت طلب چیزی کم ندارد. بجزرات میتوان گفت که برای بورژوازی ایران وحشتناک ترین چیز بعد از انقلاب کارگری، آزادی خلقهای ایران در تعیین سرنوشتشان است. بی جهت نیست که آنها سخن گفتن از ستم ملی و حق تعیین سرنوشت ملتها را تجزیه طلبی می‌نامند، و در قافیه‌های دزبیهایی "آزاد یخواهانه"، آنجا که در تنگنا می‌افتند و آشکارا نمی‌توانند با اصل حاکمیت مردم مخالفت کنند، منکر موجودیت مردم می‌شوند و اساسا وجود ملتها و ملیتهای مختلف را در ایران انکار می‌کنند. اقشار خرد بورژوازی نیز در ایران در شرایطی نیستند که مدافع پیگیر آزادی خلقهای ایران در تعیین سرنوشتشان باشند. اقشار سنتی خرد بورژوازی نمی‌توانند اقشار متحد کننده خلقهای ایران باشند؛ زیرا اکنون در صحنه سیاست ایران، عامل تعلقات مذهبی نقش بسیار فعالی دارد. و اقشار سنتی خرد بورژوازی، مذ - هبیترین اقشار جمعیت کشور هستند. مذهب در ایران نمی‌تواند جهت وحدت کشور باشد. زیرا تنوع ملی غالباً با تنوع مذهبی همپاست، و این، سایر محدودیتهای اقشار سنتی خرد بورژوازی را تشدید می‌کند. اقشار جدید خرد بورژوازی، گرچه در مقایسه با اقشار سنتی، از افقهای اجتماعی وسیعتری برخوردارند، اما به لحاظ منشأ ملی، در میان خلقهای محروم ریشه ضعیفی دارند. مثلا شمشاد پزشگان، مهندسان و بطور کلی کارشناسان بلوچ نسبت به جمعیت بلوچ، بسیار کمتر از چنین نسبتی در میان فارسهاست این خود یکی از وجوه محرومیت ملی است. در کردستان و بلوچستان و در میان عربها و ترکمنها، ارگانهای دولتی و ادارات و سازمانهای عمومی و حتی خصوصی غالباً بوسیله کارمندان غیربومی کار میکنند. هرچه در سلسله مراتب اداری بالاتر بروید، سبب کادرهای برخاسته از خلقهای محروم با سرعت بیشتری کاهش می‌یابد و ستم ملی خود را با

وضع بیشتری بنمایش می‌گذارد. بنابراین اقبال جسد خرد به‌روزآوری، هر قدر هم که با خلقهای محروم همدلی‌نشان دهند، اساساً به ملیت غالب تعلق دارند، هم به لحاظ منشأ ملی و هم به لحاظ جایگاه اجتماعی. و در هر حال نمی‌توانند نیروی متحد‌کننده خلقهای کشور باشند. کارگران، گرچه نفوذ مذهب در میان‌شان کم نیست، تعصب مذهبی در میان‌شان ضعیف است، گرچه شمارشان (مخصوصاً شمار کارگران صنعتی) در میان خلقهای محروم زیاد نیست، اما با رنجهای نیمه کارگران و دهقانان همدلی عمیق و نیرومندی دارند. و نیمه کارگران و دهقانان شهیدست، یعنی اکثریت قاطع جمعیت در میان خلقهای زیر ستم ملی در کشور ما. و مهم‌تر از همه آنکه حتی کارگران غیربومی مناطق ملی، در جایگاه مبتدی بر خلقهای محروم قرار ندارند. طبقه کارگر تنها نیرویی است که می‌تواند ستون فقرات اتحاد آزاد و دواطلبانه زحمتکشان سراسر ایران باشد. یکپارچگی ایران تنها در صورتی می‌تواند محصول برابری، اتحاد و برادری همه خلقهای آن باشد، که زحمتکشان همه خلقهای کشور بر گرد طبقه کارگر ایران متحد شوند. در شرایط ایران این تنها جهت‌توحیدت دموکراتیک کشور است. اگر این جهت وحدت نتواند پیروز شود، یا دموکراسی در مساله ملی، و بنابراین شاید هنرود دموکراسی، مجاله خواهد شد، یا یکپارچگی کشور از هم خواهد گسست. غلبه هر یک از این دو حالت، در مقابل خود میل به حالت دیگر را تقویت خواهد کرد. برخلاف آواز هرگان تعصب ملت غالب، آزادی خلقهای ایران در تعیین سرنوشتشان مایه تجزیه کشور نیست. میل به تجزیه در زیر سرنیزه‌های شکل می‌گیرد که بخواهد "تأمین ارضی کشور" را بر مرد کشور تحمیل کند. اما یکپارچگی دموکراتیک کشور چیزی نیست که با کلمه‌گویی‌های دست‌نشانده ملتها در تعیین سرنوشتشان بدست‌آید. بلکه امری است در گرو سازمان دادن هژمونی طبقه کارگر در میان توده‌های مردم. و این در مناطق ملی تنها یک معنی دارد: سازماندهی کارگران و زحمتکشان خلقهای زیر ستم ملی در برابر همه ستمگران و بهره‌کشان. اگر طبقه کارگر نتواند در میان خلقهای محروم، پیکار علیه ستم ملی را سازمان دهد، یا به این پیکار کم‌اعتنائی کند، خود ستم ملی این کار را خواهد کرد، منتها با برانگیختن تعصب ملی در میان خلقهای زیر ستم. و تعصب ملی از هر طرف که باشد به رویارویی خلقها می‌انجامد و به افزایش اقتدار سرمایه‌داران و زمین‌داران در درون خلقها. اگر چنین حالتی پیش بیاید، وای بحال کارگران و زحمتکشان در هردو طرف رویارویی! زیرا در خدمت منافع بهره‌کشان باینسو و آنسو رانده خواهند شد و بهره‌کشان وقتی بخواهند یا همدیگر کنار بیایند، معمولاً حتی به ستم ملی هم فکر نمی‌کنند. مگر در ایران پنجاه سال گذشته، اکثریت قاطع فتوایها، خانها و سرمایه‌داران کرد و بلوچ و عرب و ترکمن متحدان محلی حکومت مرکزی نبودند؟! مگر همین‌ها خود، پای ثابت سازماندهی ستم ملی و انقیاد ملیتهای زیر ستم نبودند؟! ستم ملی و بنابراین پیکار برای رهایی از آن واقعیتی است مستقل از اراده پهلوتاریا، اما در شرایط ایران، نابومی ستم ملی در گرو اتحاد زحمتکشان همه خلقهای کشور بر گرد پهلوتاریاست. پهلوتاریا تنها با حمایت بیگانه و بی‌قید و شرط از حق تعیین سرنوشت ملتهاست که می‌تواند زحمتکشان همه خلقها را در یکپارچگی طبقاتی برگرد خود جمع آورد. حمایت بی‌قید و شرط از حق تعیین سرنوشت ملتها، یعنی حمایت از این حق، حتی اگر در خدمت سوسیالیسم و در جهت سوسیالیسم بکار گرفته نشود، یعنی احترام باین حق، حتی اگر برای جدائی از سوسیالیسم بکار گرفته شود. فاجعه‌بار است که حق تعیین سرنوشت ملتها علیه طبقه کارگر و علیه سوسیالیسم بکار گرفته شود. اما راه ناممکن ساختن چنین فاجعه‌ای، مشروط ساختن حق تعیین سرنوشت ملتها نیست، بلکه سازمان دادن هژمونی طبقه کارگر در میان زحمتکشان خلقهای زیر

ستم ملی است. اکنون یا نگاهی به "طرح شورای ملی مقاومت پیری خود مختاری کردستان" می‌توان دید که پاسخ این "تئوریالتراتیو دموکراتیک و ممکن" به مساله ملی ناچهد غیر دموکراتیک است. مشکل شورا در پاسخ به مساله ملی اساساً جزئی از مشکل آن در پاسخ به مساله عمومی دموکراسی است. شورای ملی مقاومت می‌خواهد رژیم جمهوری اسلامیه را براندازد، اما با کمترین تکان در رابطه نیروهای اجتماعی؛ زیرا معتقد است که خصلت و سرکوب فوق‌رتجایی رژیم جمهوری اسلامی عملاً همه جامعه را در ضدیت با آن همصدا کرده، بنابراین هرکوششی برای دگرگون ساختن رابطه نیروهای مخالف رژیم، در عمل، پیکار برای براندازی را ضعیف‌تر خواهد ساخت و بر عمر رژیم خواهد افزود. چنین درکی از اتحاد برای براندازی، دستکم در مقابل با رژیم جمهوری اسلامی، کاملاً نادرست است. زیرا چونکی بقدرت رسیدن رژیم ولایت فقیه و ملت سرپا ماندن آنرا نادیده می‌گیرد. قدرت‌گیری ولایت فقیه، محصول یک بحران عمیق انقلابی و در عین حال، در هم‌سکستن توان جهت‌گیری انقلابی همین بحران بوده است. بحران و عوامل بوجود آورنده آن از میان رفته‌اند و در عین حال راههای جهت‌گیری انقلابی آن همچنان مسدود مانده. رژیم ولایت فقیه بر این تناقض ایستاده است. همه جامعه، یا اکثریت نزدیک به همه، در ضدیت با ولایت فقیه همصدا هستند، اما جز آن در هیچ چیز دیگر همصدا نیستند. اختلاف و دشمنی در میان دشمنان ولایت فقیه، نتیجه سوءفاهم نیست بلکه بازتابی از گلاویز شدن طبقات اجتماعی در متن یک بحران انقلابی است. این گلاویزی طبقاتی در جامعه همانقدر واقعی است که موجودیت رژیم فوق‌ارتجایی ولایت فقیه. نه با نادیده گرفتن این گلاویزی طبقاتی می‌توان جمهوری اسلامی را برانداخت و نه با چشم بستن بر خصلت ضد بشری جمهوری اسلامیه می‌توان این پیکار طبقاتی را در جهت پیروزی کارگران و زحمتکشان سازمان داد. شورای ملی مقاومت با رویگرداندن از این حقیقت، گمان می‌کند مجدد کردن دگرگونی‌های طبقاتی، براندازی ولایت فقیه را شتابان و آسان می‌کند. خط براندازی با کمترین تکان و اقیاء خصلت ضد بشری رژیم خمینی از طریق عرضه چشم‌اندازی از یک دموکراسی پریده رنگ و توخالی، بر این پندار گذاشته شده است. بدنیال همین خط است که شورا پس از دو سال تردید و تعلل در درون خود، و پنج سال پس از آغاز جنگ مقاومت خلق قهرمان کرد، طرحی برای خود مختاری کردستان عرضه می‌کند که بنی‌صدریان می‌گویند، المثلای طرحی است که حق امتیازش از چهار سال پیش (یعنی از آغاز لشکرکشی رسمی رژیم اسلامی به کردستان) بنام بنی‌صدر به ثبت رسیده. (رجوع شود به شماره ۶۰ "انقلاب اسلامی در هجرت") در ادعای شورا این نیست که بنی‌صدر و حزب دموکرات را زیر یک سقف گرد آورده، درد اصلی آن این است که می‌خواهد با کمترین تکان در رابطه موجود نیروهای اجتماعی، حکومتی را براندازد که پایه‌های موجود یتش اساساً بر همین رابطه موجود نیروهای اجتماعی گذاشته شده است. درد اصلی شورا این است که نمی‌تواند به بازوی اصلی تهاجم و مقاومت در برابر رژیم جمهوری اسلامی تکیه کند. طرح آن برای خود مختاری کردستان نمونه‌ای از این ناتوانی است. طرحی که نمی‌تواند موضع خلقی کرد را در دفاع قهرمانانه پنجساله‌اش از انقلاب و آزادی تأیید کند، زیرا می‌ترسد مخالفت کسانی را برانگیزاند که در سنگرهای مقابل، این دفاع از انقلاب و آزادی را "بها نه توطئه" می‌نامیدند و در سرکوشی می‌کوشیدند و هنوز هم باین "افتخارات" خود می‌نازند.

اشکال اساسی "طرح شورای ملی مقاومت پیری خود مختاری کردستان" از اینجا آغاز می‌شود که می‌خواهد کردها را از زیر "ستم مضاعف" برهاند، بی‌آنکه حق

حاکمیت آنها را بپذیرد، می‌خواهد به کردستان "خود مختاری" بدهد، بی آنکه آزادی ملت‌ها را در تعیین سرنوشتشان بپذیرد. اگر معنای "ستم مضاعف" برکردن این است که آنها را از حاکمیت بر سرنوشتشان به مثابه یک ملت محروم می‌کند، هویت ملی آنها را سرکوب می‌نماید و راه شکوفائی اهکانات و استعداد های ملی آنها را مسدود می‌کند، چگونه ممکن است کرد ها بدون حاکمیت بر سرنوشتشان به مثابه یک ملت، از "ستم مضاعف" رها شوند؟ کرد ها در صورتی بر سرنوشتشان حاکمند که آزاد باشند مسیر حرکتشان را به مثابه یک ملت به آزاد خود انتخاب کنند. تهیه کنندگان طرح خود مختاری قاعدتا باید بپذیرند، که در ایران زیر رهبری سازمان مجاهدین، در صورتیکه مردم حق نداشته باشند (لااقل بعد از مدت شش ماهه تعیین شده در "برنامه دولت موقت") به "جمهوری دموکراتیک اسلامی" رای مخالف بدهند، حاکمیت مردم کاملاً بی‌معنی خواهد بود. اما تهیه کنندگان طرح خود مختاری، همین حق دادن رای مخالف را به کرد ها نمی‌دهند و در عین حال آوازه انداخته‌اند که طرحشان کرد ها را از زیر "ستم مضاعف" می‌راند! گفته خواهد شد که شورای ملی مقاومت میان کرد و فارس تبعیضی قائل نیست و کرد ها هم در کنار فارسها و ترکها و ۰۰۰ آزادند که به "جمهوری دموکراتیک اسلامی" رای مخالف یا موافق بدهند. این کاملاً درست است. اما مگر دولت شاهنشاهی در این مورد میان کرد و فارس تبعیضی قائل بود؟ در دولت شاهنشاهی هم کرد ها حق داشتند در کنار فارسها و ترکها و ۰۰۰ در انتخابات و همه پرسش‌ها، رای مخالف یا موافق بدهند (این نه در شوری بلکه در عمل بود که هیچ‌کس نمی‌توانست با اراده دیکتاتور مخالفت کند)، با وجود این، شورای ملی مقاومت هم قبول دارد که کرد ها زیر "ستم مضاعف" بودند و هستند. منشأ "ستم مضاعف" از اینجا است که کرد ها به مثابه یک ملت از آزادی تعیین سرنوشتشان محروم گشته‌اند، آنها فقط در توافق با ملت غالب می‌توانند حق رای داشته باشند و لاغیر. بایک فرض قریب به ذهن، مسأله می‌تواند روشنتر طرح شود: فرض کنیم بعد از سرنگونی رژیم ولایت فقیه، اکثریت قاطع مردم ایران به نفع "جمهوری دموکراتیک اسلامی" رای دادند، و همچنین فرض کنیم که اکثریت قاطع کرد ها به مخالفت با "جمهوری دموکراتیک اسلامی" رای دادند و نظام سیاسی دیگری را بران ترجیح دادند. آیا شورای ملی مقاومت به کرد ها حق می‌دهد که نظام سیاسی و دولتی دلخواه خودشان را بوجود آورند؟ پاسخ شورا به این سؤال منفی است. زیرا برای کرد ها به مثابه یک ملت، حق حاکمیت قائل نیست. از نظر شورا، همانطور که مثلاً اصفهانی‌ها حق ندارند در صورت عدم توافق با رای اکثریت مردم ایران، نظام سیاسی و دولتی دلخواه خودشان را بوجود آورند، کرد ها نیز چنین حقی ندارند. اما از طرف دیگر شورا پذیرفته است که خلق کرد زیر "ستم مضاعف" است. معنای "ستم مضاعف" این است که کرد ها، یکبار به مثابه شهروندان کشور ایران زیر ستم هستند و مانند همه مردم ایران از حق حاکمیتشان محروم گشته‌اند و یکبار هم به مثابه یک ملت (یعنی ملت کرد) زیر ستم هستند و نمی‌توانند زبان، فرهنگ و مذهبشان را بدون تحمل فشار زبان، فرهنگ و مذهب ملت فارس، حفظ کنند. خلق کرد یک واحد ملی است، بنا بر این تحمل اراده یک واحد ملی دیگر بران، چیزی نیست جز همان ستم ملی. "شورای ملی مقاومت" ادعا می‌کند که مخالف ستم ملی است، اما در عین حال به بهانه "حفظ تمامیت ارضی کشور" آزادی تعیین سرنوشت یا حق حاکمیت خلق کرد را نمی‌پذیرد. شورا (در متن طرح خود مختاری برای کردستان) ادعا می‌کند که "بمنظور تأمین و تقویت هرچه بیشتر حاکمیت مردمی و تمامیت ارضی و یکپارچگی و وحدت ملی ایران" در پی رفع "ستم مضاعف از ملت ستمزده کرد" است. فرض کنیم که این ادعا کاملاً حقیقت دارد. اما

اگر خلق کرد طرح خود مختاری شورا را نپذیرفت، داور در این زمینه کیست؟ اگر خلق کرد آزادی انتخاب نداشته باشد، غننگ ۰ آقای مسعود رجوی، طرح خود مختاری شورا را "راه حلی عادلانه، صلح آمیز و دموکراتیک برای یکی از مسائل بفرنج سیاسی و تاریخی کشورمان" توصیف می‌کند (پیام ۱۷ آبان ۱۳۶۲، مجاهد ۱۷۷)، اما اشتباه می‌کند. بدون آزادی انتخاب خلق کرد، هیچ طرحی نمی‌تواند صلح آمیز باشد، هرچند که تهیه کنندگان آنرا عادلانه‌ترین و دموکراتیک‌ترین طرح ممکن بدانند. آقای مهدی ابریشمی در پاسخ به بنی‌صدریان که می‌گویند طرح شورا، همان المثالی طرح بنی‌صدر است در تیرماه ۵۸ در "انقلاب اسلامی"، یادآوری می‌کند که "نه در مقدمه و نه در موخره سرفقاله انقلاب اسلامی (سال ۵۸) سخنی از ملیت ستمزده کرد و مفهوم "ستم مضاعف" وجود ندارد و اصولاً چنین واقعیتی برسمیت شناخته نشده است" و اضافه می‌کند که "مسائل مربوط به ملیتها و ستم مضاعف ملی نیز اساساً در چهارچوب حقوق ملیتها پاسخ می‌یابند." (درباره طرح شورای ملی مقاومت برای ۰۰۰، مجاهد ۱۷۹) اما در طرح شورا، "مسائل مربوط به ملیتها و ستم مضاعف ملی" پاسخی دموکراتیک نمی‌یابند، زیرا همین "چهارچوب حقوق ملیتها" با تردستی تمام "در چهارچوب تمامیت ارضی ایران" مجال شده است. بنابراین بنی‌صدریان حق دارند که می‌گویند طرح شورای ملی مقاومت یا طرح پیشنهادی بنی‌صدر، "در اساس یکسانی می‌جوید" ("انقلاب اسلامی در هجرت"، شماره ۶۰) پایه شوریک طرح شورا برای خود مختاری، علی‌رغم اشاره این طرح به ضرورت "رفع ستم مضاعف از ملت ستمزده کرد"، و نظرگاه بنی‌صدر در سرفقاله "خود مختاری، بهانه توطئه؟!" ("انقلاب اسلامی" ۳۱ تیرماه ۵۸) اساساً یکسان است. بنی‌صدریان، این پایه شوریک را چنین توصیف می‌کنند: "حاکمیت را از ان ملت دانستن و آنرا تجزیه ناپذیر شمردن" ("انقلاب اسلامی در هجرت"، شماره ۶۰). تجزیه ناپذیر شمردن "حاکمیت در کشوری چند ملیتی، فقط یک معنی می‌تواند داشته باشد: ستم ملی. زیرا یا "تجزیه ناپذیر شمردن" حاکمیت، موجودیت کرد ها به مثابه یک ملت، و بنابراین آزادی آنها در تعیین سرنوشتشان به مثابه یک ملت، نادیده گرفته می‌شود. کرد ها نیز مانند اصفهانی‌ها به مثابه جزئی از "ملت ایران" که اکثریت آنرا ملت فارس تشکیل می‌دهد، حق حاکمیت دارند. بنی‌صدریان نوشتند که "در آن طرح (یعنی طرح بنی‌صدر در سرفقاله یاد شده)، خود مختاری بر اساس تضاد کرد و غیر کرد عنوان نشده بود. کرد در شمار بانیان ایران آمده و خود مختاری عامل تحکیم وحدت ملی بحساب آمده بود" ("انقلاب اسلامی در هجرت"، شماره ۶۰) حقیقت این است که "کرد و غیرکرد" از همدیگر متمایزند. و اگر این تمایز نادیده گرفته شود و سرکوب شود به تضاد تبدیل می‌شود در تجربه همین چند سال گذشته، این تبدیل تمایز به تضاد را به چشم خودمان دیده‌ایم: خمینی با تأیید اکثریت قاطع ملت فارس، "جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر" را تشکیل داد و همین آقای بنی‌صدر با رای اکثریت ملت فارس به ریاست "جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر" انتخاب شد. ملت فارس (که بزرگترین ملیت کشور است) نسبت به جمهوری اسلامی توهم داشت. در همان حال، ملت کرد (که برادر ملت فارس است) نسبت به خمینی و روحانیت حاکم تقریباً هیچ توهمی نداشت. یکی از علل برخورد متمایز این دو برادر نسبت به جمهوری اسلامی، تمایز مذهبی آنها بود. همین برخورد متمایز نسبت به جمهوری اسلامی باعث شد که خمینی در تابستان ۵۸ برای سرکوب ملت کرد و ملحق ساختن آن به "ملت اسلام" (یعنی ملتی که نسبت به خمینی توهم

داشت (به کردستان لشکرکشی کند . این لشکرکشی تقریباً یک ماه پس از انتشار همین سرمقاله " خود مختاری و بهانه توطئه ؟ " صورت گرفت و همین سرمقاله کدائی اقلای بنی صدر یکی از کارهای تدارکاتی آن لشکرکشی بود . در این لشکرکشی ، خمینی با سواستفاده از تمایز مذهبی و ملت برادر کرد و فارس ، در کردستان به کشتار عمومی دست زد . این درحالی بود که اکثریت ملت فارس ، هنوز خمینی را نمی شناخت و علی رغم کشتار عمومی در کردستان از او حمایت می کرد . درحالی که اکثریت ملت کرد پراحتی " برگ بر خمینی " می گفت . و ملت برادر کرد و فارس با هم تضاد نداشتند ، اما در سال ۵۸ ، جمهوری اسلامی برای سرکوب تمایز واقعی موجود در میان آنها و با سواستفاده از همین تمایز ، آنها را به ضدیت با همدیگر برانگیخت . پس هیچ طرح خود مختاری نباید " بر اساس تضاد کرد و غیرکرد باشد ، اما در عین حال هیچ طرح خود مختاری نباید بر اساس نادیده گرفتن تمایز کرد و غیرکرد استوار باشد ، زیرا ناگزیر خواهد شد این تمایزها سرکوب کند و بنابراین انرا به تضاد تبدیل کند . هر طرح دموکراتیک برای خود مختاری ضرورتاً و حتماً باید بر اساس آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خودشان استوار باشد . و این آزادی همان چیزی است که بنی صدریان با فرمول " حاکمیت را از ان ملت دانستن و انرا تجزیه ناپذیر شمردن " ، یعنی برسمیت شناختن فقط یک ملت در ایران ، خواهان سرکوبش هستند ، و طرح شورا یا فرمول " خود مختاری در چهارچوب تمامیت ارضی ایران " . این آزادی همان چیزی است که تمام خودکام‌ها انرا " آزادی توطئه " می نامند . این آزادی یعنی حاکمیت مردم . یعنی چیزی که در چهارچوب تنگ فرمول معروف " آزادی اری ، توطئه نه " نمیگنجد . حاکمیت مردم یعنی آزادی خواستن و نخواستن . بدون آزادی نخواستن نمی توان آزادی خواستن را تعریف کرد . همانطور که بدون حق مردم برای انقلاب کردن علیه نظام سیاسی دلخواه نمی توان مرزهای حق حاکمیت مردم را ترسیم کرد ، بدون حق ملت‌ها در تعیین سرنوشتشان ، یعنی بدون حق جدائی ، نمی توان " حقوق ملت‌ها " را تعریف کرد . آقای ابریشمچی که معترف است به " مسائل مربوط به ملیت‌ها و ستم مضاعف ملی " . اساساً در چارچوب حقوق ملیت‌ها " می توان پاسخ داد ، با گنجاندن زورگی همین " حقوق ملیت‌ها " در " چارچوب تمامیت ارضی ایران " ، از آنها چیزی می سازد که حتی خمینی هم می تواند موافقتش باشد . مگر خمینی در فرمان ۲۶ آبان ۵۸ ، " حق اداره امور داخلی و مجلسی در رفع هرگونه تبعیض فرهنگی و اقتصادی سیاسی " را برای کردستان مطرح نساخت ؟ یا مجاله شده " چهارچوب حقوق ملیت‌ها " همه دشمنان خلق کرد هم می توانند با خود مختاری کردستان موافقت کنند . تصادفی نیست که بنی صدریان با ملامت از خلق کرد می پرسند " وقتی در بهار آزادی ، اما دگی برای اعطای خود مختاری یا همین محتوی (اگر نه بیشتر) وجود داشت ، چرا خود و ملتی را به تجربه بی چنان پرمخاطره و خونین و ویرانگر گشاندید ؟ " (انقلاب اسلامی در هجرت " ، شماره ۶۰) هر طرح خود مختاری که بر اساس حق ملت‌ها در تعیین سرنوشتشان نباشد ، چیزی خواهد بود در حد یک طرح عدم تمرکز اداری در حد همان قانون معروف " انجمنهای ایالتی و ولایتی " که ربطی به مساله ملی " ستم مضاعف " و این حرف‌ها ندارد . در چنین طرحی ارگان قانون گذاری منطقه خود مختار ، خواه " شورای عالی کردستان " نامیده شود ، نخواه با اسم دیگر ، در عمل چیزی خواهد بود در حد مثلاً " شورای عالی استان سمنان " ؟ یعنی اساساً بی ارتباط با " چارچوب حقوق ملیت‌ها " . طرح شورا برای خود مختاری کردستان ، آزادی ملت‌ها را در تعیین سرنوشتشان نمی پذیرد و یکپارچگی ایران را بر پایه اتحاد آزاد و داوطلبانه خلقهای آن نمی نگرد بلکه برعکس ، گرد آمدن این خلقها را دور همدیگر نتیجه قهری و

اجتناب ناپذیر یکپارچگی سرنوشتی آن " تمامیت ارضی ایران " تلقی می کند . با حرکت از این پایه شوریک ، طبیعی است که دولت مرکزی را به اهرمهای لازم جهت سرکوب آزادی انتخاب یا حق مخالفت خلق کرد یا همین دولت مرکزی ، مجبب سازد . برای روشن شدن مطلب ، نگاهی به پاره‌ای سواد طرح ضرورت دارد :

ماده ۴ طرح ، تنها موردی است که به قدرت خود - مختار حق می دهد که نیروی مسلح در اختیار داشته باشد . ماده چنین می گوید : " حفظ انتظامات منطقه خود مختار - بعدده ارگانهای خود مختار است که نیروی متناسب برای این امر را یا مراعات ماده ۲ طرح حاضر سازمان خواهند داد . " کلمه کلیدی در این ماده ، کلمه " متناسب " است . این کلمه ، حد مجازی است برای نیروی مسلح تحت اختیار قدرت خود مختار . و بطور ضمنی ، اهرمهای مهمی برای مقابله با آزادی انتخاب خلق کرد در اختیار دولت مرکزی می گذارد . کلمه " متناسب " معلوم می کند که اولاً ، قدرت خود مختار فقط برای حفظ انتظامات داخلی می تواند نیروی مسلح در اختیار داشته باشد ، بنابراین ضرورت حفظ تناسب میان کیفیت و کمیت این نیروی مسلح و تنها هدف مجاز تشکیل آن (یعنی حفظ انتظامات داخلی) یاد آوری می شود . ثانیاً ، تشخیص تناسب ، در تحلیل نهایی ، حق دولت مرکزی است . ظاهراً در ماده ۴ ، تشخیص تناسب ، با اشاره به ماده ۲ ، بعبده " شورای عالی کردستان " گذاشته شده ، که با رای مستقیم و مخفی مردم کردستان انتخاب می شود و ارگان قانونگذاری داخلی منطقه خود مختار است . اما در همان ماده ۲ تأکید شده است که " قوانین عمومی جمهوری در منطقه خود مختار لازم الاجراست . مصوبات شورای عالی کردستان نباید ناقض قوانین عمومی جمهوری باشد . " بنابراین در صورتیکه دولت مرکزی ، در مورد نیروهای انتظامی کشور مقررات عمومی وضع کند ، یا در صورتیکه در تشخیص تناسب نیروهای انتظامی در منطقه خود مختار ، میان دولت مرکزی و " شورای عالی کردستان " اختلافی بروز کند ، " شورای عالی کردستان " باید از نظر دولت مرکزی تبعیت کند . ثالثاً ، چون قدرت خود مختار فقط بمنظور حفظ انتظامات داخلی کردستان و متناسب با این منظور می تواند نیروی مسلح در اختیار داشته باشد ، و چون تشخیص تناسب بعبده دولت مرکزی است ، بنابراین طبیعی است که هر نیروی مسلح غیر انتظامی ، از جمله میلیشیای مسلح توده‌های در کردستان ، باید خلع سلاح شود . یعنی بر پایه این طرح ، غیر از نیروی معینی که برای حفظ انتظامات داخلی تشکیل می شود ، و کیفیت و کمیت انرا هم دولت مرکزی تعیین می کند ، در کردستان هیچکس حق ندارد مسلح باشد . در بیکار پنجساله گذشته برای آزادی ، آنچه مقاومت خلق کرد را در برابر رژیم ولایت فقیه تداوم بخشیده ، نیروهای مسلح خلق کرد بوده است . اما " شورای ملی مقاومت " ، وجود این نیروها را خطری برای دولت جمهوری دموکراتیک اسلامی " تلقی می کند . بنابراین بنحوی که بیان شد ، در ماده ۲ طرح خود مختاری لزوم خلع سلاح آنها را یاد آوری می کند . از آنجا که شورا در متن همین طرح ، " مبارزات عادلانه مردم کردستان برای تأمین دموکراسی در ایران و خود مختاری در کردستان " را صراحتاً تأیید می کند و طرح خود را پایبندی به این " مبارزات عادلانه " می داند ، و در عین حال از آنجا که خلع سلاح نیروهای مقاومت خلق کرد را در کردستان خود مختار آینده لازم می داند ، بنابراین مسلم است که شورا در مقابل رژیم ولایت فقیه آزادی انتخاب خلق کرد دفاع می کند و بیکار مسلحانه انرا علیه دولت مرکزی تأیید می کند ، اما از این آزادی انتخاب در مقابل دولت " جمهوری دموکراتیک اسلامی " بینناک است و بنابراین می خواهد انرا در آینده ناممکن سازد و از بین ببرد . " شترسواری دولا دولا نمی شود " ، بنابراین " شورای ملی مقاومت " از آزادی انتخاب مردم (خواه کرد

باشند خواه غیر کرد (در مقابل "جمهوری دموکراتیک اسلامی" بيمناک است و از این رو می‌خواهد انرا از بین ببرد (و مورد برخورد با خلق کرد تنها نمونه‌ای است در نگرش عمومی آن به ملی‌شیبای مسلح توده‌های در سراسر ایران) یا ارزیابی "شورای ملی مقاومت" این است که خلق کرد بدلخواه خود، "جمهوری دموکراتیک اسلامی" را نخواهد پذیرفت و بنا بر این خلع سلاح توده‌های را فقط در کردستان لازم می‌داند. نویسندگان طرح خود مختاری ظاهراً این حقیقت را فراموش کرده‌اند که دفاع از مبارزه مسلحانه توده‌ها علیه دولت مرکزی، اصولاً دفاعی است از آزادی انتخاب آنها، از حق نخواستن و انقلاب کردن آنها و دفاعی است از حق حاکمیت آنها، وگرنه دفاعی است از سر فرصت طلبی و مصلحت‌گرایی.

ماده ۵ طرح اعلام می‌کند "امور مربوط به سیاست خارجی و روابط خارجی، امنیت سراسری جمهوری و دفاع ملی (شامل حراست از مرزها، حفظ تمامیت ارضی و وحدت جمهوری) در صلاحیت دولت مرکزی است. ارتش در منطقه خود مختار کردستان نیز مانند دیگر نقاط ایران حق دخالت در امور انتظامی را ندارد." جمله اخیر ظاهراً وظیفه دارد به مردم کردستان اطمینان بدهد که در "جمهوری دموکراتیک اسلامی" هرگز با سرکوب دولت مرکزی روبرو نخواهند شد. با نگاهی به جمله بالا تر می‌توان دریافت که ممنوعیت ارتش در مداخله در امور انتظامی داخلی چقدر میان تپه و عوام فریبانه است. وقتی "وحدت جمهوری" یکی از موارد دفاع ملی است، دولت مرکزی جز با توسل به نیروهای مسلح چگونه می‌تواند از آن دفاع کند؟ اگر خلق کرد "جمهوری دموکراتیک اسلامی" را نپذیرد، دیگر مسأله از چهارچوب "امور انتظامی داخلی" فراتر رفته و بنا بر این دولت مرکزی می‌تواند تحت عنوان "دفاع از وحدت جمهوری" ارتش را به مقابله با خلق کرد وارد میدان کند. انصافاً که بند اخیر ماده ۵ معنای مسخره‌ای پیدا می‌کند، چون معمولاً هیچ دولت خودگامه‌ای، برای کنترل یک نظام‌ها را ساده‌خانی به ارتش متوسل نمی‌شود، بلکه هنگامی انرا وارد میدان می‌کند که با یک مقاومت گسترده توده‌های روبرو شود! بعلاوه دولت جمهوری دموکراتیک اسلامی برای مقابله با خلق کرد، ضرورتاً ناگزیر به استفاده از ارتش نیست، اینکار را بکنک نیروهای باصطلاح "انتظامی" سراسری هم می‌توان انجام داد. در سالهای ۴۸-۴۷ رژیم شاهنشاهی، نه بوسیله ارتش، بلکه اساساً بوسیله نیروهای انتظامی یعنی نیروهای ژاندارمری تحت فرماندهی اویسی جلاد بود که روستاهای کردستان را به خاک و خون کشید و انقلابیون کرد را قتل عام کرد. و همچنین تاکنون رژیم خمینی در به خاک و خون کشیدن کردستان، بیش از همه از سپاه پاسداران، یعنی از نیروی باصطلاح "انتظامی" استفاده کرده است.

بند ۳ طرح اعلام می‌کند "ارگان قانونگذاری در امور داخلی منطقه خود مختار، شورای عالی کردستان است که نمایندگان آن از طریق انتخابات آزاد با رای عمومی، مستقیم مساوی و مخفی انتخاب می‌شوند. قوانین عمومی جمهوری در منطقه خود مختار لازم‌الاجراست. مصوبات شورای عالی کردستان نباید ناقض قوانین عمومی جمهوری باشد." مشخصات "قوانین عمومی جمهوری" چیست؟ چه ارگانی این مشخصات را تعیین می‌کند؟ یا تاملی در مفاد این ماده معلوم می‌شود که دولت مرکزی می‌تواند هر یک از مصوبات شورای عالی کردستان را که با طبیعت خود نمی‌بیند ملغی کند. برای اینکار کافی است قانونی از طرف دولت مرکزی تدوین شود و به آن خصلت "قانون عمومی جمهوری" تفویض گردد!

بند ۹ طرح اعلام می‌کند "نظام قضائی جمهوری - واحد است و در منطقه خود مختار - دادگاهها طبقه بندی جمهوری و همچنین قوانین مصوب شورای عالی کردستان - در دعوی رسیدگی خواهند نمود. نیروهای انتظامی کردستان خود مختار، همانند نیروهای انتظامی دیگر نقاط کشور ضابطه دادگستری بوده و ملزم به اجرای احکام و دستورها، قرارهای محاکم و مقامات قضائی می‌باشند." این ماده خود نمونه بارزی از ستم ملی است. دولت "جمهوری دموکراتیک اسلامی" که یک دولت مذهبی، یا شبه مذهبی است - توجه به مخالفت شدید مجاهدین و شورا یا جدائی دین از دولت، و با توجه به عنوان رسمی این دولت، ناگزیر، در قانونگذاری و در نظام قضائی نیز تا حد امکان مذهبی خواهد بود. اما همانطور که قبلاً اشاره شد، دولت در ایران هر قدر مذهبی باشد، همان اندازه جهت وحدت کشور را تضعیف خواهد کرد. نتیجه بی‌واسطه یک دولت مذهبی - شندی ستم ملی بر ملیتهای سنی مذهب ایران خواهد بود. "شورای ملی مقاومت" که از یکسو می‌خواهد یک دولت مذهبی یا شبه مذهبی تشکیل بدهد و شدیداً بر بیوستگی دین و دولت پای می‌نهد و از سوی دیگر مدعی است که می‌خواهد به "ستم مضاعف ملی" پایان بدهد، حاضر نیست حتی برای حفظ ظاهر هم که شده، سازمان‌داری متمرکز را کنار بگذارد! قوانین مدنی و جزائی واحد و نظام قضائی واحد در "جمهوری دموکراتیک اسلامی"، صفت "دموکراتیک" این جمهوری را هرچه بیشتر بی‌معنا خواهد ساخت و انرا به "جمهوری اسلامی" نزدیک خواهد کرد. در این جمهوری برای حفظ نظام قضائی واحد، یکبار دیگر کردستان به خاک و خون کشیده خواهد شد. در جمهوری دموکراتیک اسلامی "برای آنکه پیروان امام صادق، تحت عنوان دفاع از "وحدت جمهوری"، پیروان امام شافعی را بتوب بنبندند، نظام قوانین مدنی و جزائی و نظام قضائی کشور، مخصوصاً نباید واحد باشند.

نمونه‌های یاد شده، برای نشان دادن روح ترمکز - گرائی حاکم بر طرح شورا کفایت می‌کنند. این ترمکز گرائی که خود محصول بدبینی به شکوفائی ابتکارات و استعداد های عظیم خلقهای ایران است و محصول بدبینی به پاسخی دموکراتیک به مسأله ملی، نمونه‌ای است از نگرش عمومی شورا به دموکراسی و حاکمیت مردم. برای بهتر شناختن این نگرش شورا به دموکراسی و مسأله ملی، اشاره به چند نکته‌ها، گفته‌ها و نوشته‌های "شورائی‌ها" پیرامون همین طبع خود مختاری، می‌تواند مفید باشد. این نوشته‌ها و گفته‌ها، نکات زیر را نشان می‌دهند: اول اینکه، "شورای ملی مقاومت" بنا به ترکیب ناساز نیروهای تشکیل دهند هاش، می‌کوشد از پاسخ گوئی صریح به مسأله ملی بگریزد، و تنها تحت فشار شدید و برای گاستن از تنشهای درونی خود بود که حاضر شد طرح خود مختاری کردستان را ارائه بدهد. تازه همین طرح، تنشهای زیادی را دامن زد و تناقضات شورا را به نمایش گذاشت. حتی بنا به گفته آقای ابریشمی، بر سر همین طرح خود مختاری، شورا تا آستانه تلاش بیش رفته بود: "..... اری به چشم خود دیدم که چگونه و با چه بیانی، یک ائتلاف سیاسی، پایدار می‌ماند و از هم نمی‌گسلد. کما اینکه فکر می‌کنم چه برای من و چه برای سایر برادران و رفقای عضو شورا در عالم مقایسه مسجل شده باشد که چگونه و چرا و در چه مقاطعی ائتلافهای سیاسی گذشته از هم گسسته‌اند." (در باره طرح شورای مجاهد ۱۷۹).

دوم اینکه، در پرتو بحثهای مربوط به خود مختاری کردستان

دموکراسی توده‌ای برای ایران

خودمختاری برای خلق کرد

یحوی حرکت را خاموش سازند تا از گسترش آن به بیرون کارخانه و دیگر کارخانه‌ها جلوگیری نمایند. بهمین منظور آخوندی را برای موعظه کردن به کارگران به کارخانه می‌آورند. ولی کارگران که این آخوند های مزدور را بخوبی می‌شناسند و می‌دانند که این (آخوند ها) تنهایری دفاع از سرمایه‌داری و دولت حامی آنها است که به کارخانه می‌آیند، در وسط صحبت‌هایش بطرف او یورش می‌برند و آخوند مزبور از درب عقب کارخانه فرار را برقرار ترجیح می‌دهد. در این فاصله نیز مزدوران انجمن اسلامی بی‌کار ننشسته و شروع می‌کنند به شناسائی کارگران واسامی و مشخصات بعضی از کارگران را به کمیته و سپاه می‌دهند. ماشینهای گشت تا رالله و گشت کمیته و ۱۰۰۰ ازیرکشان و با سروصدا به کارخانه می‌ریزند و تعدادی از کارگران را دستگیر می‌نمایند و سعی می‌کنند که فضای وحشت ایجاد نمایند. کارگران با ناراحتی به سرکار خود باز می‌گردند، اما کم کاری می‌کنند. زهمه ادامه حرکت در میان کارگران همچنان وجود دارد. همان شب سرویسهای کارخانه توسط کمیته و سپاه متوقف میشود و از هر اتوبوس تعدادی کارگر را دستگیر می‌کنند، حدود ۶۸ نفر را دستگیر می‌نمایند و به اوین می‌برند. ۱۸ نفر را که بسختی شلاق زد می‌بندند آزاد کردند و ۵۰ نفر، در بند رژیم باقی میمانند. این نشریه در مورد اعتصاب کارگران د خانیات نتیجه میگیرد که: "اعتصاب کارگران د خانیات یکبار دیگر نشان داد، درحالی که اتحاد کارگران میتوانده اعتصاب بی‌نجامه و رژیم را بدست و پیا پیاندازد و باعث آگاه کردن مردم و نیز بالا بردن روحیه مقاومت کارگران و زحمتکشان گردد، اما چون سازماندهی ضعیفی داشته است، نتوانسته تا گرفتن خواستهای بحق کارگران ادامه پیدا کند و سرکوب شده است."

رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی به حمایت از سرمایه‌داران، در صد دانستکه با وارد کردن فشار بحران عظیم اقتصادی بدوش کارگران و زحمتکشان از طریق پامال کردن تمامی حقوق آنها، بویژه در یکسال گذشته، از طریق اضافه کاری اجباری، افزایش تولید و یا بکارگرفتن سرکوب فاشیستی، مقاومت توده‌ها را درهم شکنند، اما در مقابل شاهد آن بودیم که افزایش دستمزد و حق اضافه تولید (حق بهره‌وری) و طرح طبقه‌بندی مشاغل یکی از خواستهای اصلی کارگران تبدیل شده و کارگران با مبارزات هرچند پراکنده اما گسترده خود و در اشکال گوناگون، نظیر کم‌کاری، طومار نویسی، تجمع و تحصن و بالاخره اعتصابات کوتاه مدت و گاه کنترل کارخانه به مقاومت فزاینده‌ای دست زد هاند. "پیام کارگر" نشریه منطقه

گسترده داشته‌اند، خود داری می‌کنیم. مثلا برای اجتناب از تکرار، به مقاومت قهرمانانه افسریه، که انعکاس بسیار وسیعی داشت، اشاره نمی‌کنیم.

اعتصاب قهرمانانه کارگران د خانیات تهران در دیماه گذشته، تلو لو خاصی در مبارزات کارگری یکسال گذشته داشت؛ ابعاد اعتصاب تا بدان حد بود که علیرغم سکوت مزورانه رژیم جمهوری اسلامی در مورد انعکاس آن، و با وحشت از گسترش دامنه آن به سایر کارخانجات، این

در روزهای آخر سال ۶۲ هستیم. سالی که همچون سال ۶۱، سال سرکوب گسترده و عریان، سال ددمنشی رژیم فقر و فلاکت، شکنجه و زندان و اعدام، سال جنگ و ویرانی و سال مقاومت فزاینده توده‌های ستمدیده علیه رژیم جمهوری اسلامی است، رژیمی که رسالت یافته تا تمامی ثنکت تاریخ را یکجا زنده نگهدارد.

نمونه‌هایی از مقاومت توده‌ها در سال ۶۲

اعتصاب از طریق مطبوعات و رادیوهای خارجی انعکاس بین‌المللی یافت. پیک کارگران نشریه یکی از مناطق تهران شماره ۴ (دیماه ۶۲) در مورد اعتصاب شرکت د خانیات می‌نویسد: "۱۰۰۰ اینبار پرچم مقاومت کارگران در برابر زورگوییهای جمهوری اسلامی بدست توانای کارگران د خانیات برافراشته میشود. اعتصاب کارگران د خانیات مورد حمایت دیگر زحمتکشان میهن واقع میشود و ابعاد گسترده‌ای بخود میگیرد. تا آنجاکه خبر آن چنان بسرعت در جامعه می‌پیچد که نقل هر مجلسی است و کارگران وزحمتکشان میهنان با سربلندی و افتخار انرا بازگو می‌کنند. از مدتها قبل زهمه اعتراض دوشیفته کردن کارخانه در میان کارگران بگوش میرسید. روز یکشنبه ۱۰ دیماه مدیر عامل ابلاغ میکند که اگر کارگران هشت ساعت کار کنند حقوق زمان طاعوت را می‌گیرند و اگر ۱۲ ساعت کار کنند حقوق بیشتری خواهند گرفت. کارگران صدای اعتراض خود را بر علیه این سیاست مدیر عامل بلند می‌کنند و با صدای "مرگ مدیر عامل" که کارخانه را فرا میگیرد دست از کار میکشند. کارگران میگویند در شرایطی که گرانی بیداد می‌کند و ما کارگران اگر صبح تا شب هم کار کنیم باز هشتمان گرو نهمان است، حال می‌گوئید یا ۱۲ ساعت کار کنید و یا حقوق زمان طاعوت را بگیرید؟ کارگران د خانیات با اعتصاب خود اعلام می‌کنند که ما همان هشت ساعت کار را می‌کنیم ولی حقوق بیشتری را می‌خواهیم. بعد از آنکه شعار "مرگ مدیر عامل" منظم می‌شود فضای کارخانه را در بر میگیرد و کارگران ابزارها را زمین گذاشته، ماشینها را خاموش می‌کنند و دست از کار می‌کشند، عوامل انجمن اسلامی، این جاسوسان سرمایه و این مزدوران رژیم ضد کارگری فقها بدست و پا افتاده و وحشت سراپایشان را میگیرند و بنا بر این سعی می‌کنند به یک

سال ۶۲، سال مقاومت قهرمانانه زحمتکشان افسریه، سال گسترش اعتصابات کارگری، سال اعتراضات و نظاهرات توده‌های علیه جنگ، سال مقاومت قهرمانانه زندانیان سیاسی و بالاخره سال سمت‌گیریهای مثبت در جنبش کمونیستی است. همه شواهد حکایتگر است که از یکسو کارگران و زحمتکشان میهنان، پس از یک دوره عقب‌نشینی در مقابل تهاجمات گسترده و همه‌جانبه رژیم ضد بشری، اکنون یار دیگر آماده میشوند تا در بطن مقاومت فزاینده خود، برای سرنگونی رژیمی که ناتوانی خود را در حقیقتان مردم و "توانائی" خود را در بریائی یک بحران مستمر" به اثبات رسانده است، تدارک ببینند؛ و از سوی دیگر، گرایش عمومی در فعالیت سازمان‌های کمونیستی، توجه عمیق آنها به فعالیت مستقیم و استقرار در میان کارگران است. گزایشی که خود شمه فداکاریهای قهرمانانه کمونیستهای شهید و در پند است که با خون و مقاومت خود راه دستیابی به هژمونی پرولتاریا را نشان دادند. در یکسال گذشته نشریات منطقه‌ای سازمان ما توانستند در شرایط سرکوب بی‌امان و اختناق گسترده رژیم اسلامی بر میهنان، هرچند با امکانات ابتدائی، انتشار یابند، و گوشه‌هایی از مبارزات قهرمانانه توده‌ها را منعکس سازند، و همچون پیام‌آوران مبارزات کارگران و زحمتکشان نقش کمونیستی و انقلابی خود را در ارتقاء مبارزات توده‌های، در حد توانشان ایفا نمایند. با نگاهی به این نشریات، به نمونه‌هایی از مقاومت توده‌ها و نقاط قوت و ضعف آن نظر می‌کنیم.

در اینجا ذکر یک نکته ضروری است: هدف ما از این نوشته، نه جمع‌بندی مبارزات کارگران و زحمتکشان - که باید در مقاله دیگری بدان پرداخت - بلکه همانا انعکاس نمونه‌هایی از مقاومت توده‌ها در سال ۶۲ است؛ و در این نمونه‌ها، از اشاره به مواردی که انعکاس خبری بسیار

شیمیائی رازی ماهنسر اعداد و سیمی بخود گرفته است و کارگران و کارکنان مبارزه جورا احصار و در یک دادگاه و بینه بنام هیئت بدوی مورد بازجویی قرار داده و به جرم مبارزه در راه منافع کارگران، اخراج مینمایند. این کارگران و کارکنان همان کسانی هستند که در اعتصابات با شکوه سال ۵۷ و سرنگونی رژیم شاه نقش اساسی داشتند و رژیم ضد کارگری وضد بشری و خونخوار خمینی که بنیاد حکومت خود را بر اساس سلب قدرت کارگران و زحمتکشان و دفاع از نظام سرمایه داری وابسته و لاجرم سرکوبی توده ها قرار داده و از آنجا که با عمیق تر شدن روزافزون بحران سیاسی - اقتصادی و با کسر حقوق، حذف کرایه خانه ها، برقراری مالیات های جدید، گرفتن پول آب و برق و ارائه قانون کار هیطری هر روز گامی در جهت فلاکت مردم برمیدارد، نمیتواند حضور این کارگران مبارزه جورا در کارخانه تحمل کند. با توجه به سیاست کنونی رژیم که بازسازی صنایع از طریق ادامه وابستگی به کشورهای امپریالیستی به منظور تخفیف بحران کنونی می باشد، در مورد مجتمع شیمیائی رازی بدلیل تداوم جنگ افروزی رژیم و تداوم بحران که رکود کارخانه را به همراه داشته است. سیاست ضد کارگری اخراج های دسته جمعی را در پیش گرفته تا بتواند با اندکی از کارگران و با حقوق حتی کمتر از نصف پایه حقوق، مجتمع شیمیائی رازی را بطور کجدار و مریز در این وضع نگهدارد. مدتها پیش طی یخشنامسه طاهری نجف آبادی، مساله تعطیلی مجتمع و اخراج کارگران در فضای کارخانه پراکنده شد و این بار "احتیاطی" این مدیر سرسپرده فاسد شیطانی جمارانی که اینبار ساز حمایت از "کوشا" همپالگی اش از دوره شاه را سر داده، با اخراج کارگران مبارزه جورا در جهت پیشبرد سیاست اخراج های دسته جمعی گام برداشته است و به کمک هیئت پیگیری امام عهده بدوی از عناصر مغرور چون ناهیدی، آتش پنجه اسکندری اسدی و... که از اعضاء انجمن اسلامی می باشند شکل داده اند و با قدرت و اختیارات کامل به آنها اخراج، دستگیری حتی حمله به خانه ها را سازمان داده اند، تا با ایجاد جو رعب و وحشت و در سایه آن، توطئه پراکنده کردن کارگران و اخراج دسته جمعی آنها را پیش ببرند. تاکنون بیش از ۱۳۰ نفر از کارگران و کارمندان مبارزه جورا اخراج شده اند و حتی شایع است که حدود ۲۵۰ نفر دیگر قرار است اخراج شوند. سرسپردگان رژیم جلاذ خمینی از اخراج اهرمی ساخته بودند تا کارگران را وادارند که سایر کارگران مبارزه جورا معرفی نمایند. ولی مقاومت و اعتراض کلیه کارگران و کارکنان اخراجی سیلی محکمى بردهان آنان کوبید. این شریه به کارگران و کارکنان اخراجی رهنمود

کند "، تولید کارخانه پائین است و حق تولید نه تنها به شما تعلق نمیگیرد بلکه چیزی هم باید از شما بگیریم" و سخنانی از این قبیل و کلی تر، چگونگی و ضد انقلاب و منافق و جنگ ۰۰۰ و در آخر نتیجه گرفت که همگی بروید سر کارتان. کارگران همچنان جسته و گریخته اعتراض میکردند، بدون آنکه بخواهند از میان خود شخصی را بعنوان سخنگوی فرستند. این عامل سبب شد تا انجمن اسلامی عقب نشینی نماید و (بگوید) حالا تصمیم گرفته ایم در تاریخ ۱۵/۴/۶۲ به هرنفر فعلا ۵۰۰ تومان بپردازیم. کارگران پس از گرفتن این مقدار هرچند ناچیز از خواسته های خود به سرکار خویش باز گشتند ولی خیلی از آنها از این وضع ناراحت بودند. نشریه فوق در رابطه با اعتصاب ۲۴ ساعته کارخانه کنتورسازی قزوین نتیجه میگیرد: "حرکت کارگران بهترین حرکت و درست ترین اقدام بوده است. ۰۰۰ می بینیم که پس از پایان اعتصاب، چون رژیم نتوانسته مبارزه را سرکوب کند، کارگران در حال حاضر از روحیه بالایی برخوردار بوده و آمادگی دارند که بازهم در وقت مناسب، حمله های دیگر بکنند." و برای ارتقا این مبارزات می نویسد: "جهت تحقق این امر، مبارزات کارگران باید از صورت خود بخودی همراه با عدم آگاهی بدرامده و اشکال آگاهانه برخوردار گردند. دست یابی به این شکل از مبارزه لازمه اش دانستن رهبری و تشکیلی است که کارگران را سازماندهی کنند. در حال حاضر این وظیفه را باید سنگینای مخفی کارخانه ها انجام دهند. کارگران انقلابی باید بتوانند از طریق ارتباط گیری با کارگران پیشرو و مبارز کارخانه در میان خود سنگینای مخفی تشکیل دهند. ۰۰۰ ولی ضعف اساسی که در این حرکت مشاهده میشود، این بود که حرکت کارگران بدون رهبری و بدون شکل بود. رژیم ضد کارگری و جناپنکار جمهوری اسلامی، در یکسال گذشته با در پیش گرفتن سیاست اخراج دسته جمعی کارگران از موسسات تولیدی بمنظور سرکوب گسترده جنبش کارگری، به منظور استثمار هرچه بیشتر کارگران و وادار کردن کارگران به تکلیف سیاست های ضد کارگری رژیم، تعداد بیشتری از کارگران انقلابی و مبارز و با سابقه را از کارخانجات اخراج نمود. ما در مقابل، مبارزه گسترده ای از سوی کارگران بر علیه اخراجها و به منظور همبستگی با کارگران اخراجی در موسسات تولیدی جریان یافته است. "شورا" نشریه کارگران و زحمتکشان خوزستان در شماره خرداد ماه خود زیر عنوان "بازپراکندن صندوق حمایت از اخراجیها، همبستگی خود را با کارگران اخراجی اعلام کنیم"، در مورد اخراجهای گسترده در مجتمع شیمیائی رازی ماهنسر" می نویسد: "مدتی است که موج اخراج در مجتمع

قزوین و کرج در شماره سوم (تیرماه) خود، در رابطه با اعتصاب ۲۴ ساعته کنتور سازی مینویسد: "کارخانه کنتورسازی یکی از با سابقه ترین کارخانه های شهر صنعتی قزوین می باشد. این کارخانه هم اکنون نزدیک به ۱۷۰۰ کارگر دارد. وضعیت تولید آن از قیام تاکنون کمتر دارای نوسان بوده و در حال حاضر تولید کارخانه به ۲ تا ۲/۵ برابر گذشته رسیده است. تولیدات این کارخانه که همان کنتور می باشد، نه تنها برای مصرف داخلی است، بلکه به خارج هم صادر میشود. بنا براین از نظر اهمیت و نقشی که در صنعت کشور دارد، دارای جایگاه بالایی است. آنچه که از سابقه مبارزاتی این کارخانه میتوان گفت، این است که از ۱۲ سال پیش تاکنون هیچگونه اعتصابی در آن صورت نگرفته و حتی در روزهای اوج انقلاب نیز کنتور سازی همچنان بکار خود ادامه داده و در اعتصابات شرکت ننموده است. ۰۰۰ وضعیت افزایش تولید در این کارخانه طوری بود که در نیمه اول سال ۶۱ هرماه ۱۲۰۰ تومان به کلیه کارگران تعلق می گرفت و در نیمه دوم ۶۱ این مبلغ بین ۱۰۰۰ و ۸۰۰ و ۲۰۰ تومان در نوسال بود و به همراه آن انجمن اسلامی سعی میکرد زمینه را برای حذف آن فراهم کند، فی المثل دائمی می گفتند که تولید پائین است و دیگر نمیتوانیم حق افزایش تولید را بدیم. این زمینه چینی بعد از عید ۶۲ به آنجا ختم گردید که دیگر حق افزایش به کارگران تعلق نگرفت و تا آخر خرداد سال ۶۲، کارگران بصورت جسته و گریخته اعتراضاتی میکردند، اعتراضات پراکنده تا روز شنبه ۶/۴/۶۲ ادامه داشت و در این روز بود که کارگران شیفت یک که در ساعت چهار صبح وارد کارخانه شده بودند، دست از کار کشیدند و به اعتصاب دست زدند. سرپرستها و مدیرت همگی گیج و منگ شده بودند و با تعجب می پرسیدند کنتورسازی اعتصاب کرده؟ آنها با تمام توان خود سعی کردند کارگران را بر سرکار برگردانند ولی کارگران اینبار تصمیم خود را گرفته بودند و قصد داشتند ضرب شستی به مزدوران سرمایه نشان دهند. دستور آمد که "نمایندگان خود را به بالا بفرستند تا با آنها صحبت کنیم" کارگران که میدادند، نخواستند در کارخانه های دیگر با این حقه توانسته بودند نمایندگان را شناسائی کرده و آنها را دستگیر و زندانی نمایند، گفتند: "ما نماینده نداریم" و اگر صحبتی دارید با همه ما در میان بگذارید. انوقت گفتند باشد، فردا مجمع عمومی خواهیم گذاشت. اعتصاب کارگران تا ساعت ۱۱ صبح فردا ادامه داشت. ۰۰۰ (در مجمع عمومی) رئیس انجمن اسلامی شروع به صحبت کرد. ابتدا صحبت های طوری بود که می خواست ترس و دلهره را در کارگران رسوخ دهد. او گفت: "از کارخانه کنتورسازی بعید بود که اعتصاب

میدهد که: "با ایجاد تشکل مخفی در بین خود و تماس مستمر با کارگران شاغل و با توجه به درگیریهای که بین انجمن اسلامی و مدیریت روی میدهد، در جهت بازگشت به سرکار دست به تجمع رقطای چون، اداره کار، دفتر مدیریت و... بزنند و کارگران آگاه بایستی با جلب کارگران شاغل و ایجاد صندوق مخفی حمایت از کارگران اخراجی ضمن اعلام همبستگی کارگران شاغل با اخراجیها در مقاومت آنان شرکت جسته و مشت محکمی بر دهان جلادان خمینی بکوبند."

اما در سال گذشته این تنها مدبران و انجمن اسلامی موسسات تولیدی نبودند که در جهت سیاست ضد کارگری جمهوری اسلامی به اخراج جمعی کارگران دست زدند، کارگران نیز به منظور مقابله با سیاست ضد کارگری و در جهت تحقق خواستهای بحق خود در مواردی از عالیترین اشکال مبارزه کارگری، یعنی اخراج مدیریت و انجمن اسلامی و اعمال کنترل کارگری در برخی کارخانجات، پتانسیل انقلابی و آگاهی انقلابی خود را آشکار ساختند. گرچه این اشکال مبارزه بدلیل عدم تناسب با توازن قوای سیاسی موجود جامعه، بدلیل عدم سازماندهی و رهبری لازم و در ارتباط با سایر موسسات تولیدی نمی توانستند تداوم یابند، لکن طبرغم سرکوب خشن این مبارزات، فداکاری و تجربیات ارزنده ای که از این مبارزات حاصل گشته و تأثیراتی که بر فضای سیاسی عمومی جامعه در بازتاب مقاومت کارگران، برجای نهاده است، بمثابة دستاوردهای این مبارزات باید نگریسته شود. پیام کارگر در شماره ۴ (شهریورماه) خود در رابطه با کارخانه "نیتینگ" قزوین گزارش میدهد: "کارگران برای گرفتن حق تولید به مدیریت مراجعه میکنند ولی با مخالفت مواجه میشوند، این مسأله سبب درگیری کارگران با مدیریت شد و سرانجام کارگران مدیریت را با قهرمانی تمام اخراج میکنند و امور کارخانه را بدست میگیرند. بدلیل اختلافاتی که بین موسوی (رئیس سپاه پاسداران شهر صنعتی) با مدیریت وجود دارد، مدیریت مجبور میشود از لاچوردی کمک بخواند. در تیرماه یک یاند کماندواز طرف لاچوردی به کارخانه آمده و کارگران را در مسجد کارخانه جمع کرده و آنها را تهدید بباخراج و روانه کردن به زندان اوین مینمایند. کارگران بر اثر فشار فوق بتدریج عقب نشسته، بدنیال آن مدیریت برگشته و چند نفر از کارگران اخراج میگرددند. لازم به تذکر است که به دلیل وسعت و سابقه این کارخانه و حرکتش، تأثیرات فراوانی بر سایر کارخانجات داشته است. مبارزات قهرمانانه کارگران کارخانه شیشه قزوین و مولن موقت در اعمال کنترل کارگری انعکاس ملی و حتی بین المللی یافت. نشریه "پیام کارگر" در شماره دوم (خردادماه) در مورد

آنها می نویسد: "مبارزات چند ماهه اخیر کارگران شیشه قزوین و اوچگیری آن در نیمه اول اسفند (۶۱) که منجر به ایجاد شورای کنترل گردید، انعکاس وسیعی در سطح شهر ۰۰۰ در سطح کشور و انعکاس جهانی یافت. ۰۰۰ مبارزات کارگران شیشه قزوین و کارگران مولن موقت و کارگران تعدادی دیگر از واحدها، سبب گردید تا تضادهای جناحهای درون حکومت تشدید گردد. مبارزه کارگران شیشه توانسته است به برخی خواستهای خود برسد. با قدرت کارگران متحد و با تشکل و هوشیاری آنها، مدیر عامل اخراج شد، خواست پاداش تحقق یافت شورای زرد منحل گردید و شورای واقعی کنترل کارخانه را بدست گرفت. اما به عللی که بعداً توضیح داده خواهد شد، رژیم توانست پس از یک دوره عقب نشینی، دست به تعرض زد و پاره ای از دستاوردهای کارگران را از دستشان بیرون آورد. سپاه پاسداران شهر صنعتی با یورش وحشیانه و اشغال کارخانه سرکوب را آغاز کرد، سپس مدیر عامل منقور بر سر کار برگرداند، شورای زرد به کار گمارده شد، تعدادی از کارگران انقلابی اخراج گشته و تعدادی دستگیر شدند، لیست سیاهی از کارگران که برای اخراج تهیه شده بود، دوباره در دستور قرار گرفت و سه تن از کارگران مبارزه که مدت یکماه در زندان بودند، در ۱۲/۲/۶۲ به قید سند خانه و دادن پول آزاد شدند. ۰۰۰ طبرغم سرکوب خشن حاکم در کارخانه شیشه قزوین، مقاومت انقلابی همچنان به اشکال گوناگون جریان دارد. در روز سخنرانی نخست وزیر در مسجد النبی قزوین، یکی از کارگران مبارزو انقلابی بیباخت و در جلوی چشمان جمعیت حاضر در مسجد و در حضور نخست وزیر جمهوری اسلامی گفت: "آقای نخست وزیر، به داد کارگران شیشه قزوین برسید، در کارخانه شیشه حکومت نظامی است. این اقدام شجاعانه کارگر مبارز باعث گردید که پاسداران و ماموران رژیم به وحشت بیافتند."

یکی از گزارشات کارخانه درباره موضع گیری کارگران در قبال درگیریهای بین مدیریت و انجمن اسلامی کارخانه چنین میگوید: "در کارخانه خانه سازی واقع در کرمانشاه یکی از کارگران این کارخانه که از اعضای فعال انجمن اسلامی نیز بود، توسط رئیس کارخانه که مهندس با سابقه ای است اخراج میشود. علت اخراج، کارشکنی و دخالتهای بی مورد در کار این مهندس بوده است. این کارگر بلافاصله به استانداری مراجعه کرده و خواهان بازگشت به کار خود میشود و استانداری نیز به او ابلاغ میدهد تا به سرکار خود برگردد. اما بعد از مراجعه با مخالفت مدیر کارخانه که همان مهندس است، روبرو میشود و حکم اخراج به او داده میشود. این بار عضو انجمن اسلامی

بعد فتر نخست وزیر مراجعه کرد و از طرف نخست وزیر رسماً ابلاغ میگردد که به سرکار برگردد، که بار دیگر با مخالفت مجدد مدیریت کارخانه روبرو میشود و برخلاف دفعه قبل، مدیریت کارخانه این بار دست از کار کشید و میگوید یا من اینجا میمانم یا این آقا (عضو انجمن اسلامی) بلافاصله کارگرانی که مشغول کارند، دست از کار کشیده و به حمایت از مدیریت کارخانه افراد انجمن اسلامی را در یک اتاق زندانی می کنند و خواهان بازگشت مدیریت به سرکار میشوند. در این فاصله سپاه پاسداران با خبر شده و به کارخانه حمله می آورند و کارگران را متفرق میکنند و اعضای انجمن اسلامی را آزاد مینمایند. روز بعد، از طرف استانداری جلسهای گذاشته میشود که مدیریت کارخانه و کارگر اخراجی در آن شرکت دارند. در این جلسه مدیریت کارخانه میگوید: "من سرم نمیشود که فلان کس انقلابی یا غیر انقلابی، عضو انجمن هست یا نیست. من با توجه به تجربیاتی که در رابطه با کارم دارم سعی می کنم کارم را خوب انجام دهم که این آقا بسا دخالتهای بی مورد، مانع از پیشرفت کارها میشود و من با نبودن او بهتر میتوانم کارم را پیش ببرم. حالا شما قضاوت کنید؟" در پایان این جلسه تصمیم گرفته میشود که مدیریت به سرکار برگردد و عضو انجمن اسلامی اخراج شود.

در سال ۶۲، مبارزه قهرمانانه زحمتکشان حاشیه شهرهای بزرگ لرزه بر اندام رژیم افکند که بدروغ خود را "جامی مستضعفان" می نامند. زحمتکشان حاشیه شهرها این مردان و زنان و کودکان رنج، انسانهایی که از هرگونه امکانات زندگی محرومند، که حتی از داشتن آب برای آشامیدن و یک سرپناه برای زیستن محروم گشته اند، زحمتکشان که با مبارزات قهرمانانه خود در سالهای ۵۶ و ۵۷ و پس از آن، شروع کنند به آشفشانی گشتند که سرانجام با قیام خونین ۵۷ بساط سلطنت منقور پهلوی را به زباله دان تاریخ افکند، بار دیگر به قهرمانی هائی در مبارزات خود علیه رژیم فقر و فلاکت، جنگ و ویرانی و شکنجه و تیرباران جمهوری اسلامی دست میزنند این بار، زنان، مردان و کودکان منطقه "افسریه" تهران بدنیال تداوم قطع آب و برق، به مبارزهای یکپارچه متحد و انقلابی دست زدند و با مقاومت حماسه آفرین خود سرکوب فاشیستی و نظام ضد انسانی جمهوری اسلامی را به تسخیر گرفتند. آنان با مقاومت قهرمانانه خود - شان نشان دادند که این آشفشان در مبارزات متحد با کارگران و دیگر زحمتکشان پایه های رژیم اسلامی را به لرزه درمی آورد. قهرمانیهای "افسریه" تا بدان حد بود که گرچه رژیم به سرکوب خونین آن دست زد، اما نتوانست آن را

یا سکوت برگزیدند. زحمتکشان افسریه با از دست دادن عزیزان خود، و بی‌زندانی شدن تعدادی از زحمتکشان منطقه، توانستند به خواستهای دست یابند و با مقاومت قهرمانانه خود تأثیر عظیمی بر فضای سیاسی جامعه برمبارزات دیگر زحمتکشان و رسوائی هرچه بیشتر حکومتگران و تشدید تضادهای درونی آنها بگذارند. تحت تأثیر مبارزه زحمتکشان افسریه، مبارزات و مقاومت‌های مشابهی در دیگر مناطق "خارج از محدوده" چمدن تهران و چه دیگر شهرهای بزرگ، آغاز گردید. "فولاد" نشریه منطقه‌های اصفهان در شماره ۲ (اندر ۶۲) زیر عنوان "کار ما هم مثل مردم افسریه است" می‌نویسد: "زینبیه اصفهان منطقه‌ای است که اهالی آن را بیشتر عربهای جنگ زده و مردم فقیر تشکیل می‌دهند و به لحاظ رفاهی چه از نظر مسکن و چه از نظر آب و راه در سطح بسیار پایین بسر می‌برند. وضع جاده زینبیه خراب و تا بحال تضادهای زیادی در آنجا بوقوع پیوسته است و دولت تاکنون اقدامی برای بهبود وضع جاده انجام نداده است. در چند روز قبل ماشینی بچمای را جلوی مادرش زیر گرفت و کشت. اهالی محل جمع شدند و عبور و مرور را متوقف کردند و دو روز در آنجا مانع عبور و مرور ماشینها شدند. پاسداران آمدند ولی مردم همچنان مانع رفت و آمد ماشینها می‌شدند. برای آیت‌الله طاهری نامه نوشتند که بوضع ما رسیدگی کنید که آیت‌الله طاهری گفت: بمن مربوط نیست" مردم می‌گفتند پول برای جنگ چه؟ تا اینکه فرماندار آمد و قول داد که جاده را درست کنند ولی تا درست کردن جاده فعلاً یک پاسبان در محل باشد و جلوی تصادفات را بگیرد. مردم می‌گفتند: "کار ما مثل مردم افسریه است، رومی حرفمان ایستاد ما هم".

مقاومت زحمتکشان شهرک احمدیه، گوشه دیگری از جنایات رژیم و مبارزه زحمتکشان است. "پیک کارگران" در شماره ۳ (آذرماه) می‌نویسد: "اواسط مهرماه سال جاری در شهرک احمدیه واقع در جاده ساوه، شهرداری منطقه ۱۹ طبق سیاست کلی رژیم در مناطق زحمتکش نشین اقدام به جلوگیری از کار ساختمانی نموده و به قصد تخریب خانه‌ها وارد منطقه شد، هنگام ورود عوامل شهرداری، مردم بصورت دسته جمعی مقابل نمود و مانع اجرای مقاصد شوم رژیم می‌شوند. در این جریان ما مورین شهرداری از مردم کتک خورده و ناگزیر پا به فرار می‌گذارند. روز بعد (قبل از عاشورا) شهرداری بکمک پاسگاه نعمت آباد و کمیته‌چی‌ها به محل رفته و حدود ۱۴ نفر را دستگیر و به پاسگاه می‌برند. سه نفر را به دادسرای تهران اعزام بوقیه را به قید ضمانت آزاد مینمایند. رژیم بی‌رحمانه خانه‌ها را خراب می‌کند تا توده‌ها را به روستاها بفرستد (اما)

باید دید زحمتکشان در روستا جفندر سختی می‌کشند که ترجیح میدهند در اینجا با بین همه سختی زندگی کنند ولی به روستاها نروند. و بالاخره باید از مبارزات قهرمانانه زحمتکشان زور آباد کرج، یاد کرد. نشریه "پیام کارگر" در شماره سوم (تیرماه ۶۲) در گزارشی با عنوان "زورآباد، در محرومیت و بی‌آبی" می‌نویسد: "شاید کمتر کسی در منطقه ما باشد که نام زورآباد را شنیده باشد. نامی که در دل خود، حماسه مقاومت و ایستادگی هزاران مرد و زن زحمتکش را دارد، نامی که در آن ایستادگی و مبارزه زحمتکشان برای دستیابی به ابتدائی‌ترین حقوق انسانی، در مقابله با رژیم جنایتکار شاهنشاهی و نیز رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی نهفته است. با بنای زورآباد، مردم از همان ابتدای کار با مشکلات متعددی روبرو شدند. برق یکی از آنها بود که تعدادی پولدار کردن کلفت با نصب موتور برق به کلاشی پرداخته و پول هنگفتی را بابت هرکیلووات مصرفی می‌گرفتند. اما چندی از این مساله نگذاشته بود که مردم دست به اقدام شجاعانه‌ای زده و با رای خویش اقدام به وصل برق شهر به منازل خویش می‌کنند. در راس این مشکلات، مسئله بی‌آبی است. در ابتدای امر آب را با سطل از پائین زورآباد به منازلشان می‌بردند. روحانی معروف و نماینده کرج در مجلس شورای اسلامی (شجوشی) با کمال وقاحت و بیشرمی اعلام کرد که به زورآباد آب و برق نباید داد، به این دلیل که آنها خانه‌های غیرقانونی است. البته مردم مقاومت زورآباد، اینبار نیز گستاخی این نماینده ضد انقلابی-جواب نگذاشتند و با بستن جاده چالوس و تحصن ۱۲ ساعته، مشت محکمی بر دهان این یاهو گوزند و نشان دادند که از نظر آنها چیزی قانونی است که منافع خودشان، یعنی کارگران و زحمتکشان را تأمین کند و لاغیر. با یافشاری و ایستادگی که مردم زورآباد از خود نشان دادند، دولت را مجبور کردند که لوله‌های اصلی آب را در این محله کار بگذارد، ولی رژیم پس از گذشت نزدیک به یکسال از کشیدن آب در این لوله‌ها خودداری می‌کند و هر بار به یک بهانه جواب مردم را میدهد. کارگری در زورآباد می‌گفت که ما ارزشمان برای جمهوری اسلامی، حتی از درختان جنگل مصنوعی پشت زورآباد هم کمتر است. دولت با گذاشتن منبع آب، این درختان جنگل مصنوعی را هر روز آبیاری می‌کند، ولی ما باید از آب انبارهایی استفاده کنیم که حتی ممکن است در آن دو ماه هم مانده باشد. آنگاه "پیام کارگر" به زحمتکشان محلات رهنمود میدهد که: کارگران و زحمتکشان مبارز باید در شرایط کنونی با ایجاد شورای مخفی محله، با طرح شعارهای درست و عملی برای تحقق

خواستهای زحمتکشان، خون سوزی و سفالت و سگرکت‌های سگ‌نار قانونی و غیرقانونی در روزه مبارزه و مقاومت توده‌ها را سازمان دهند.

سال ۶۲ همچنین سال گسترش مبارزات و مقاومت دهقانان بر علیه بررک مالکان و رژیم جمهوری اسلامی بود. حکومت اسلامی که اکنون با دفاع از منافع مالکین، تمام شعارهای عوام‌فریبانه‌ها هم به فراموشی سپرده است، اکنون آشکارا در جهت گرفتن مجدد زمینها از دهقانان می‌کوشد. با اقدام انقلابی خود به صادره زمینها و ابزار کشت مالکین و سرمایه‌داران کشاورزی پرداختند. دست زده و مقاومت دهقانان را با سرکوب عریان پاسخ میدهند. حکومت اسلامی با مجبور کردن دهقانان به فروتنی محصولات خود به دولت یا قیمت‌های بسیار نازل (برنج و پنبه و...) به ویرانی روستا و ورشکستگی دهقانان همتا گمارده است و در حالیکه روستائیان خانه‌ها را مجبور به مهاجرت به شهرها شده‌اند، رژیم با فشارهای گوناگون حتی از طریق قطع کوبین‌ها، خواهان بازگشت روستائیان به روستاهاست. در حالیکه مهاجرت بی‌سابقه روستائیان به شهرها خود نمایانگر ویرانی و عدم تحمل پذیری زندگی در روستاست.

نشریه "پیام سرخ" که اخبار جنبش زحمتکشان منطقه مازندران را منعکس می‌سازد در شماره ۹ (آبان ماه ۶۲) خود زیر عنوان "اعتراض زحمتکشان روستائی-ترکمن نشین آق قمیش به سیاستهای ضد-مردمی فقها" می‌نویسد: "اداره جنگل-اری گنبد در صدد بود حدود ۲۰ هکتار از مراتع روستای آق قمیش (۶۰ کیلومتری گنبد) که مورد استفاده دامهای روستائیان قرار میگرفت، را تبدیل به جنگل نماید که در نتیجه این اقدام دامهای روستائیان بدون علوفه مانده و تلف میشدند. از اینرو روستائیان دست به مقاومت زده و با مراجعه به مقامات دولتی رژیم، خواهان توقف اقدام جنگلداری شدند و با انتخاب نماینده گانی (حدود ۲ ماه پیش) به سروروزی نماینده رژیم از گنبد در مجلس فقها و نخست‌وزیری مراجعه می‌کنند، ولی نتیجه‌ای نمیگیرند، بعد با امضای طوماری بازهم به مراجع قانونی مراجعه می‌کنند که ظاهراً حرف‌انهارا می‌پذیرند ولی هیچ اقدام عملی نمیکنند. تا اینکه بالاخره خود روستائیان در تاریخ ۶۲/۷/۳ جلوی مسیر کارگرانی را که برای احیاء جنگل به مراتع می‌رفتند، گرفتند و سیم خاردار اطراف مراتع را کردند. بدینال این اقدام حسینی‌مدیر کل جنگلداری گرگان - گنبد برای بازدید به روستا می‌آید که مواجه با اعتراض روستائیان میشود، یکی از روستائیان به وی میگوید: "اگر دولت به ما رحم

نمیکنند اقله به دامهای ما رحم کند. رئیس اداره جنگلداری که یاری پاسخ دادن به اعتراضات بحق زحمتکشان روستا را نداشت فرار را بر قرار ترجیح میدهد ۰۰۰ در حال حاضر روستائیان اقی قمیش با اتحاد و همبستگی خود مراتع را در اختیار خود دارند.

نشریه "پیام زحمتکشان" در شماره ۱ (آبان ۶۲) از روستای "پیرموسی" در استان گیلان، اینچنین اعتراض و مقاومت برنجکاران را گزارش میدهد: "در پی طرح خرید برنج از کشاورزان که از طرف دولت اعلام شد، کشاورزان در مقابل این طرح که کوچکترین بهرهای برای روستائیان نداشت، شروع به مقاومت میمایند، که بصورت اعتراضات در قهوه-خانهها و بصورت نفروختن برنج خود به تعاونیها خود را نشان میدهند. بدنیال این حرکات اعتراضی کشاورزان و توسل به تحریم تعاونیهای دولتی، حکومتگران بر آن میشوند تا از کانال روانه کردن تا بندگان خود به روستاها سعی در فریب و جذب روستائیان نمایند. حدود چند هفته پیش، احسانبخش (نماینده امام و امام جمعه رشت) با چند ماشین و تعدادی افراد مسلح به کارخانه برنج - کوبی "پیرموسی" میآید و برای کشاورزان صحبت میکند و میگوید به این قیمت برای کشاورزان صرف نمیکنند و من هم با این قیمت موافق نیستم و سعی میکرد مثل همیشه خود را طرفدار کشاورزان جا بزند. پس از صحبت های وی یکی از کشاورزان گفت: "ما برای اینکه بخوایم یک تیلر کشاورزی تهیه کنیم باید سه هفت جریب زمین (داشته باشیم) و هفت سال سرگردان بشویم تا بتوانیم یک تیلر کشاورزی تهیه کنیم، چطور میشود که لوبیا را باید کیلویی ۳۵ تومان بخریم و برنج را کیلویی ۲۰ تومان بفروشیم؟ همچنین این نشریه در گزارش دیگری از روستای "سنگر" می نویسد: "روز چهارشنبه ۶۲/۶/۹ زد و خوردی بین افراد بسیج "سنگر" و مردم عادی کشاورز که اهل "چارده" بودند رخ داد و این برخورد بخاطر فروش برنج توسط یک کشاورز بود، این کشاورز چون پول نداشت که بقیه محصولاتش را جمع کند مقداری از آن را در بازار آزاد فروخت ولی افراد بسیج مانع فروش برنج شدند و گفتند که شما باید برنج را به دولت بفروشید و کشاورزان در جواب گفتند یعنی ما اختیار محصول خودمان را نداریم؟ یعنی ما نمیتوانیم چند کیلو برنج خودمان را به دیگران بفروشیم. در همین رابطه - کشاورزان دیگر هم بر علیه افراد بسیجی اعتراض کردند و در عوض بسیجیها هم شروع کردند با خشونت رفتار کردن و در حدود ۴ نفر مجروح شدند. مبارزه انقلابی دهقانان روستای شریعتی (حمیدیه) در خوزستان در مقابل مالک سرسپرده رژیم پهلوی و حمایت

جمهوری اسلامی از او، نمایانگر پتانسیف انقلابی روستائیان و پیروزی آنها در سایه مقاومت متحد و یکپارچه شان در تحقق خواست برحق شان بوده است. نشریه "شورا" در شماره های خرداد و مرداد ۶۲ خود، این مبارزات را اینچنین منعکس ساخته است: "روستای شریعتی (سید عباس) یکی از روستاهای اشرف حمیدیه می باشد که حدود ۲۰۰ خانوار در طول سالیان حکومت ضد مردمی پهلوی زیر ظلم فتوای بنام سید عباس قرار داشتند. پس از قیام بهمن ماه مشخص شد که این شخصی ساواکی بوده و در جریان انقلاب ۵۷ برای شاه پیام وحدت فرستاده است. پس از قیام بازداشت شد و زمینهایش توسط دهقانان مصادره انقلابی گردید. پس از مدتی او را آزاد نمودند و رژیم حامی وی از دهقانان خواست تا زمینهای وی را برگردانند. دهقانان در مقابل فشارهای عوامل رژیم مقاومت کردند و شورای دهقانان بدلیل رهبری دهقانان، توسط دادستانی استان احضار گردیدند. تمامی کشاورزان اعضای شورا را همراهی میکردند در ضمن یازجوتی یکی از اعضا - شورا بعنوان "مجرم" خواسته میشود که از خودش دفاع کند که این دهقان مبارز در پاسخ میگوید من از خودم دفاع نمیکنم من از منافع زحمتکشان دفاع میکنم. دادستانی دست به حیلہ میزند و به کشاورزان میگوید که باید نزد حاکم شرع برویم و بدین ترتیب آنها را به زندان کارون می برند و ۴۰ روز بازداشت میشوند که در نتیجه مبارزات دهقانان و مقاومت آنها آزاد میشوند. عوامل رژیم دست از توطئه چینی برداشته و این بار تعدادی ژاندارم مسلح را در تاریخ ۶۲/۳/۲۵ به روستا اعزام مینمایند. عکسالعمل دهقانان بسیار جالب بود. آنها کمال میدانستند این نیرو برای سرکوبی آنها آمده با زیرکی خاصی مطرح میکردند: به، به، دارید به جیبه جنگ میروید؟ در این رابطه ۸ نفر از دهقانان مبارز دستگیر شدند، تا شاید یکبار دیگر با زیر فشار قراردادن روستائیان زمینها را پس بگیرند که این بار نیز با مقاومت روستائیان روبرو گردیدند. بدنیال این وقایع در ۶۲/۳/۲۶ آن روستا توسط گروههای ژاندارم مورد محاصره قرار گرفت بطوریکه کلیه روستائیان از ایاب و نهاب جهت کارهای کشاورزی روی زمینها منع شدند. پس از آن در منشان خونخوار خمینی توسط یک دستگاه بولدورزر که توسط دادستانی به محل فرستاده شده بود، تنها کانال آبیاری زمینها را با کوهی از سنگ و خاک مسدود نمودند، روستائیان که می دانستند هدف دادستانی ایجاد درگیری و بهره برداری از آن می باشد از هرگونه اقدام شتابزده خودداری کرده و تصمیم گرفتند به قم و تهران نزد منتظری وارد بیللی بروند. آنها در بازگشت از تهران حکمی با خود

آوردند مبنی بر اینکه "میاله روستائیان را حل کنید" و با ارجاع آن به دادستانی خوزستان توانستند حکم باز کردن کانال آب را دریافت کنند ولی پس از دو روز دادستانی حکم دیگری مبنی بر مسدود کردن مجدد کانال آب صادر نمود. اهالی روستا ضمن جلوگیری از مسدود شدن مجدد کانال آب، به دادستانی مراجعه کردند. پاسخ آنها این بود که اشتباه کردیم که دستور باز کردن کانال را دادیم، چون حکم شما کافی نیست. اهالی روستا مجدداً به تهران رفتند و در نتیجه با فشاری، مجدداً حکم دیگری به آنها داده شد. دادستانی اهواز که سیاست حاکم بر آن احکام را بخوبی میدانست با کارشکنی فنی در گشایش مجدد کانال سعی نمود که از برآورده شدن خواسته های روستائیان جلوگیری نماید، ولی این بار تمام روستائیان با بیل و کلنگ و چنگ و دندان کانال آب را درست نمودند. در پی بازگشایی کانال توسط روستائیان مالک "سید عباس" و دارودستاش به تکیا و افتادند و اقداماتی جهت بستن کانال و کارشکنی در کشت زمینها نمودند. روستائیان که متوجه این مساله شده بودند، بطور دسته جمعی دست به تظاهرات زدند و با شعار مرگ بر سید عباس و دارودستاش و یرتاب سنگ و چوب به در خانه اش، او را تهدید نمودند و قدرت خود را در حالی که وی از تمام امکانات دولتی برخوردار می باشد، بوی نشان دادند. فردای آنروز از طرف ژاندارمری ۳ نفر از جوانان روستا را بازداشت کردند، که با واکنش حساب شده اهالی روستا مواجه شدند. اهالی روستا ضمن تجمع و جلوگیری از بردن این سه مبارز، ادا کردند که، اینکار را مزدوران سید عباس کردند. سید عباس که از این وقایع به تنگ آمده بود، به تکیا و افتاد و ضمن مراجعه به دادستانی از آنها کمک خواست، دادستانی بوی گفت، بروید از تهران حکم بیاورید، ما نیز فوراً زمینها را پس میدهم. مقاومت فزاینده زحمتکشان میهنمان در مقابل سیاست های سرکوبگرانه رژیم و در جهت دستیابی به خواستهائی که فشار طاقت فرسای کمبود و گرانی بردوش زحمتکشان وارد میسازد و رژیم فقها با تدوام جنگ آفریزی خود که در جهت منافع سرمایه داران و تجار بزرگ و غلبه منافع زحمتکشان و به منظور تدوام حکومت نکبتبار خود ادامه میدهد، هرروز ابعاد نوینی مییابد. نشریه "پیام سرخ" در شماره ۹ خود زیر عنوان "فشار طاقت فرسای کمبود و گرانی بردوش مینی بوس - رانان زحمتکش" می نویسد: در تاریخ ۶۲/۶/۹ پلیس راه گنبد - گرگان دو راننده مینی بوس را بعلت زیاد بودن مسافرین جریمه نمود. دو راننده مزبور به این امر اعتراض کرده و می گفتند به دو

دلیل ما مجبوریم مسافر بیشتر سوار کنیم، یکی اینکه بعلت فقدان لوازم یدکی بسیاری از مینی بوسهای خط خوابیده ماند و ناچار باید مسافر بیشتر سوار کنیم تا مردم از کار و زندگیشان عقب نیفتند و دوم اینکه ما نیز بدلیل قیمت سرسام آور لوازم یدکی ناچاریم یا مسافر بیشتر درامد بیشتری داشته باشیم تا قادر به سرپیمسا نگهداشتن مینی بوسهای خود شویم. اما افسر راهنمایی در مقابل این اعتراض دم از "قانون زده و گوش بد هکار نبود" راننده ها می گفتند شما به ما وسائل یدکی بدهید، بعد از قانون صحبت کنید ولی افسر راهنمایی مدافع "قانون" سرمایه - داری در مقابل این اعتراضها رایز - داشت میکند، بعد از مدتی که سایر مینی بوسرانان خط از واقعه آگاه میشوند، دست از کار کشیده، در مقابل پلیس راه تحصن می کنند و هر لحظه بر تعداد مینی بوسرانان افزوده میشود. بالاخره بخشدار رامیان در محل حضور یافته و به افسر پلیس می گوید: "میدانی چکار میکنی؟ با این کارت صدای مردم در - می آری و کافیسست مینی بوسها کار نکنند تا غوطه بیا شود، هرچه زودتر به این غائله خاتمه بده" بعد از صحبتهای بخشدار که نشانه ترس و وحشتش از خشم توده ها بود، راننده آزاد میشوند و رانندگان پس از بازگشت به تعاونی گرگان شکایت نامه ای بر علیه افسر مزبور مینویسند. نشریه فوق آنگاه نتیجه میگیرد که: "حرکت فوق از یکسو نشان دهنده قدرت اتحاد و همبستگی زحمتکشان در دستیابی به خواسته هایشان و از سوی دیگر ترس و وحشت رژیم از این اتحاد و مبارزه است، در حال حاضر بزرگترین مشکل رانندگان زحمتکش مینی بوس، کامیون و تاکسی و ... کمبود لوازم یدکی و گرانی سرسام آور آنها در بازار سیاه است که زندگی این زحمتکشان را دچار اختلال نموده است. اعتراض کامیونداران تهران و تجمع آنها مقابل تعاونی خود برای لوازم یدکی، اعتصابات تاکسیرانان مشهد در ماه گذشته در اعتراض به کمبود قطعات یدکی و تحصن مینی بوسرانان گنبد و گرگان نشان دهنده همین مساله است."

در سال ۶۲ همچنین شاهد آن بودیم که مبارزه مردم میهنمان علیه سیاستهای ارتجاعی رژیم در دفاع از ضد - انقلابیون افغان، همچون حزب اسلامی افغانستان، به طرق مختلف بازتاب یافت. هم اکنون صدها هزار افغانی آواره که قربانیان جنگ داخلی افغانستان هستند و بر اثر فریب و عوارض حاصل از جنگ داخلی از میهنشان آواره گشته اند، در میهن ما بسر میبرند. جنگی که امپریالیسم آمریکا و کشورهای مرتجع نظیر پاکستان و ایران در حمایت از مرتجعین فتوئال و ایسته و نیروهای سیاسی مرتجع اسلامی راه انداخته اند. نیروهای مرتجع که خواهان استقرار حکومتی ارتجاعی نظیر

آنچه که هم اکنون بر میهن ما حاکم گشته، میباشند. در میان زحمتکشان آواره افغانی که کوله باری عظیم از محرومیت و فقر را بر دوش می کشند، کسانی هستند که در کشور ما دست به اعمال شنیعی نظیر قتل، تجاوز، توزیع مواد مخدر و دزدی می زنند، و از اینرو خشم مردم را بر - انگیزته اند. اما مردم ما باید نه از موضع شوینستی، بلکه اساساً بخاطر رهاگسی زحمتکشان افغانی از دامی که امپریالیسم آمریکا و مرتجعین افغانی و حکومت اسلامی برای آنها گذاشته اند، خواهان بازگشت این زحمتکشان به میهنشان و برای مبارزه علیه نیروهای مرتجع و بخاطر یک افغان - نستان دمکراتیک باشیم. رژیم جمهوری اسلامی، هم اکنون ایران به پایگاه برای فعالیت های ضد انقلابی حزب اسلامی افغانستان تبدیل نموده و با حمایت خود از آنها، دست آنها را برای هر جنایتی اعم از سیاسی و اجتماعی بازگذاشته است. رژیم جمهوری اسلامی در حالیکه زحمتکشان افغانی را مورد شدیدترین استثمار قرار میدهد، از این فریب خورد - گان بعنوان گوشت دم توپ در جنگ ارتجاعی ایران و عراق بهره میگیرد. خشم و نفرت مردم ما از افغانها، بازتاب نفرت عمیق مردم ما از رژیم فقها و نفرت از آن دستها از افغانیهای ضد انقلابی است که هم اکنون ایران را جولانگاه فعالیت های ضد انقلابی، ضد انسانی و جنایتکارانه خود ساخته اند. مردم ما و بویژه کمونیستها باید با هوشیاری تمام به پیچیدگیها و تناقضات مساله آوارگان افغانی در ایران و هدایت خشم و نفرت مردم علیه رژیم اسلامی کاملاً توجه نمایند.

"پیام کارگران" در رابطه با تظاهراتی که بر علیه ضد انقلابیون افغان رژیم اسلامی ایران در ۱۱ آذر ماه در تهران بوقوع پیوست و انعکاس وسیعی یافت، می نویسد: "روز جمعه ۱۱ آذر ماه در چهار راه مولوی تهران نزاعی بین یک ایرانی و یک افغانی صورت میگیرد که در این جریان دو نفر از هم میهنانمان کشته میشوند، بدنیال این فاجعه مردم که بار دیگر شاهد جنایتی دیگر بدست این برادران افغانی! بودند به خشم آمده و به حمایت رژیم ضد بشری خمینی از این "برادران افغانی!" اعتراض می کنند. مردم که لحظه به لحظه به تعدادشان اضافه میشود شمار میدهند "افغان جنایت می کند، دولت حمایت می کند". بعد از یکی دو ساعت سروکل پاسدارها، ثارالله و کمیته جیها پیدا میشود و سعی می کنند با تیراندازی پخش گاز اشک آور و دستگیری عده های از مردم، آنها را متفرق سازند. در این ضمن با همکاری عده های از مزدورانشان که از نماز جمعه با خود آورده بودند، شعارهایی به حمایت از افغانیها میدهند و با اینکارشان یکبار دیگر نشان میدهند که جمهوری اسلامی حامی و مدافع ارتجا -

عیون حزب جنایتکار "حزب اسلامی افغانستان" می باشد. نشریه فوق می نویسد: "جرائمی که (رژیم اسلامی) تمامی شرایع سازمانها و گروههای انقلابی را تعطیل کرده و هزاران جوان میازر، کمونیست و انقلابی را به جوخه های اعدام سپرده اند، به این افغانیها این همه امکانات مثل سناد و قرارگاه، نشریه، چاپ، روزنامه، پوستو، اعلامیه و ... میدهند و حتی از رادیو و تلویزیون پیامها و گزارشهای ایمن جاسوسان امپریالیسم را می خوانند؟ (باین دلیل که) جمهوری اسلامی رژیمی ضد مردمی و ارتجاعی است. این رژیم نه از منافع کارگران و زحمتکشان میهن بلکه از منافع سرمایه داران و ارتجاعیون حامی آنها همچون حزب اسلامی افغان - نستان، حزب الدعوة عراق، سازمان ملل و ... دفاع می کند."

رژیم فقها در ادامه جنگ، بقای جنایتکارانه خود را جستجو میکند. و از همین رو جنگ را مساله اصلی قلمداد کرده و امکانات نیروی انسانی و مالی عظیمی را به قدر داده و فقر و فلاکت را نصیب کارگران و زحمتکشان میهنمان ساخته است، اما اکنون که توده ها به ماهیت ارتجاعی جنگ پی برده اند و بروز بروز شعار صلح بیکی از خواسته های عادلانه مردم ما تبدیل گشته، جنگ به با تلافی برای در غلظتین رژیم در آمد هاست تظاهرات ضد جنگ و ضد رژیم مردمی مناطق جنگ زده و بویژه تظاهرات قهرمانانه مردم در زفول برای پایان دادن به جنگ، طلوعه مبارزات گسترده توده ها حول شعار صلح و علیه جنگ خواهد بود. کارگران و زحمتکشان میهنمان به طرق گوناگون مخالفت خود را با جنگ ابراز میدارند. نشریه "پیام زحمتکشان" شماره ۱ (آبان ۶۲) در گزارشی از کارخانه پارلون می نویسد: "در اواخر شهریور ماه کارگران کارخانه، هنگام دریافت حقوق ما هانه شان متوجه کسری حقوق خود میگردند و وقتی از کارگزینی علتش را می پرسند گفته میشود که به جیبها داده شده است. کارگران در اعتراض به برداشت حقوق خود که از ۱۰۰ تا حدود ۲۰۰ تومان بود، بطور انفرادی و تک تک به کارگزینی رفته و اقدام به بحث و اعتراض به مسئولین کارخانه می کنند کارگری می گفت: "خود ما جنگ زده تر از همه هستیم". دامنه اعتراضات کارگران بحدی بود که شامل حال حزب الهی - های کارخانه نیز میگردد. مقاومت فزاینده توده ها در مقابل ضد انقلاب جمهوری اسلامی، بد رستی اکنون مردم ما را متقاعد میسازد که تحقق خواسته های همچون صلح، آزادی، نان، استقلال در گرو سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار حکومت شورائی است. □

اتحادیه پاسخی مناسب برای تشکل صنفی - طبقاتی پرولتاریا

ضرورت تشکیل تشکل ایدئولوژیک و تشکل صنفی - طبقاتی و دیدگاه چپ انقلابی نسبت به آن :

تنها اعتقاد به انقلاب اجتماعی کافی نیست . این همانا وظیفه دائمی هر کمونیست بر روی سیاره ماست . فراتر از این به رسمیت شناختن آن در عمق زمین لرزه - ایست که منجر به قیام بهمین و تدوام این بحران اقتصادی - اجتماعی شده ، و نیز تدارک فعال در جهت آنست . اگر بحران طبقاتی و بحران هژمونی مهمترین خود ویژگی جامعه کنونی ماست و این بحران فقط بر مدار رهبری پرولتاریا می تواند بنفع توده ها حل شود ، بنا بر این اینهم به خودی خود فهم میشود که مهم ترین و عاجلترین وظیفه کمونیستها برای همین شرایط نظم بخشیدن به این آشفتگی و کمک به تشکیل و آرایش طبقاتی مورد نظرشان میباشد . اما مهمترین عامل بازدارنده چپ ها برای انجام این وظیفه ، دیدگاه آنها نسبت به همین مسئله است .

چپ انقلابی باید مقدم بر هر چیز بیاری مشکل ساختن پرولتاریا و گسرد آوری زحمتکشان بدور این طبقه ، به خانه تکانی خویش بپردازد . بدون پاک کردن این گرد و غبار سنگین سالیان دراز فرقه گرائسی او نخواهد توانست به این وظیفه حیاتی و کمونیستی خویش پاسخ درخور بدهد و گوهر کمونیستی خویش را بپاشد . گرایش به ادغام و درهم آمیزی طبقات در مقوله بسیط و یک دست خلق ، مهمترین سد راه تشکیل طبقاتی است . بدون این پوسته مخدوش بود و آشفته به بیش تا مخلصی است . چپ انقلابی باید خود را بعنوان جزئی از بحران عمومی طبقاتی ، از این آشفتگی بیرون بکشد تا بتواند خود را در مقابل آن بنهد و گرنه بجای رسالت تشکیل بر راستای حل بحران ، بر آشفتگی آن ، دامن خواهد زد . یکی از مهمترین تجلی بارز این بینش (پوپولیسم) همانا گرایش تقسیم جامعه نه بر مدار طبقات و منافع طبقاتی ، بلکه بر مدار ایدئولوژی است . البته این درست است که ایدئولوژی فقط برای روشن فکران و نجیبان نیست بلکه طبقه کارگر هم میتواند و باید بتواند با آگاهی به انتخاب ایدئولوژی دست بزند ، ولی از آنجا که ایدئولوژی محصول وجود اجتماعی معینی میباشد ، از این رو طبقه کارگر میتواند بر بستن منافع مشخص طبقاتی و تشکل خود بر این راستا ، به ایدئولوژی منطبق بر منافع واقعی و طبقاتی خود دست یابد . و

این انتخاب را آگاهانه انجام دهد و نه تعمیلی . بنا بر این تشکیل طبقاتی و تشکل پرولتاریا حول منافع طبقاتی خود ، آن بستر عینی و پایا یست که زمینه ساز دستیابی پرولتاریا به ایدئولوژی و جایگاه تاریخی خود میباشد . اما در جامعه ما با وجود آشفتگی طبقاتی ، تقسیم جامعه بر مدار ایدئولوژی بیش از هر موقع دیگر ، در حکم خاک پاشیدن به چشم پرولتاریاست . انعکاس گرایش به یک دست کردن صفوف و بینش تمام خلقی و نتیجتاً جزئی از بحران بودن و به آشفتگی دامن زدن ، در مورد چپ انقلابی ایران ، خود را به صورت آشفتگی بین سطوح حزب یعنی جابجایی تشکل بر مدار ایدئولوژی است و تشکلهای توده های یعنی جابجایی تشکل اساساً بر مدار منافع بیواسطه است ، نشان میدهد . مارکسیسم - لنینیسم تاکید دارد که تحقق سوسیالیسم محصول سازماندهی مستقل طبقه کارگر است ، بنا بر این باید برای تحقق سوسیالیسم اهرم نیرومند تحقق آنرا بکار بست . طبقه در جامعه خود یک مقوله اقتصادی - اجتماعی ایدئولوژیک است ، چپ ها حق ندارند این مقولات را مطلقاً و بر تمامیت مفهوم پایه ای طبقه خدشه وارد کنند . رمز بیگانگی چپ انقلابی ایران با طبقه کارگر و لاجرم شست و بشوید و حصر آنها و بیگانگیشان با یکدیگر با آنکه همه آنها دم از مارکسیسم و طبقه کارگر میزنند و نمیتوانند فصل مشترکی برای همکاری ، علیرغم اختلافات ایدئولوژیکشان ، با همدیگر بیابند ، در همینجاست . یعنی در آشفتگی مرز بین حزب و تشکلهای توده های و کارگری . و این مهمترین تجلی پوپولیسم و ایدئولوژی اقشار میانی است که به هیچ قیمت حاضر نیستند تن به مرز بندی طبقاتی بدهند . اگر چپ انقلابی دست از این آشفتگی فکری بردارد ، در انصورت طلسم بین بستن فرقه ها ، یعنی تشکلهای سیاسی در برابر طبقه شکسته خواهد شد و رابطه قیم - مایانه جای خود را به رابطه ارگانیک و فشرده با توده ها خواهد داد . آن هنگام بستر عینی و معیارهای عینی برای سنجش صحت و سقم گفتار و کردار و برنامه و تاکتیک برای عموم توده ها و همچنین برای نیروهای پراکنده چپ بوجود خواهد آمد . واقعیت آنستکه چپ ایران در پیوند با طبقه ، هستی و منافع خود را در برابر هستی و منافع پرولتاریا نهاد و مرزهای ایدئولوژی و مرزهای طبقاتی را بهم آمیخته است . بجای آنکه عناصر پیشرو را در خدمت طبقه و تشکل آنان قرار دهد ، در خدمت فرقه خود و جدایکردنشان از طبقه و لاجرم شقه شقه کردن آنان قرار



شکل سیاسی طبقه (شکل عناصر - پیشرو طبقه) و شکل توده های سراسری طبقه (تمام احاد طبقه ، اعم از لایه های پیشرو ، متوسط و عقب مانده) دستبزند و رابطه درستی بین آنها برقرار کند . طرح تشکلهای صنفی - طبقاتی کارگری و توده های و همکاری همه نیروهای چپ و انقلابی صرفنظر از اختلافات ایدئولوژیک در این سمتو سو ، با چنین نیروی سر - سخت رسوبی سروکار دارد . بویژه در کشور ما ، در غیاب تشکلهای مستقل و نیرومند طبقات زحمتکش که بتوانند این گرایش را مهار کرد و تضعیف کنند و نیز وجود دولت های توتالیتر و مقتدر این کشش سکنا ریزی و قیام گرایانه ، نیرو و عملکردی در چندان میباید همان سکتا - ریسم و قیام گرائی که پس از سالها تلاش بی ثمر و پرتلف ، در طیف غالب چپ - انقلابی بالاخره منجر به پذیرش این شد که نباید بجای توده ها و به نیابت از آنها مبارزه مسلحانه کرد ، اما نتوانست آنرا به همه اشکال مبارزه و تشکلهای توده ها ، تعمیم دهد . اکنون تجربه تلخ پنج سال پس از قیام بهمن و تالانگری رژیم خمینی ، ورشکستگی چنین بینشی را به عیان به اشیا رسانده است ، با این وجود هنوز طبقی از چپهای انقلابی ما پستز اینهمه ماجرا ، هنوز هم خیال آنرا ندارند که چشمان خواب آلوده خود را بگشایند . آنها به دیدگاه ما در مورد رابطه تشکلهای توده های و سازمانهای سیاسی ، که در واقع از بدیهیات اولیه مارکسیسم - لنینیسم است ، اینجا و آنجا ، برجسته - لیبرالیسم زده و به این ترتیب در تلاش اند تا پوپولیسم را از ورشکستگی قطعی نجات دهند .

سازماندهی اتحادیه ای

آنچه در قسمت پیشین آمد ، فقط مربوط به تفکیک و سازماندهی در دوحوزه کیفی متفاوت حزب و تشکلهای توده های ، نیست . بلکه این مهمترین نقطه این بینش است . این فقط تکان دادن یک حلقه کلیدی از یک زنجیره بهم پیوسته است که با تکان دادن آن بقیه حلقه ها نیز بحرکت درمی آیند . وقتی این مسئله روشن شد که توده ها را اساسا نه حول ایدئولوژیها ، بلکه حول منافع مشخص طبقاتی میتوان و باید ، سازمان داد و تنها بر این بستر است که توده ها قادر خواهند بود رابطه قیما با توده رادورریخته و با اعمال اراده مستقل خود ، بعداخله موثر در اداره جامعه دست بزنند . و تنها به این طریق است که خواهند توانست ولایت فقیه را ساقط کرده حاکمیت خویش را مستقر سازند . اگر مبنای کار را بر این پایه گذاشتیم که در جهت شکل مستقل پرولتاریا و دامن زدن به آن پیش رویم . بلافاصله این مسئله مطرح میشود که چگونه میتوان طبقه کارگر را متشکل

ساخت . پرولتاریا (توده ها) را میتوان فقط حول فوری ترین ، بیواسطه ترین و عمومی ترین خواسته های متشکل ساخت . تنها با طرح تشکلهای متناسب با این مضمون است که میتوان پرشمارترین و مقاومترین نیروها را بمیدان آورد . شکل و مضمون را برهم منطبق ساخت و راه را برای ارتقا سریع و واقعی توده ها در متن تجربه خودشان ، و در جهت برنامه و تاکتیک کمونیستی بازکرد و بالاخر تنها بر این بستر است که میتوان زمینه صعود مجدد جنبش انقلابی را فراهم نمود . این امر مستلزم خیره شدن به وضعیت و دست کشیدن از پیشداوریهای اراده - گرایاناست . بر این اساس باید از دل وضعیت نقبی بیاینده کشید . نمیتوان توده ها را حول خواسته های منافعیه که در لحظه کنونی قادر به درک آن و شکل حول آن نیستند ، متشکل ساخت . آینه از دل وضعیت بیرون میاید و نه بالعکس . تشکلهای متناسب و متعلق به مرحله تعرض و سطح بالاتری از حرکت و آگاهی توده ها است ، نمیتواند همان تشکلهای مرحله عقب نشینی و وضعیت تدافعی باشد در اینجا هم باید چپ انقلابی به سطح بندی پتانسیل توده ها در وضعیت های متفاوت بپردازد . وقتی سیاست چپ نسبت به عناصر پیشرو طبقه فقط جذب آنهاست نه سازماندهی در متن طبقه و برای رهبری مبارزات آن ، طبیعتا دیگر تعجبی نخواهد داشت که در ارائه اشکال متناسب سازماندهی و ارزیابی سطح مبارزه ، توده های متوسط و عقب مانده طبقه کارگر از نظر دور دارند . به این ترتیب بازهم به همان نقطه ای که پیش از این مطرح شد میرسیم : مخدوش کردن رابطه حزب و طبقه . رابطه ای که نمیتواند کثیرالعددترین افراد طبقه را حول منافع مشخص و طبقاتی گرد آورد و بین این مجموعه حزب رابطه برقرار کند . و حال آنکه اصولا بین خصلت فراگیری شکل طبقاتی و سطح خواسته های رابطه نزدیکی وجود دارد . هر سازمان طبقاتی و تشکلی که مبتنی بر خواسته فراگیر و عمومی نباشد ، نمیتواند خصلت فراگیر بیاید و نتیجتا نمیتواند یک شکل سراسری و نیرومند باشد . سطح عمومی خواسته ها بدلیل شعاع عملش بیشترین نیرو را میتواند وارد کارزار نماید . حال اگر با توجه به این مسئله ، به گرایش عمومی خواستکارگران از ۳۰ خرداد نظر افکنیم ، می بینیم که شعارهای عملی مبارزات کارگران در شرائط کنونی اساسا در محدوده دفاع از منافع صنفی - اقتصادی خود در مقابل تجاوز رژیم به این منافع است . و تاکتیک اعتبارات کوتاه مدت پیشروترین شکل مقاومت در مقابل این تجاوز میباشد . این تاکتیک ، محصول توازن معین نیروهای طبقاتی در شرائط کنونی است . یک تاکتیک فرسایشی است که طبقه کارگر بمثابه نیروهای گریلائی ،

اینجا و آنجا ، کوتاه و سریع بکار میگردد . طبقه کارگر با بکارگیری این تاکتیک و به همراه اشکال بسیار متنوع دیگر (از قبیل تحریم ، کمپاری ، طومار نویسی و غیره) در مقابل تلاش بی وقفه رژیم در سرشکن کردن بشار بحران اقتصادی بر دوش کارگران و زحمتکشان و تامین هزینه های نظامی ، پلیس و اداری خود در حال مقاومت گسترده و روبه رشدی است . وضعیت طبقه کارگر در شرائط کنونی چگونه است ؟ اینستکه ، طبقه کارگر اساسا از طریق مبارزات اقتصادی خود است که در مقابل تعرض رژیم جمهوری اسلامی و در قبال گسترش فلاکت و خانه خرابی مقاومت کرد . بر این اساس خود را متشکل میسازد . این مهمترین نقطه اتکا و مبارزات اوست . رژیم "جمهوری" متعرض به منافع اوست و طبقه کارگر در مقابل آن تعرض ، حالت تدافعی دارد . بناظر ما سازماندهی اتحادیه ای این جنبش اقتصادی ، مناسبترین و مستعدترین سازماندهی برای شکل پرولتاریا در شرایط کنونی است . همچنین سازماندهی اتحادیه ای این جنبش اقتصادی ، نقش کلیدی در ارتقاء آگاهی پرولتاریا و شرکت مستقل وی در انقلاب دارد . بدون سازماندهی پرولتاریا اعمال هرژمونی ناممکن است . اتحادیه بمثابه مهمترین مراکز تجمع پرولتاریا و وسیعترین پایه توده های حزب برای هرژمونی است . سندیکا های مخفی و اتحادیه آنها در شرائط کنونی بهترین شکل متناسب با مضمون جنبش طبقه کارگر است ، بدیهی است که اتحادیه را نه بجای حزب میتوان نهاد و نه بجای تشکلهای عالیتر طبقه کارگر (مثل شورا - های کنترل) اتحادیه ، اتحادیه است و جایگاه خود را دارد . درست است که مبارزه اتحادیه های طبقه کارگر ، مبارزه بورژوازی اوست . ولی این فقط یک وجه مسئله است . وجه دیگر آنستکه طبقه کارگر آموزشهای طبقاتی و همبستگی اولیه را در این مدرسه می بیند و آگاهی طبقاتی بدست میآورد . بویژه در شرائط موجود کشور ما که همه طبقات دیگر اعم از بورژوازی و خرد بورژوازی ، از این شکل بورژوازی ، طبقه کارگر و همه دارند ، این شکل بیش از هر موقع دیگر در خدمت تشکل مستقل پرولتاریا و بسط هرژمونی وی و تقویت جنبش کمونیستی خواهد بود . برای اینکه دیدگاه همان در مورد سازماندهی اتحادیه ای طبقه کارگر روشنتر شود بهتر آنستکه مسئله را از چند زاویه مربوط به اتحادیه مورد بررسی قرار دهیم :

اهمیت اتحادیه ها در جنبش کمونیستی و شکل مستقل پرولتاریا :

طبقه کارگر بلحاظ موقعیت عینی خود در مناسبات تولیدی دارای جایگاه کاملا متمایزی از سایر طبقات است .



موقعیتی که بالقوه او را به صورت حاملین غالبترین شیوه تولید و مناسبات تولیدی درمی آورد . طبقه کارگر این هویت و نیروهای طبقاتی خود را تنها میتواند بوسیله نهادها و شکلهای طبقاتی خویش متبلور سازد . اتحادیه یک نهاد طبقاتی و دسته جمعی است که کارگران هویت صنفی - اقتصادی خود را از این طریق بیان میدارند . و به این ترتیب در مقابل سرمایه که در تلاش تضعیف و ادغام کردن آنها بخود است ، بهارایش صفوف طبقاتی دست میزنند . کارگران بدون این تشکلهای ، حالتی اتمیزه داشته و دارای هویتی ناقصاند . آنها خارج از تشکلهای نهادهای خود ، بی شکل و دنباله رو بوده و فاقد ابزار آگاهی و اقدام هستند . پرولتاریا از طریق گرد آمدن در تشکلهای خود و ایجاد یکپارچگی در صفوف خویش ، درصد تقویت موازنه قوا بسود خود است . چراکه بورژوازی بسا سود گرفتن از ارزش ذخیره بیکاران و رقابت معیشتی و با بهره گیری از غرق و شست کارگران و با انواع تمهیدات و سرکوبها ، در تلاش دایم برای افزایش استثمار کارگران میباشد . طبیعی است که در قبال این تاکتیک بورژوازی یکی از اهداف مهم هر شکل طبقاتی حذف رقابت و ایجاد وحدت در صفوف خویش در برابر دشمن طبقاتی باشد . گامی که پرولتاریا از طریق اتحادیه ، در این جهت برمیدارد ، همانگونه که مارکس میگوید ، مقدمه حذف رقابت از درون جامعه و اقتصاد رقابتی خواهد بود . اتحادیه فقط ابزار مبارزه اقتصادی نیست ؛ گرچه این یکی از مهمترین وظائف آن است علاوه بر آن اتحادیه ابزار آگاهی و وحدت طبقه کارگر هم هست . مارکس سازمانهای اتحادیه های را بمثابه مراکز تجمع نیروهای کارگری و یا کانونهای برای آموزش عنصر طبقاتی میدانست . او معتقد بود که سازمانهای سیاسی و اقتصادی پرولتاریا یک هدف را دنبال میکنند : آزادی اقتصادی پرولتاریا ؛ اما هر یک از آنها بشیوه خاص خود . مارکس وانگلس بارها به این نکته که اتحادیه ها مدرسه همبستگی و مدرسه انقلاب هستند ، تاکید کرده اند . نباید به اتحادیه ، تنها بمثابه ابزاری که در چهارچوب مناسبات مزدوری ، حرکات اقتصادی را سازمان میدهد ، نگریست . آنها در این چار - چوب ، نه فقط به مبارزات اقتصادی و مومکراتیک دست میزنند ، بلکه فراتر از آن میتوانند بمثابه ابزاری سازمان یافته تحت رهبری حزب سیاسی پرولتاریا ، در جهت تلاشی نظام مزدوری ، بگام گرفته شوند . از همین زاویه است که اتحادیه ، بمثابه ارگان متحد کننده طبقه کارگر ، ارگانی که وسیعترین توده های کارگرا ، بمثابه کارگر در خود متشکل میسازد ، با حزبها که بهترین و پیشروترین عناصر طبقه را بمثابه کمونیست ، متشکل

میسازد ؛ دارای هدفی واحد میشود و در عین حال بمثابه پایگاه توده ای و سازمان یافته حزب عمل میکند . بویژه با شروع جنبش انقلابی ، اتحادیه ها وظائف مهمتری از مبارزات اتحادیه ای روزمره بعهد میگیرند . مارکس در قطعنامه کنگره انترناسیونال اول در ژنو مینویسد : در جنبش اقتصادی کارگران ، اتحادیه ها بمثابه مراکز تجمع پرولتاریا ، همان نقشی را در انقلاب اجتماعی بازی خواهند کرد که انجمنهای شهری و کوهنوا در قرون وسطی در انقلاب بورژوازی برای بورژوازی بازی میکردند . مسئله اساسی در مورد اتحادیه برای کمونیستها اینست که پرولتاریا آموزشهای اولیه طبقاتی را در این اتحادیه ها می بیند و بهمین دلیل ، جنبش اقتصادی کارگران سازماندهی آن نقش کلیدی در ارتقا آگاهی پرولتاریا و شرکت مستقل وی در انقلاب دارد . بنا بر این اتحادیه دارای وظائف مرکب و چند جانبه است ؛ اتحادیه بمثابه ابزار پیکار اقتصادی پرولتاریا ؛ اتحادیه بمثابه ابزار پیکار برای دموکراسی ، (علیه دولت و بهره کشان) ؛ اتحادیه بمثابه سکوی تجمع و کسب آگاهی طبقاتی ، (ابزاری برای سوسیالیسم) . اما درک طبقه کارگر از این وظائف چند جانبه به یکباره حاصل نمیشود . بلکه طبقه کارگر از طریق مبارزات اقتصادی و روزمره خویش است که به اهمیت اتحادیه در تکوین شکل مستقل خود و اهمیت این شکل در انقلاب اجتماعی پی میبرد . بهمین دلیل جنبش اتحادیه ای خصلت جنبشی درخواستی بوده و از طریق خواستهای هم اکنون موجود (عاجل و عمومی) طبقه کارگرا تنها و تنها بمثابه کارگر و بدون هرگونه پسوندی و پیشوندی (از قبیل کارگران پیشرو ، مجاهد و مسلمان و غیر مسلمان و ...) و صرف نظر از عقاید و نظرات متشکل میسازد .

وضعیت ناپایدار و شکلهای پایدار

در هر جامعه طبقاتی ، وقتی قدرت سیاسی و رهبری جامعه در دست طبقه کارگر نباشد ، آن وضعیت از نظر پرولتاریا وضعیتی ناپایدار است که باید به وضعیتی پایدار و بر مدار منافع پرولتاریا متحول شود . اما این به آن معنی نیست که همه وضعیتهای ، در این فاصله برای او یکسان باشد . این وضعیت ناپایدار بویژه در دوره های انقلابی ، که فرایند مبارزه طبقاتی ، شتابان به پیش میرود ، دوچندان میشود . در بحران انقلابی سالهای ۵۶ و ۵۷ که منجر به قیام بهمین شد ، وضعیت پرو - لتاریا چنین بود که اولاً بدنبال شروع اعتراضات بوسیله نیروهای حاشیه تولید و خرد بورژوازی ، وارد مبارزه گسترده شد و ثانیاً نتوانست با هویت مستقل تشکیلاتی - برنامه ای وارد جنبش توده ای شود .

گرچه نقش پرولتاریا در همین حد هم در سرنگونی و روبیدن حکومت استبداد ، تعیین کننده بود اما نقش دنباله روان هرچند هم به لحاظ نیرو و عملکرد تعیین کننده باشند ، بحساب طبقات دیگر واریز میشود . و حال آنکه پرولتاریا بمثابه تنها طبقه ای که هم میتواند رهبر انقلاب و هم پاسدار دستاوردهای انقلاب باشد ، بدلیل وضعیت ضعیفش نتوانست این رسالت را به انجام برساند . شکست انقلاب و افتادن رهبری آن را بدست نیروهای مرتجع و ضد انقلابی باید در مرحله اول در ناتوانی و ضعف وی جستجو کرد . پرولتاریا در همان حال که بسا تشکلهای شوراهای کنترل مشروعیت نظام سرمایه داری را به زیر سوال میبرد ، در همان حال فاقد سازمان سراسری و برنامه مطالباتی فرموله شده برای متحد کردن همه زحمتکشان بدروخود برای مقابله با تعرض ضد انقلاب جدید بود . همچنین فاقد درخواستهای مشخص سیاسی - عملی برای آنها را از همان حال قیام در مقابل رژیم ضد - کارگری بنهد ، بود . اگر پرولتاریا بسا شکل مستقل خود ، در انقلاب بهمین شرکت میکرد ؛ اگر بجای ملحق شدن به مبارزه عمومی ، از موضع مستقل خود شرکت میکرد حتی اگر بقدرت سیاسی هم نائل نمیشد ، باز وضع پس از قیام بهمین وضع امروز بغیر از آنچه بوده و هست ، میشد . قیام بهمین آرایش طبقاتی جدید و توازن جدیدی را بوجود آورد ؛ زنجیرهای پیچیده و درهم آواستهای ریز و درشت ، اقتصادی و سیاسی در فضای هیچجانی پس از قیام موج میزد ؛ تفکیک این خواستهای مغشوش و درهم ، و تنظیم رابطه مشخص بین آنها و فرموله کردن نشان از مهمترین وظائف کمونیستها بود ؛ که انجام نشد . در وضعیت ناپایدار و سیاسی جدیدی که بوجود آمده بود ؛ در وضعیت یک انقلاب از درون شکست - خورده و به هدفهای خویش نرسیده متفکک سطوح متفاوت خواستها ، برای بحرکت در آوردن پرولتاریا در صفوف خود و برای ایجاد مرزبندی بین انقلاب و ضد انقلاب و برای رودر رو قراردادن منافق پرولتاریا و زحمتکشان یا سیاستهای رژیم جدید ، که از همان ابتدا و حتی پیش از قیام ، تجاوز خود را به حقوق آنها شروع کرده بود ، لازم بود ، در وضعیت ناپایدار یک دوره انقلابی و در مقطع جابجایی قدرت سیاسی از یک رژیم ضد انقلابی بدست یک رژیم ضد انقلابی دیگر ، مگر تاچه حد میشد بر تداوم دستاوردهای انقلاب امید داشت ؟ دشمنی قهار و تافه سر استخوان ضد کارگر ، سوار بر دوش توده ها ، به اهرمهای اساسی ماشین دولتی چنگ انداخته بود ؛ و توده های آکنده از انبوهی بیشمار خواستهای ریز و درشت ، در چنین وضعیتی شکننده و

ناپایدار بود که شوراها را کنترل، تدریجاً متولد می‌شدند. آنها محصول یک چنین سطح بالایی از پتانسیل انقلابی کارگران و محصول توازن معینی از قوای طبقاتی بودند. اما پیدایی این نهادها یکباره نبوده بلکه تدریجی و در سطوح معینی از واحد های تولیدی بوده و به موازات آنها شوراها را مستقل (یا مضمون سندی های پیشرفته) نیز بوجود آمدند. در شرایط مناسب و پیمانه رشد مبارزه طبقاتی، برخی از آنها به سطح شور-های کنترل نیز ارتقا می‌یافتند و یا در مقاطعی که توازن نیرو به ضرر انقلاب به هم می‌خورد، شکل های نوع اول، بسط شکل های نوع دوم تنزل می‌یافتند. اما علیرغم این تغییر و تبدیلات، تا مقطع ۳۰ خرداد، مجموعاً شوراها را کنترل بمثابه عالیترین و پیشروترین شکل پرو-لناریا می‌توانست کم و بیش بحیات خود ادامه بدهد. در مقطع پس از قیام مملو بر خواست کنترل تولید، مطالبات و مبارزات اقتصادی - صنفی کارگران در ابعاد گسترده ای وجود داشت و بهمین دلیل از همان موقع با دو سطح و دو کیفیت از خواستها مواجه بودیم که یکی شوراها را کنترل، که محصول توازن قوای برآمده از موقعیت انقلابی بود؛ دیگری مجموعه ای از مطالبات صنفی - اقتصادی که خصلتی پایدار داشته و رابطه ای این چنین تنگاتنگ با توازن نیرو نداشتند. خصلت اولی ناپایداری و کیفیت بالای آن بود و خصلت دومی پایداری و ثبات آن. طبیعتاً با چنین مضامینی و تا حدی که هنوز نوع اول سراسری و همه شمول نشده است و تا مادامیکه نوع دوم هنوز بطور کامل به نوع اول تعمیم نیافته است، ما با عناصری از شکل های پایدار و عناصری از شکل های مقطعی و ناپایدار بموازات یکدیگر روبرو هستیم. نکته اساسی این است، در شرایطی که قدرت سیاسی به چنگ پرولناریا نیفتاده است، شوراها را کنترل نمیتوانستند یک شکل پایدار تلقی شوند و حال آنکه خواستهای معیشتی و رفاهی مستقل از بحران انقلابی، عقب نشینی و رکود، دارای خصلتی پایدار هستند. به همین دلیل علیرغم آنکه در شرایط پس از قیام تا سی خرداد، اولی مرکز ثقل مبارزه و پیشروترین شکل پرولناریا بود، ولی نمی‌توانست بی اعتنا از کنار شکل های نوع دوم که می‌توانستند دقیقاً در خدمت شوراها را کنترل قرار بگیرند، گذشته باید به تدارک و تقویت آنها پرداخته میشد. گسیختگی و خلا بین شکل های پایدار و ناپایدار بویژه پس از سی خرداد، بشدیدترین وجهی خود را نشان می‌دهد. گسیختگی بین

این دو دسته خواست و بین شکل های مربوط به آنها، و عدم ایجاد پیوند درست بین آنها، یکی از اشتباهات مهم نیروهای طرفدار طبقه کارگر پس از قیام بوده است. این می‌بایست آنها را در برابر هم قرار داد و از یکی در برابر دیگری دفاع کرد؟ کاری که این سازمانها عموماً کردند. این دو دسته خواست کاملاً می‌توانست مکمل هم بود و در خدمت یکدیگر باشند. جنبش صنفی - اقتصادی اگرچه نسبت به خواستهای کنترل تولید، نازلتر است ولی وقتی در گسترده گی شعاع و عنصر پایداری آن ضرب شود، نیروی عظیمی را رها می‌سازد که نه فقط در شرایط پتانسیل بالای انقلابی و در مقطع پس از قیام تا سی خرداد می‌توانست در خدمت بسط و تعمیق شوراها را کنترل قرار گیرد بلکه در شرایط پس از بهم خوردن توازن نیرو بنفع ضد انقلاب (سی خرداد) نیز می‌توانست بمثابه مهمترین قلعه کوب پرولناریا در مقابل پیشروی دشمن عمل کند. بنابراین سازماندهی خواستهای اتحادیه ای، بمعنای عدم سازماندهی و یا کم بها دادن به عالیترین و بالفعل ترین خواست پرولناریا (شورای کنترل) نبوده و نمیتوانست باشد. اگر پرولناریا در شکل های صنفی - طبقاتی خود، هر چه بیشتر مشکل میشد، اولاً می‌توانست در مقابل تجاوزهات مکرر و روزمره دایمیا رو به تیزاید رژیم به منافع اقتصادی خود و دستاوردهای انقلاب بیشترین نیروی پایداری را گرد آورد؛ ثانیاً برای بسن بستن بیشترین زمینه کسب آگاهی و همبستگی طبقاتی فراهم میشد و ثالثاً به ابزار دفاعی و حفاظتی نیرومندی در طوفان تحولات ناپایدار پس از یک انقلاب شکست خورده مجهز بودن اسلحه ای که بویژه در وضعیتی چنین مخاطره آمیز، که امروز ابعاد آن برای همه روشن شده است، ضرورتی حیاتی داشت. یک جنبش اتحادیه ای نیرومند، که نیروی خود را از سراسری بودن و از کانونی کردن همه افراد طبقه حول چند خواست مبرم و کلیدی میگرفت، می‌توانست برای تبلیغ و ترویج و سازماندهی کمونیستی بهترین شرایط را فراهم سازد. از نظر ما سازماندهی خواستهای اتحادیه ای، به معنای حذف و یا تضعیف جنبش شورائی نمی‌بود و نمی‌بایست باشد، بلکه می‌بایست در جهت تقویت آن و بمنزله تدارک برای وضعیت بهم خوردن موازنه نیرو و برای اجتناب از خلع سلاح پرولناریا در چنین شرایطی می‌بود.

○ ○ ○ ○ ○ ○ ○ ○

سی خرداد و جایگاهی مرکز ثقل مبارزه طبقه کارگر

از سی خرداد سال ۶۰ وقتی جنبش انقلابی بدلیل بهم خوردن توازن نیرو و شقاق و پراکندگی اردوی انقلاب بحالت ضعف درآمده و بناچار دچار عقب نشینی شد، طبقه شوراها را کنترل بمثابه یک شعار عملی و قابل تحقق کار-ائی خود را از دست داده و مرکز ثقل جنبش طبقه کارگر به حوزه مسائل صنفی - رفاهی انتقال یافت و از آن به بعد شکل های اتحادیه ای بمثابه نقطه اتکاء اساسی مبارزه و لاجرم شکل طبقه کارگر قرار گرفت ولی متأسفانه، کمونیستها که پس از انقلاب بهمین نتوانسته بودند به اهمیت جنبش اقتصادی پی ببرند، در این مقطع هم نتوانستند این جایگاهی ثقل جنبش شورائی به جنبش اتحادیه ای را دریابند و حال آنکه پس از سی خرداد، و بویژه یکسال اخیر، تقریباً تمام کارخانهای کشور دچار تلاطم و اعتصاب بوده اند و شاید تعداد شرکت کنندگان فقط در اعتصابات به صد ها هزار نفر برسد اما ضعف اساسی این همه اعتصابات و همچنین اشکال بشمار مبارزاتی دیگر، پراکندگی چه در زمینه خواستها و چه در زمینه شکلیاتی بوده است. و حال آنکه اگر خواستها اساساً حول مطالبات معین و بوسیله یک سازمان سراسری طبقاتی انجام میشد، قدرت تاثیر و دامنه بسند آن بسیار بالاتر از آنچه بود، میبود. در انصورت تناسب دیگری از موازنه نیروهای طبقاتی در جامعه برقرار میشد و از برکت آن، رژیم نمیتوانست این چنین بی حد و واسان، اختناق را بر جامعه مسلط کرد و ضرباتی سنگین بر سازمانهای انقلابی وارد ساخته و عرصه را برای آنها تنگ نماید. و طبقه کمونیستها بهتر میتوانستند بوظائف خود عمل کرد و واگهی سوسیالیستی را بمیان طبقه ببرند. و در انصورت تغییر توازن قوا و دگرگونی شرایط بضرر پرولناریا، زمینه های مناسب تری برای بوجود آمدن شکل های مخفی کارگری وجود میداشت؛ چراکه در انصورت هم پرولناریا برای بدست آوردن آنچه که از دست داده است تلاش و چندان میکرد و هم بر مبنای تجارب بدست آمده این دوره، ظرفیت و توانائی ایجاد شکل های مخفی بمراتب بیشتری از حالا داشت. فشار فلاکت و سختی معیشت، همه جا کارگران را به مبارزه و از جمله اعتصاب اجتناب ناپذیر میکشاند. و طبیعتاً هر حرکتی، وقتی بوجود می‌آید، سازماندهی

کارگران! با ایجاد اتحادیه، سنگری برای پیکار با خود کامگی و بهره کشی بپا کنیم!

مناسب و موضعی خود را نیز به‌مراه دارد. اما غالباً پس از پایان حرکت، این تشکلهای نیز خود بخود منحل میشوند و یا متلاشی شده و جایگزین نمیشوند. و حال آنکه کارگران دائماً با تعرض و تجاوزات رژیم روبرو هستند و هم‌زاینرو نیاز به تشکل‌هایی باید از نیازهای موردی آن فراتر رفته و تبدیل به یک نیاز مستقل و پایدار گردد. چراکه تنها بدین طریق است که میتوان نیروی بیکران طبقه کارگر را علیه بورژوازی و ستم رژیم خمینی سازمان داد و ابزار و اداریه عقب نشینی ساخت و از دستاوردهای این مبارزات مراقبت و حراست کرد و سرانجام سرنگوش ساخت. استعداد انقلابی و تاریخی پرولتاریا تنها در صورت تشکل شدن امکان بروز مییابد و تنها این تشکل است که به او اجازه میدهد تا از موقعیت بی‌مانند و کلیدی خود در تولید مادی جامعه، برای دفاع از منافع خود، سود جسته و رهبری اداره جامعه را بدست گیرد. بنابراین نیاز به تشکل باید تبدیل به نیاز مستقل و دائمی شده و در رأس همه مطالبات پرولتاریا قرار گیرد. اگر پرولتاریا مجبور میشود در شرایطی از موازنه نیرو، به تشکلهای زیرزمینی رو آورد باید در همان حال برای علنی کردن و تحمیل آن بر رژیم بجنگد؛ چراکه خصلت مخفی بودن، بخودی خود، از جنبه سراسری و فراگیری اتحادیه‌ها میگذرد و در نتیجه بر ظرفیت و توان آن ضربه میزند. نمونه برخی کشورهای آمریکای لاتین مثل بولیوی، شیلی و برزیل و... نشان میدهد که این اتحادیه‌های کم و بیش مستقل، وقتی تودهای و متکی به طبقه کارگر باشند، حتی در سخت‌ترین شرایط سرکوب نیز میتوانند بحیات خود ادامه دهند. چنین تشکلهای پایداری، تا مادامیکه طبقات وجود دارند، لازم و حیاتی است و حتی در جوامع سوسیالیستی نیز این تشکلهای موقعیت خود را حفظ میکنند و بدین‌ها هیچ تضمینی نیست که پرولتاریا قادر به اعمال هژمونی خود، در شوراها و در قدرت دولتی شده و تبدیل به دنیای روان طبقات دیگر نشود. بویژه آنکه در کشور ما، بدلیل گستردگی و تعیین‌کنندگی بخش دولتی اقتصاد و اتکاء به قدرت نفت، همواره زمینه‌های مناسب برای پیدایش دولتها و رژیمهای خودکامه و استبدادی موجود است. از همین رو وجود چنین تشکلهای سراسری و قدرتمند پرولتاریا برای دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی، اهمیت مضاعف مییابد و در عین حال با موانع و مشکلاتی دوجندان برای بوجود آمدن و تحکیم یافتن، روبرو میشود. وقتی ما از اهمیت تشکل پرولتاریا و اتحادیه بمثابه تشکل پایدار سخن می‌گوئیم، منظورمان فقط، بیان یک نیاز کلی و عام برلی طبقه نیست بلکه بیشتر از آن، پاسخی به وضعیت و نیازهای توسعه

مبارزه طبقاتی است. این وضعیت مربوط به گستردگی و فراگیری جنبش صنفی - اقتصادی طبقه کارگر، متلاشی شدن شوراهای کنترل با بهم‌خوردن توازن نیرو و مقطع ۲۰ خرداد بدینسو و عقب‌رانده شدن آن و انتقال مرکز ثقل جنبش طبقه کارگر از سنگر مداخله در مدیریت نظام سرمایه‌داری در سطح واحد‌های تولیدی بزرگ، به سنگر خواستهای فوری و نیز وجود روحیه و پتانسیل انقلابی و اینکه پرولتاریا علیرغم عقب‌رانده شدن، دچار خمودی و یاس نگردیده و بر مقاومت خویش افزوده است. و نیز در راستای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بمثابه وظیفه عاجل برای صعود پرولتاریاست. طبیعی است که تشکل بمثابه آرایش صفوف تابعی است از اهداف نبرد و مضمون خواستهای پرو - لتای و در شرایط معینی از توازن نیرو - های طبقاتی. در شرایط اوج قیام و مدتها پس از آن، پرولتاریا با آفریدن شوراهای کنترل و مقاومت در قبال تلاش آن، تا وقتی که هنوز توازن نیرو بهم نخوردیده بود، بدستی در این سنگر بمثابه آخرین نقطه پیشروی خود، به نبرد پرداخته بود. در دستی و اهمیت این سنگر و این نبرد بحثی نیست اما بحث بر سر این است که این نبرد فقط یک نقطه از یک نبرد گسترده‌تر و طولانی و در توازن معینی از نیروهاست. نقشه این نبرد طولانی، نه فقط باید سنگرهای بعدی و اهداف بالاتر را، در صورت پیشروی و تغییر توازن نیرو بفتح پرو - لتاریا مشخص کند، بلکه باید برنامه عقب‌نشینی و سنگری را که در صورت بهم خوردن تعادل قوا، پرولتاریا باید بدان پناه برده و نبرد را از آنجا ادامه دهد، مشخص کند. و اگر نه یا در همان سنگر مقدم مییابد و زیر آتش متمرکز و برتر دشمن از پا درمیاید و یا بی‌نقشه و با صفوف اشغله و بی‌هدف عقب‌نشینی میکند. و نتیجتاً دشمن مجال پیشروی و آتش - باری بیشتری مییابد. نقش اتحادیه‌ها در شرایطی که بهم‌خوردن توازن نیرو، امکان ماندن و جنگیدن را در سنگر "شوراهای کنترل" برای پرولتاریا، غیرممکن ساخته بود، در حکم چنین پناهگاهی برای استمرار نبرد بودند. در عین آنکه چنین سنگری بلحاظ ویژگیهای خود بمثابه تشکل پایدار، برای پرولتاریا در نبرد دائمی با بورژوازی و در فراز و نشیبهای اجتناب‌ناپذیر توازن قوا، دارای اهمیت بزرگی است. اشکال نیروهای چپ انقلابی در این مورد این است که فقط معطوف به یک نبرد بوده و از تدارک و طرح سنگر بندی برای وضعیت دیگر و در شرایط ناپایدار تعادل نیروی طبقاتی، غفلت ورزیده و در نتیجه پرو - لتاریا را در مقابل یک دشمن بغایب خونخوار و مهاجم، بی‌حفاظ نهاد است و از اینهم بدتر، بجای فشرده‌گی صفوف

آن بر شتتش افزوده است. در اینجا ممکن است این سوال مطرح شود که اگر تشکل اتحادیه‌ای پاسخی است بوضعیت و نیاز کنونی نبرد پرولتاریا در راستای نیاز پایدار به سازمان‌یابی؟ به چه دلیل طبقه کارگر ایران در طول حیات خود بدان نپرداخته است؟ و چه تضمینی هست که اکنون بدان بپردازد؟ وقتی ما به گذشته کارگران کشورمان نگاه میکنیم، می‌بینیم که در یک دوره تاریخی، طبقه کارگر دارای سنت درخشان اتحادیه‌ای است. طبقه کارگر از سالهای ۲۰ تا ۳۰ عموماً در اتحادیه‌ها مشتمل بود و از تجمع ایمن اتحادیه‌ها، شورای متحد کارگران ایران را بوجود آورده بود. با وقوع کودتای سیاه ۳۲ و سیاست انحلال طلبانه حزب توده، این تشکلهای غالباً متلاشی شدند. نسل جدید کارگران صنعتی که اساساً از سالهای ۴۰ بدینسو به‌مراه رشد و پیدایی صنایع جدید با بعرضه وجود نهاد، یک طبقه‌ایست جوان و عمدتاً با زمینه روستایی و یا خرد‌بورژوازی شهری خانه خراب. از سوی دیگر جامعه سرمایه‌داری ایران پس از زخم‌های ارضی و با تغذیه از درآمد نفت، یک دوره رونق کاذب و سطحی را میگذراند و طبقه کارگر در شرایط اختناق و یکتا - توری طولانی شاه از یک احساس ثبات شغلی نسبت به وضعیت آوارگی در حاشیه شهرها و یا فلاکت در روستاها برخوردار بود و در همین حال رژیم دست‌بها بیچاره‌ها را با سیاست‌های فرمایشی و وابسته‌نژده بود، که هیچ وجه مورد توجه و اعتماد کارگران نبود. با این وجود، این بدان معنی نبود که طبقه کارگر برای مطالبات صنفی - اقتصادی خود و برای گرفتن تشکل مستقل مبارزه نکند و بویژه این مبارزه از اوائل سالهای ۵۰، تدریجاً رشد و گسترش مییافت. در چنین شرایطی، یعنی در شرایط شکل‌گیری طبقه کارگر جدید، رونق سطحی و کاذب متکی به اقتصاد نفتی، احساس ثبات شغلی، دیکتاتور و اختناق، طبقه کارگر به حیاتی بودن نیاز به تشکل هنوز بقدر کافی پی نبرد بود. عامل مهم دیگر انحرافات و کوتاهی نیروهای مدعی نمایندگی طبقه کارگر بود، حزب توده راه تسلیم طلبی را پیش گرفت و با اینکار موجب گسیختگی کامل در تداوم انتقال سنتها و تجربیات سیاسی گردید. چپ انقلابی در اواسط سالهای ۴۰ - ۵۰ با یک خلا ۱۵ - ۲۰ ساله شکل گرفت. چپ انقلابی خشمگین و سرخورده از تسلیم طلبی و اپورتونیسم حزب توده، به مواضع انارشسیسم و سکتاریسم در غلظتیده و با اتحاد تا کتیکهای مسلحانه جدا از توده‌ها - طبیعتاً به مشکل کردن کارگران بی‌اعتنا ماند. چنین بود که مدتزمانی در حدود ۲۰ سال یعنی دوره شکل‌گیری نسل نوین طبقه کارگر، تقریباً هیچ کار سو -

سیالیستی، آگاهانه و سازمان یافته‌ای بوسیله چپها و کسانیکه خود را مارکسیست و طرفدار منافع طبقه کارگر میدانستند، صورت نگرفت. اما با پیدائی بحران اقتصادی سالهای ۵۵ و ۵۶ که منجر به قیام بهمن شد، دوران رونق کساد و پادکنکی بی پایان خود رسیده و حرکتهای کارگری با اهنگ بیشتری افزایش یافت. پس از قیام هم این بحران عمومی نه تنها حل نشده بلکه همچنان رو به تشدید است. طبقه کارگر ایران نه فقط دست آورد های قیام را از دست داده بلکه حتی حقوق نیم بند دوره قبل از بحران ۵۶ را نیز از دست داده است و امروزه بیش از هر موقع دیگر در معرض اثرات فلاکت بار تداوم و خامت بحران قرار دارد. رژیم جمهوری اسلامی در تلاش خسود برای مهار بحران، سنگینی آنرا بردوش کارگران و زحمتکشان انداخته و موجب استثمار وحشیانه و یا خانه خرابی آنها میشود. تلاش جهت مهار بحران برای حکومت "ولایت خبرگان" اساسا در شکل افزایش ارزش اضافی مطلق و مستقیم و از طریق استثمار عریان و افزودن بی شدت کار حاصل میشود. خلاصه آنکه در وضعیت مستقر شده در جامعه ما، بیگاری، اخراج، کاهش دستمزدها، تورم، کمیابی و قحطی، سرکوبهای سیاسی - فرهنگی - اقتصادی همه جانبه و تنگناهای کلافه کننده دایما رو به گسترش، طبقه کارگر ایران را وادار میکند که برای هستی و بقا حیات خود علیرغم سرکوب فوق العاده رژیم دست به مقاومت و مبارزه زده و اهمیت داشتن شکل را بمانای یک سلاح کارآیند در هر لحظه دریابد. همه اینها که در متن یک دوره انقلابی صورت میگردد، پشتوانه محکمی برای ایجاد و تحکیم چنین تشکل های مستقلی خواهد بود.

اتحادیه و شرایط سرکوب

بسیج و گردآوری طبقه کارگر حول منافع مستقیم و بیواسطه صنفی - اقتصادی در جهت توسعه مبارزه طبقاتی و بهمن زدن توازن قوا بسود خود و شکست اتحادیه های (سندیکائی) این گرد آمدن هنوز وجوه عامی از نوع تشکل پرولتاریا برای شرایط کنونی را بیان میکند و باید مشخصه دقیقتر آنرا در شرایط کنونی هم روشن ساخت؛ شرایطی که در آن برتری با دشمن بود مو پرولتاریا فاقد تشکلهای ابتدائی طبقاتی است. نیروهای سیاسی حامی طبقه کارگر ضریات سختی خورد هاند در چنین شرایطی ادامه حیات سازمانها - نهی کارگری و یا تجدید سازمان آنها دیگر نمیتواند بصورت پیش از ۳۰ خرداد یعنی بصورت علنی باشد و طبیعتا ساخت چنین سازمانهایی باید مخفی باشد. این ویژگی تشکلهای حاصل توازن نیروی است که بنا بر قوانین مبارزه

در چنین شرائطی علنی کردن تمام تشکلهای، در حکم حرکت بدون حفاظ و ایستاده در زمین باز منطقه دشمن است اما وقتی شکل مخفی بعنوان یک خصلت عمده برای تشکلهای در شرایط کنونی مشخص شد باید بلافاصله از افتادن در درک سکتاریستی و مطلق گرایی، اجتناب کرد. نباید از مخفی بودن تشکلهای چنان برداشتی کرد که عناصر پیشرو را به فرقه های جدا از طبقه تبدیل کند. خصلت مخفی بودن به هیچوجه نباید خصلت اساسی سندیکا را که همانا توده های بودن آنست، محو و بیرنگ سازد گرچه تا حد و نی آنرا مقید و مشروط میسازد مخفی بودن ویژگی است، که در شرایط معینی بر خصلت اتحادیه، که بنا به تعریف توده های و فراگیر است، اضافه میشود و لذا نباید دامنه محدودیت ناشی از این ویژگی، خصلت فراگیری را تحت الشعاع قرار دهد. برای پرهیز از درک جامد و مطلق کردن پنهانکاری باید توجه داشت که اولاً مبارزه توده های خود یک مقوله علنی است؛ مبارزه ایست با شعارها و خواسته های مشخص و آشکار علیه دشمن معین؛ و از این زاویه فاقد معنای مخفی است، چرا که تنها از این طریق است که میتوان نیروی گسترده را برای عقب راندن دشمن وارد کارزار کرد. مخفی بودن بمعنای سازماندهی مخفی آن است و به همین دلیل مخفی بودن، نباید در برابر توده های بودن قرار بگیرد. ثانیاً تشکل مخفی بمعنای شکل عمده و تحمیل شده برای رهبری و بالاترین خواسته ها (که در شرایط معین غیر قانونی است) میباشد. در همان حال ممکن است که خواسته های پائین تر قانونی (مثل صندوق قرض الحسنه، تعاونیه ها و...) موجود باشد که بتوان آنها را علنی انجام داد. باید توجه داشت که حوزه فعالیت مخفی، حوزه های است تنگ و مربوط به عرصه عقب نشینی یک طرف و پیشروی طرف دیگر؛ نباید عقب نشینی مطلق را پذیرفت؛ بهر اندازه که میسر و مقدور است باید از تشکلهای علنی (مقصود ما در اینجا تشکلهای علنی کم و بیش مستقل است) که مناسبترین وسیله تماس با وسیعترین توده ها میباشد، سود جست. وقتی مخفی شدن، تحمیل میشود باید چنین تشکلهایی همواره برای تحمیل قانونی خود برد دشمن مبارزه کنند. ثالثاً، نمیتوان از نفس سرکوب و اختناق بهر اندازه هم که شدید باشد، بطور کلی و بصورت یک قانون مطلق، مخفی بودن تشکلهای صنفی - توده های و همچنین مخفی بودن تمام سطوح آنرا نتیجه گرفت. مثلاً نمیتوان با سرکوب فاشیستی در شیلی منطقیاً مخفی بودن اتحادیه ها را نتیجه گرفت. مشخص کردن دامنه مخفی بودن به تحلیل مشخص شرایط و توازن نیرو مربوط میشود. وقتی گرایش عمومی را برای سطوحی از تشکل

توده های در تحت شرایط معینی با خصلت مخفی مشخص کردیم. مثل اتحادیه برای شرایط مشخص کنونی، نه فقط، نباید این خصلت را الزاماً به همه سطوح تعمیم داد، بلکه حتی نباید این گرایش عمومی را همواره مطلق فرض کرد. مثلاً با توجه به وضعیت کنونی جامعه ما شورا - های محلات مستقل، علی القاعده نمی تواند علنی باشد ولیکن تحت همین شرایط در همین جمهوری اسلامی و در اوج سرکوب هنوز هم هر چند معدود، در برخی از مناطق شورا های محله کم و بیش مستقل و علنی وجود دارد. دلیل بقا انهم توده های بودن آنها، پتانسیل بالا و تجربه و همبستگی ناشی از مبارزات گذشته این مناطق است که زمینه پایداری نسبی آنرا فراهم کرده است. مخفی بودن مطلق، الزاماً مشکل مقدور شرایط سرکوب فاشیستی نیست ولی بطور کلی هرچه از اشکال صنفی - اقتصادی به وجه سیاسی نزد یک می شویم، و نیز هرچه گفته قدرت بنفع دشمن افزایش پیدا میکند، بهمان اندازه نسبت ترکیب وجوه مخفی و علنی، بنفع فزونی وجه مخفی بیشتر می شود. بنابراین نباید تصور کرد، سازماندهی همواره یا مخفی مخفی است و یا علنی علنی. این درک همانا بمعنای مطلق کردن یک وجه است. بنا به زماندهی مبارزات توده ها، با وجود آنکه در شرایط مشخص ما در سطوح تشکل های اصلی (مثل اتحادیه یا سازمان - های توده های در محلات) عموماً و بویژه در سطوح بالای رهبری، مخفی است ولی همواره تلفیقی از دو وجه علنی و مخفی است و در شرایط متفاوت و مناطق گوناگون با عبارات و نسبتهای متفاوت که باید با تحلیل آن وضعیت مشخص تعیین شود، همراه است.

چند نکته در مورد چگونگی ساخت اتحادیه های مخفی:

وضعیت دشوار کنونی در آنستکه سندیکا نخواهد در بدترین شرائط، زیر سرکوب و بصورت زیرزمینی آغاز شود و این در حالی است که طبقه کارگر تجربه تشکلهای علنی ندارد و اگر عامل حساسیت کارگران به تشکلهای مخفی و سندیکاهای فرمایشی را نیز در نظر بگیریم دشواری کار بیشتر روشن میشود؛ اما همه اینها مشکلات مواعنی هستند که هر کار واقعاً توده های، خود را در برابر آنها می بیند. در اینجا ما با کار پیچیده عملی روبرو هستیم که باید با الهام از خود عینیت، یکی پس از دیگری مشکلات آنرا از سر راه برداریم. اگر نیروهای پیشرو و چپ انقلابی به اهمیت واقعی این تشکلهای و نقش مهم خویش در این رابطه پی ببرند، در واقع بزرگترین مانع برطرف شده؛ آنوقت میتوان با تکیه بر

کردن همه افراد خود پرهیز نمایند. علاوه بر این، کمونیستها باید تلاش برای ایجاد و تقویت تشکلهای راز طریق ارتقاء تربیت و شکوفایی ساختن ابتکار خود تودهها و از طریق سپردن کار تودهها بدست تودهها پیش برند و نه آنکه خود را جایگزین آنها سازند. نباید هژمونی و سازماندهی را باقیبضه امور تودهها یکی گرفت. تنها با سازماندهی و شکوفایی ساختن ابتکار تودهها است که میتوان رشد و بقای اتحادیه و سایر تشکلهای تودهها را تضمین کرد.

هستههای تدارک اتحادیه

در کشورهاییکه کارگران آنجا در شرایط غلنی و باز دارای انسجام و شکل لازم هستند، وقتی وارد شرایط فاشیستی و سرکوب میشوند، پرولتاریا به لحاظ تجربه، گذار، آگاهی بالفعل، دارای توان و ظرفیت لازم برای تأمین نهادهای مخفی در سطح گسترده هستند. فیالمثل در فرانسه پس از اشغال توسط فاشیسم، مجامع عمومی برخی از سندیکاها در آخرین اجلاس غلنی خود رای به مخفی شدن خود دادند. در اسپانیا پس از شکست نیروهای انقلابی، در برابر فاشیستها و تثبیت فاشیسم، نوعی تجمعات سندیکائی را بنام کمیسیونهای کارگری بوجود آوردند، که در واقع واکنشی در قبال سندیکاهاى زرد حاکم، بی تحرکی اتحادیههای مخفی انقلابی و مرحله تدارکی برای ایجاد اتحادیههای مشکل کارگری بود. ولی در کشور ما که کارگران هیچوقت شرایط پایدار، حتی نیمه دموکراتیکى را تجربه نکردند، و همواره فاقد تشکلهای مستقل و پایدار بودند، سازماندهی اتحادیه میخواید درست در بدترین شرایط سرکوب و در حالت زیرزمینی انجام شود، بنابراین نقطه شروع نمیتواند، مانند کشورهاییکه باشد که طبقه کارگر پیش از آغاز سرکوب دارای شکل پایدار و منسجمی بوده است. در اینجا باید از نقطه دیگری شروع شود، در اینجا تشکیل اتحادیه با توجه به توازن نیروهای موجود، عمدتاً نمیتواند نقد و بیواسطه شروع شود، بلکه ما در اینجا باید یک پروسه تدریجی و تکامل یابنده از نطفهها و هستههای اتحادیه واقعی روبرو هستیم. اگر توازن نیرو، سرکوب بی مهار، فقدان تجربه کافى پرولتاریا و ضعف نیروهای کمونیست اجازه نمیدهد که عموماً در وضعیت کنونی، بصورت بالفعل اتحادیههای مستقل و مخفی بوجود آید، ولی میتوان و باید، چنین این تشکلهای بوجود آورد. دستمایه اولیه آنرا خود عینیت مبارزه کارگران ارائه میدهد: شکل گیری محافلی از کارگران که در هر اعتصاب و

تشکل و تداوم رهبری، مستلزم آن است که هر دو به درجائی و به اندازه ای که لازم است، از دید دشمن پنهان بمانند. اکنون باید ببینیم که جوهر مناسبات در چنین تشکلهائی چیست؟ عملکرد مخفی بودن اساساً باید در نحوه رابطه رهبری و بدنه هرم شکل منعکس شود. در یک اتحادیه غلنی این رابطه خود را در انتخابات آزاد و تشکیل مجمع غلنی و اسم نویسی اعضا، دعوت غلنی به اعتصاب و غیره نشان میدهد: در حالیکه جوهر مناسبات در اتحادیههای مخفی به همان اندازه که فن مخفی کاری الزام آور میسازد، مبتنی بر یک دموکراسی رفیقانه از یکسو و پذیرش یک اقتدار معنوی و شایسته رهبری از سوی دیگر است. الزامات بقا و مبارزه مشترک برای زندگی، خود بهترین زمینه برای بوجود آمدن این روحیه مناسبات رفیقانه است. در کشاکش همین مبارزات است که کارگران رهبران فداکار و صادق و شایسته خود را یافته و بد اعتماد میکنند. اما همانطور که قبلاً نیز گفته شد، نباید از این ضرورت مخفی بودن، ضوابط دست و پا گیر تراشید. بطور کلی میتوان گفت که نسبت اختفای هر تشکلی یا درجه توده ای بودن رابطه عکس دارد. هرچه یک اتحادیه، گسترده تر باشد، بهمان درجه حفظ انضباط و میانگین ظرفیت پنهان کاری روبرو به کاهش نهاد و تمایل به غلنی شدن بالا میرود. تلفیق درست این دو وجه از مهمترین و پیچیدهترین وظایف پیشروان است. چراکه این تلفیق درست امکان میدهد که کارگران بدون بیم و هراس به این تشکلهای وارد شوند. در حالیکه زیاد روی در پنهان کاری، کارگران را حساس کرده و آنها فکر میکنند که پای پلیس و دادگاههای "انقلاب" را به کارخانه خواهد کشاند. به این دلیل زیاد روی در مخفی کاری منجر به تمیزه شدن محافل و گروههای کارگری بی ارتباط با تودهها خواهد شد. در شرائط باز، دو وجه مخفی و غلنی در تضاد کامل با هم قرار میگیرند ولی در وضعیت سرکوب تا حدود معینی با هم دیگر در تضاد واقع میشوند و نه بطور کامل. منطق مبارزه در شرائط سرکوب و سلطه دشمن فضای مناسبی برای تلفیق را بوجود میآورد. نباید موجودیت یک اتحادیه را به بیای گسترده ای قاعده آن بخطر افکند و این همان قدر اشتباه است که به قیمت حفیظ راس اتحادیه از وسعت ممکن دامنه آن بکاهیم. برای حل تضاد بین این دو وجه، یعنی حفظ راس هرم از چشم دشمن در ضمن داشتن یک قاعده توده ای، لازم است که در میان تودههای کارگری مرتبط با اتحادیه، دو سطح رابطه برقرار شود و این رهبران بهنگام گفتگوی اجتناب ناپذیر با بدییرت، که طبیعتاً پیش میآید، از غلنی کردن خود و یا دستکم از غلنی

بستر عینی مساعد راه را هموار کرد. بستر عینی مساعد، در وهله اول اینست که جنبش کارگری، پس از یک دوره توقف و انجماد نسبی، در پی حوادث ۳۰ خرداد به بعد دوباره در حال رشد و تعالی است. در مقطع ۳۰ خرداد که توازن نیروها بشدت بهم خورد بود، رژیم جمهوری اسلامی با تخفیف مقطعی تضادهای درونی خود و با بهره گیری از تاکتیک آنارشیستی و جدا از تودههای مجاهدین و اشغلتی و بحران چپ، یورش بیسابقه ای را به تودهها و نیروهای انقلاب شروع میکند. و نتیجه آن گسیختگی و وقفه نسبی در مبارزات روبرو است. تودههاست. اما اکنون مدتی است که این یورش تدریجاً اثرات آغازین خود را از دست داده و اکثر کارخانهها بار دیگر تبدیل به عرصه اعتصاب و اعتراض کارگران شده است. این توسعه مبارزه گرچه هنوز دارای خصلت تدافعی است فقط، اختصاص به کارگران نداشته بلکه در یک بستر عامتر جنبش تودههای کشورش افسر و راهبندان جاده ساوه، از جمله - اند قرار دارد. این مبارزات عینی و روبرو گسترش طبقه کارگر، در اوج سرکوب خشن و بیرحمانه، مهمترین زمینه برای ایجاد اتحادیههای مخفی است. کارگران غالباً در جریان اعتصابات و مبارزات خود بدرجاتی شیوه رهبری پنهانی را بکار میگیرند. با بوجود آمدن هر حرکتی، عناصری از کارگران رهبری آنرا به عهد میگیرند. اما در روند این مبارزات، کارگران با مشاهده اینکه رژیم پس از هر اعتصاب، اعم از اینکه سرکوب شود یا موفق، با سماجت و پیگیری در صدد شناسائی و دستگیری و یا اخراج رهبران است، رفته رفته به اهمیت مخفی ماندن رهبران از مقابل دیدگان مدییرت، انجمنهای جاسوس و غیره پی میبرند. اگر مبارزه گسترده کارگران هست که البته هست، و اگر سرکوب گسترده و اخراج و دستگیری گسترده هست و از چشم کارگران پوشیده نیست، پس این منطق عینی مبارزه است که بکارگران ضرورت فن مخفی کاری را میآموزد و نه تمایلات مشتکی روشنفکر. اما معمولاً با پایان یافتن هر حرکت، تشکلهای مربوط به آن نیز خود بخود منحل میشوند. در حالیکه کارگران باید بیاموزند که تداوم تشکلهای شرایط کنونی بصورت مخفی، مستقل از این یا آن حرکت، برای تضمین پیشروی و دفاع از منافع دایم در معرض تجاوز رژیم حتی از آب و نان هم واجب تر است، چرا که پرولتاریا در یک جامعه ابستن طوفان و در قبال یک حکومت تا مغز استخوان ارتجاعی، در جامه ای که همه طبقات برای نبرد شدید با رایش درمی آیند، و گرگان خون آشام نازیفی دندان تیز میکنند، بدون چنین تشکلی فاقد حتی سلاح اولیه برای یک چنین نبردی سرنوشت ساز است. بنابراین لزوم تداوم

مبارزه کارگری برای هدایت مخفیانه آنها بوجود میاید و همچنین وجود عناصری از کارگران که در مبارزات کارگری میدرخشند و مورد اعتماد توده های کارگزار میگردند از آنجا که عملکرد اتحادیه مخفی متکی بر يك اقتدار رفیقانهای است که در جریان مبارزه مشترك حاصل میشود، از اینرو هسته ها و جنبینهای اتحادیه های برای ارتقا به سطح يك اتحادیه باید شا - یستگی خود را برای عموم کارگران در حین مبارزات روزمره اقتصادی - صنفی به ثبوت رسانند. فرق اساسی این هسته ها با محافل خود بخودی استیکه اینها دیگر تصادفی و گذران نیستند. آنها با داشتن چشم انداز تبدیل به اتحادیه در مقابل خویش تجسمی از عنصر شکل پایدار و مستقل پرولتاریا هستند. چنین هسته - هایی باید در تمام شرایط چه در اوج حرکات اعتراضی کارگران و چه پس از فروکش مقاومت، چشم انداز خود را در نظر داشته باشند، چشم انداز تبدیل شدن به يك اتحادیه در واحد تولیدی و سپهر منطقه و یا به اتقاق رشته های تولیدی مشابه خود و سرانجام اتحادیه سراسری کارگران. آنها همچنین به همراه تلاش برای هدایت و سازماندهی مبارزات روزمره و درخواستی کارگران، پیوسته باید ضرورت تشکیل اتحادیه و لزوم شکل مستقل کارگران را به کارگران تبلیغ و ترویج کنند. آنچه که این هسته ها را از خود اتحادیه متمایز میکند، همانا درجه اقتدار و حمایت توده های آنست، اگر این هسته ها بتوانند اقتدار نسبی و سازمانگرایانهای بیابند، در انصورت اتحادیه مخفی بوجود آمده است. بویژه اگر کارگران مرجع و یا نفوذی که در بعضی از کارخانه ها هنوز هم وجود دارند (یعنی اخراج یا دستگیر نشد ماند) و یا در ضمن مبارزات کارگران بوجود می آید، به این هسته ها جذب شوند، در انصورت فرایند تبدیل این هسته ها به اتحادیه، سریعتر صورت خواهد گرفت. اکنون عملاً عناصری از شکل سند یگانی با مضمون درخواستی و اتحادیه های، خواستهای فوری و اقتصادی کم و بیش پنهان و فراگیر، در محیطهای کار وجود دارند، منتها در مرحله خود انگیخته و خود بخودی هستند، که در آن این شکلها به همراه مسئله مشخصی متولد شده می میرند و یا دستکم غیر فعال باقی میمانند و طبیعتاً بدلیل فقدان ثبات و پایداری قدرت ارتقا به شکل پایدار در سطح کارخانه و اتحادیه منطقی و یا رشتنای و سپس ایجاد يك فدراسیون سراسری را ندارند، در این میان آنچه حائز اهمیت است تطبیق عنصر خود بخودی با عنصر آگاه، در تحقیق هرچه سریعتر این پروسه است، کارگران در قلمرو خود بخودی، با تجربه خود، تدریجاً و طبعاً بطئی، به همراه آزمون و خطا به پیش میروند. اما نقش عنصر آگاه

در تشکیل و در تسریع رشد و شکوفایی و در کاهش رقم تلفات این هسته ها، هسته های دارای الگو و هدف، نقش کوچکی نیست. سازمانها و نیروهای انقلابی برای ایفا این نقش حیاتی خود باید:

الف - مرزهای بین عمل و شکل توده های را با عمل و شکل سازمانی، بهمینا میزند. این سازمانها باید مهر خورد را بر عمل و شکل توده های بزنند و آنها را رهبری کنند، نه آنکه سازمانها و پراتیک آنها جایگزین عمل و سازمانهای توده های نمایند.

ب - پیوند با توده ها و کارگران، از طریق خواستهای فوری و بیواسطه و سازماندهی حول آنها میگردد. کمونیستها فقط با پیوند زدن بین خواستهای فوری با خواستها و منافع نهایی پرولتاریا، قادر به تبلیغ و ترویج و سازمانگری برنامه و تاکتیک خود میشوند. انجام این وظیفه در حوزه سازماندهی و شکل، خود را در د و تلاش موازی و مرتبط با هم یعنی در ایجاد و تقویت شکلهای توده های منطبق بر خواستهای فوری و بیواسطه از یکسو و ایجاد فراکسیونهای کمونیستی در این شکلها از سوی دیگر، نمایانگر میسازد. فقط بدین طریق است که میتوان از لغزش بد و انحراف رایج سکتاریسم از سویی و انحلال طلبی از سوی دیگر، اجتناب کرد. تنها بر پایه این د و تلاش تنگیک شده است که میتوان، د و تلاش موازی و مبرم تشکیل حزب و سازماندهی پیکار طبقاتی را با هم گره زد.

ج - در شرایط سرکوب و دیکتاتوری، فقط از طریق تطبیق مبارزات علنی و غیر علنی است که کارگران امکان بسیج برای دفاع از منافع خود را مییابند و تنها بر این پایه است که کمونیستها، میتوانند گسترده ترین تماس را با توده ها بگیرند. در يك چنین تلاش هماهنگ و در ارتباط با هم است که کمونیستها می توانند به متابیه کمونیست به شکوفایی برسند.

اتحادیه و دوره انقلابی

در کشور ما، بین مبارزه اقتصادی و سیاسی، از آنجا که سرمایه داری دولتی نقش تعیین کننده دارد و دولت خود بزرگترین کارفرمای کشور است، رابطه نزدیک وجود دارد. چرا که کارگران بیشتر واحدهای بزرگ در مبارزات اقتصادی و صنفی خود، بطور مستقیم با دولت مواجه میشوند. اما از این ویژگی که بگذریم، کانونی شدن مبارزه اقتصادی، در تحت شرایط و توازن طبقاتی معین و بر بستر يك بحران انقلابی صورت گرفته است، و علاوه بر این در مقطع قبل از ۳۰ خرداد که جامعه با يك برآمد در حال تکوین، روبرو بود که با تعرض رژیم جمهوری اسلامی این برآمد، عقیم گشته و توده ها واد به عقبنشینی

سنددولی به هیچوجه، مطیع و منقاد نگشتند. در چنین وضعیتی به دلیل آمیختگی و پیوند فشرده بین جوه مبارزه طبقاتی، طبیعی است که اهنگ انتقال از حوزه اقتصادی به سیاسی در فرایند گسترش مبارزات، سریع و پرشتاب انجام گیرد. و همین مسئله، زمینه مناسبی برای تطبیق اهداف برنامه های با جنبش خود بخودی و رابطه تنگ تنگی بین وظائف فوری و وظائف سوسیالیستی بوجود می آورد. تناقضی بین دوره انقلابی بودن از يك سو و مرکز ثقل بودن جنبش اقتصادی از دیگر سو، وجود ندارد. آنچه که بدان خصلت انقلابی میدهد، اینستکه مجموعه این خواستها و مطالبات، در چارچوب وضعیت کنونی قابل تحقق نبوده و بهمین دلیل در پروسه توسعه و انکشاف خود، بسرعت بخواست مستقیم سرنگونی تبدیل خواهد شد.

اتحادیه و مسئله سرنگونی

ما میگوئیم که فقط از طریق شکل - های توده های و شکل پرولتاریاست که میتوان رژیم خمینی را سرنگون کرد. اما از آن، این در نمی آید که باید این شکلها را حول شعار سرنگونی بوجود آورد. ایجاد رابطه مستقیم بین این دو مسئله و مشروط کردن مقابل آیند و يك درك نادرست و منجر به حرکات جدا از توده، و یا انفعال گزائی میشود. واقعیت عینی، توده ها ممکن است برای مبارزات اقتصادی - صنفی توان حرکت بالفعل داشته باشند. اما در همین زمان برای اقدام مستقیم سرنگونی، اما - دگی نداشته باشند، و حال آنکه در وضعیت مشخص ما، همان حرکات صنفی - اقتصادی در روند توسعه خود، منجر به خواست مستقیم سرنگونی شده و کمونیستها نیز وظیفه دارند، که به این روند شتاب بخشند. آنها فقط بر چنین بستری عینی قادر به اینکار هستند و نمیتوانند پیشا پیش و صرف تمایلات خویش شعارهای خود را سازمانگرایانه تلقی کنند. طبقه کارگر، همچون هر طبقه دیگری، از درون مبارزه امروز است که به آینده مینگرد، نه برعکس. و بر همین اساس، در پیوند شعارهای درخواستی و سازماندهی مبارزات بیواسطه است که ترویج و تبلیغ و سازمانگری نقش حیاتی طبقه کارگر و هژمونی آن بر جنبش توده های امکانپذیر است.

سند یگا و حزب توده

اگر نگاهی به نظرات و عملکرد حزب توده در رابطه با سازمانهای کارگری پس از انقلاب ببینیم، ما هیت ضد کارگری مشی به اصطلاح کارگری بوضوح نمایان می شود. وقتی که حزب توده میگوید ما با شورا های اسلامی در کارخانجات که

بطور خود جوش از متن توده‌ها روئید ه شده باشد موافقم، در واقع با این نظر خود بزرگترین ارتداد را در سیستم زفرمیستی خود کرده است. زیرا اگر از محتوای واقعی شوراهای اسلامی درگذریم این نوع تشکل فاقد اساسیترین مشخصه یک سازمان کارگری است که میباید از مرزبندی بر اساس اعتقاد و مذهب میرا باشد. اعتقاد به سازمانهای اتحاد - یهای ایدئولوژیک، یعنی تشکل بر حسب چیزی بغیر از مبارزه با سرمایه و بجز مضمون مشخص طبقاتی، با اصل وحدت طبقه کارگر در برابر طبقه سرمایه‌دار مغایرت اساسی دارد؛ این چنین عقیده‌های از لحاظ تاریخی متعلق به ارتجاعیترین بخش بورژوازی است. این یک طرح فاشیستی است که بجای وحدت منافع طبقاتی، عوامل ایدئولوژیکی، نظیر ملیت، نژاد یا مذهب را وارد میکنند. شوراهای اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نبوده و اگر شرایط سیاسی و اجتماعی پیدائی آنها را در نظر آوریم خواهیم دید که بنا به چه ضرورت‌های طبقاتی، حتی اگر مبتکرین آنها کاملاً بر آن آگاه نبوده باشند، ایجاد شده اند. بعید است که حزب توده از این مطلب بی اطلاع بوده باشد. کسی که از مفهوم تشکلهای "مستقل" کارگری سخن بمیان می‌آورد، نمیداند که تشکیلات مستقل کارگری با تعلقات مذهبی و سازمانهای التقاطی نظیر کارگری - مذهبی، کارگری - نژادی و غیره تناقض آشکار دارد. نمیتوان در یک آن هم از سازمان مستقل کارگری صحبت کرد و هم از شوراهای اسلامی دفاع نمود. نمیتوان در یک زمان هم به وحدت طبقه کارگر ایمان داشت و هم به تقسیم‌بندی بر اساس ایدئولوژی. بنا بر این وقتی حزب توده در سند حزبی خود، بر روی رویش مستقل شوراهای اسلامی تکیه میکند و دفاع از تشکلهائی را که با تحمیل ایجاد شده اند، مذموم می‌شمارد؛ فقط خود شو هواداران را فریب میدهد. سازمان کارگری، چنانچه مستقل بوده و از درون کارگران جوشیده باشد، اسلامی، کاتولیک و پروتستان و... در نیاید. ولی حتی اگر مقتضیات ایدئولوژیکی که بر جامعه سیطره دارد، در او هم موثر افتد، یک سازمان سیاسی طبقه کارگر حق ندارد وجه انشعاق آمیز آنرا که با منافع تاریخی و وحدت طبقاتی پرولتاریا منافات دارد تبلیغ نماید. کمونیستها، نمیتوانند با هر چه از درون خود طبقه کارگر روئیده باشد، موافق باشند. اما آنچه از درون کارگران جوشیده بود، چه بود؟ از درون جنبش کارگری ما، پدیدهای روئیده که فقط با همین شوراهای اسلامی میشد، سرکوب و نابود شود. اصالت و درون جوشی جنبش کارگری که بطور بی واسطه خصلت اقتصادی - اجتماعی - انقلاب ۵۷ را منعکس میساخت شوراهای

کنترل کارگری بودند. شوراهای اسلامی بعنوان بدل و همزاد شوراهای کنترل و از سوی حکومت اسلامی طرح و سازما - ندی شد. شوراهای اسلامی الگوئی طراحی شده بود، بمنظور مغشوش نمودن ماهیت واقعی آنچه کارگران از شوراهای کنترل میطلبیدند. این همان پسردهای بود که در سطح جامعه حکومت اسلامی بر روی خصلت انقلاب ایران کشیده بود. اسلامی بودن انقلاب، اما عجب اینجا - ست، حزب توده که در این مورد اخیر از خود هوشیاری بخرج میداد و همواراز انقلاب ضد امپریالیستی سخن میگفت، در مورد شوراهای اسلامی این هوشیاری را از دست داد. در حالیکه شوراهای کنترل و بطور کلی ایده شورا، کما اعتبار توده‌های داشت، جهت اصلی انقلاب ایران را گویاتر از هر چیز دیگری نشان میداد. علت آن روشن است. شوراهای کنترل شاخ گاو انقلاب بود و حزب توده واهمه داشت آن سفیدش را بیه آن بپازد. آنچه در بطن جنبش کارگری میجوشید و در ذهن کارگران میلوید، شورای کارخانه بود. ایده تعمیقاته و توده‌های شده دخالت در امور بود جنبشی بود که سیستم کهنه درون کارخانه و مدیریت سنتی آنرا نمی‌پذیرفت. گرایش انقلابی بود که از مرزهای مزدوری گذشته بود و میخواست همچون یک مدییر، مدیریت جمعی کارها را تحت کنترل بگیرد. از میان صفوف رنگارنگ ارتجاع، حزب جمهوری اسلامی و بویژه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، متوجه این واقعیت شدند و بهمین علت حزب جمهوری بر خلاف لیبرالها و همچنین حزب توده که در برابر کارگران موضع گرفته و الترناتیو سند یگارا مطرح میکردند برای سرکوب طبقه کارگر از طریق دیگری وارد شد. اصل دخالت و نظارت در امور را برای شوراهای برسمیت شناخت، اما تحت نام شوراهای اسلامی. بدین ترتیب این حزب از یکسو تا حدی نبض جنبش را بدست گرفت و از سوی دیگر راه نفوذ چپ‌های انقلابی را مسدود ساخت. حزب جمهوری اسلامی تضاد میان شوراهای اسلامی و مدیریت را که یکی از مهمترین وجوه شوراهای کنترل و خواست کارگران بود تا زمانیکه خطر جنبش کنترل رفع نشده بود، داغ نگه داشت. این حزب بخوبی میدانست که در صورتیکه شوراهای اسلامی یا مدیریت کناریا آیند، نفوذ خود را در کارگران از دست خواهند داد و نتیجتاً حرکت مستقل کارگری تقویت خواهد شد. البته لازم به تذکر است که در بسیاری از ایمن شوراهای و تا زمان درازی کارگران انقلابی ناآگاهانه متشکل شده بودند و شوراهای اسلامی فقط محل تمرکز طرفداران حزب نبود. بهر جهت حزب جمهوری با سازماندهی شوراهای اسلامی و هدف مهم را یک جا مورد حمله قرار میداد: از

یکسو حرکت کنترل تولید را مسح و منحرف میساخت؛ از سوی دیگر، تشکلهای سندیکائی را در خود هضم میکرد. بعبارتی شوراهای اسلامی هم مضمون سندیکا را، اما بصورتی مسخ شده در خود جای میداد و بنا بر این وجود مستقل آنرا نفی میکرد و هم خواصی مثله شده از شورای کنترل را برای جلوگیری از پیشروی شوراهای کنترل، در برعکس در واقع هرکس که شوراهای اسلامی را میپذیرفت هم علیه کنترل تولید رای داده بود و هم سندیکا را از دست داد و حزب توده، دقیقاً چنین کاری را کرد. پس از ۳۰ خرداد و تغییر و تحولاتی که در سیطخ جنبش بنفع جمهوری اسلامی پیش آمد و جنبش توده‌های عقب نشست، حکومت اسلامی برنامه انحلال شوراهای اسلامی را پیش کشید. بر سر این موضع که شوراهای اسلامی از میان بروند و یا تغییر و تحولاتی را در جهت خنثی شدن و کنار آمدن با مدیریت، بپذیرند و مناسبان در چهارچوب اقتدار مدیریت، تنظیم و تفکیک شوند، اختلا - فاتی میان خود حکومتیان بوجود آمد. محدودده این اختلافات انحلال و یا تنظیم رابطه شوراهای اسلامی با کارفرما در چهارچوب نقش مدیریت بود و انعکاس آن در حوزه عمل، انحلال شوراهای اسلامی در بعضی کارخانه‌ها و تغییر و تحولاتی در این راستا در برخی دیگر بود. این تغییر و تحولات پس از ۳۰ خرداد، بخوبی نشان داد که شورا - های اسلامی واقعا برای چه منظوری تشکیل شده بودند و چگونه حالا که زمینه سیاسی و مابهارای خود را از دست داده، روبرو انحلال و یا تضعیف گذاشته است. برنامه تضعیف و یا انحلال شوراهای اسلامی با مقاومت کارگرنی که ناآگاهانه از اهداف اصلی آن در آن متشکل شده و فعالیت میکردند و همواره بر این اعتقاد بودند که شوراهایشان یا لاخره موضع برابر در برابر مدیریت سرمایه دار خواهند یافت، روبرو شد و در این میان صدای اعتراض حزب توده نیز بلند شد و نشان داد که هنوز این حزب طراز نوین! متوجه نشده چرا جزیکه با دست خودش شوراهای اسلامی را بنا کرد، حالا انحلال و یا دستکام هاش حیطة اقتدار آنها را اعلام میکند؛ فهمید که دوره کارکرد و خدمات این نهادها برای سرکوب جنبش توده‌های بسراآمده است؛ همچنانکه ندانست، دوران کارکرد خودش در جهت سرکوب جنبش توده‌های نیز از طرف رژیم جمهوری اسلامی هم بسراآمده است. از این قرار حزب خطش را گم کرده و مثل گریه‌ای کج دنیال تشکل کارگری از دست رفتنش میگردد. بدین ترتیب برخلاف سند حزبی که دفاع از همه تشکلهای کارگری را به رسمیت میشناسد، حزب توده با دفاع از شوراهای اسلامی، رتبه در صفحه ۳۲



زن



است، و یا از ترس زیر پا نهادن مرزهای طبقاتی و انحراف به نگرش "فراطبقاتی" . ترس اول به این دلیل بیمورد است که انکار این واقعیت مسلم که زنان مورد تبعیضات خاصی قرار می گیرند که مردان را شامل نمیشود، مرزبندی با فمینیسم نیست . برای فاصله گرفتن از فمینیسم، باید بجای مبارزه زنان با "بدجنسی مرد" ، مبارزه علیه تبعیض برزنان را به سمت نظامات فرهنگی ، ایدئولوژیک ، سیاسی و اجتماعی که مردسالاری و نابرابری حقوق زنان با مردان را تجویز و توجیه می کنند هدایت کرد . ترس دوم هم بیجاست، زیرا مطالب و تبعیضاتی که بر زنان بمثابه "جنس" (و نه طبقه) اعمال می شود فی نفسه یک موضوع طبقاتی نیست . پدرسالاری محصول پیدایش جامعه طبقاتی است، ولی امتیازات جنسی با تقسیم طبقاتی عینا یکی و منطبق نبوده و نیست . زنان هر طبقه در درون همان طبقه با مردان خود نابرابرند . البته تبعیضات جنسی و فراطبقاتی بر زنان ، چون در پیوند با مناسبات طبقاتی عمل می کنند شدت، دامنه و عمقشان به نسبت تبعیضات طبقاتی افزایش می یابد . تبعیض جنسی به کمک نظام بهره کشی در تولید نیز می آید و گناه زن نبودن یکبار دیگر به صورت دستمزد نابرابر با مردان ، و شدت استثمار، گریبان زنان کارگر و زحمتکش را می گیرد . این شدت استثمار زنان کارگر، هم عملکرد مساله مستقل زنان را در مناسبات طبقاتی و هم تاثیر مناسبات طبقاتی را در تشدید این مساله مستقل نشان می دهد . زن مرفه طبقه بالا ، کار در بیرون را بعنوان یک تجمل و غنن می نگرد ، حال آنکه برای زنان کارگر و زحمتکش و حتی خانواده های متوسط ، کار در بیرون مساوی با کرایه خانه ، نان شب، پول دارو و تسیر

علت آنکه سازمانهای سیاسی ما اغلب فقط در سالگرد روز زن به یاد زنان می افتند و تا سال دیگر فراموششان می کنند ، یکی آنستکه جنبش مستقل زنان وجود ندارد و این یادکنندگان ، غالباً مردانند، مردانی که از درک مساله زنان بشدت عقب مانده اند . علت دیگر که بسیار مهمتر است، این است که زنان ایرانی بیشتر همچون " وسیله " افسشای ارتجاعیت رژیم نگریده میشوند تا یک موضوع جدی ، حیاتی و مستقل سازماندهی علیه این رژیم ارتجاعی . اگر زنان ایران فقط بمثابه نمونهای از قربانیان رژیم اسلامی به نمایش افکار عمومی جهانیان گذاشته شوند، معنایش این خواهد بود که گویا از خود این قربانیان کار دیگری ساخته نیست جز اینکه اینبار هم در هیأت " مانکن " هایی درهم شکسته و مجاله شده ، نکبت و ذلت را در پشت ویتترین جمهوری اسلامی به نمایش بگذارند و ترحم و دلسوزی رهگذاران را برانگیزانند ! وقتی زنان موضوع سازماندهی نباشند طبعاً به " وسیله " تبلیغ علیه رژیم تنزل خواهند یافت و روز زن ، چیزی شبیه " روز مادر " و " روز درختکاری " خواهد شد !

" مساله مستقل زنان " یعنی چه ؟

گذشته از بی اعتنائی اغلب سازمانهای سیاسی به وظیفه سازمانگری تودهای ، غفلت از سازماندهی زنان از علت مضاعف دیگری هم ناشی می شود و آن تردید در پذیرش چیزی بنام " مساله مستقل زنان " است . این تردید یا از ترس مرکزگشیدن میان مسائل زن و مرد و سقوط در فمینیسم (feminism صفارائی جنس زن علیه جنس مرد)

ندهی است که فکر می‌کند کافی است زنان یکبار در شکل های طبقاتی، صنفی یا سیاسی سازمان داده شوند و دیگر دلیلی برای سازمان‌یابی مستقل زنان باقی نماند! حال آنکه هدف از سازمان‌گیری این نیست که افراد، به‌هر حال در شکلی جا داده شوند و حسابشان بسته شود، بلکه غرض این است که مسائل موجود در جامعه سازمان داده شوند. شک نیست که زنان کارگر، زحمتکش و روشنفکر ایران باید در شکلهای طبقاتی، صنفی، دمکراتیک و سیاسی مشکل شوند، ولی در اینجا آنگاه نه با هویت زن، بلکه با هویت کارگر، دهقان، دانشجو، معلم، نویسنده و غیره مشکل می‌شوند. هر شکلی بمعنای بسیج نیروهای درگیر در یک جنگ معین است. هر شکلی برای مبارزه حول تضاد معینی است و از اینرو مضمون معینی دارد. تشکلهای طبقاتی، صنفی و سیاسی مضامین خاص خود را دارند و هر اندازه هم که با برابری حقوق زن و مرد موافق و همسوی باشند نخواهند توانست. و نباید - مبارزه علیه ستم جنسی بر زنان را مضمون مرکزی و هدف اصلی کار خود قرار دهند. در این شکلها زنان همدوش مردان برای مسائلی مشترک طبقاتی و صنفی و سیاسی خود مبارزه می‌کنند و آنچه در مجموع روی زمین می‌ماند، مساله خاص زنان است! هر کس می‌تواند بر حسب تعداد مسائل اجتماعی که در آن درگیر است، در سنگره‌های متعدد جایگیرد و به جهات گوناگون شلیک کند. اکتفا به سازماندهی زنان در شکلهای طبقاتی صنفی و سیاسی نتایجی جز خالی گذاشتن یک سنگر عظیم و غافل‌گذاشتن یک لشکر چند میلیونی در مصاف با ارتجاع ندارد.

برنامه‌های مبارزاتی اگر با بازای سازمان‌گیری نداشته باشند، مادیت نمی‌یابند و مثل نقش و نگار در انویسان برای دلخوشی و خودفریبی روی کاغذ می‌مانند. اما سازمان‌گیری امر مربوط به مشخصات استو کلیات را نمی‌توان سازمان داد. کلی‌گویی در باره دمکراسی و حقوق مردم و مبارزه با ارتجاع به جایی جز دوام ارتجاع ضد دمکراتیک نمی‌انجامد، مگر دمکراسی و حقوق مردم و راههای مبارزه با ارتجاع، شکل برنامه‌ای پیدا کنند و این برنامه‌ها ریز شوند و آنگاه نیروهای مشخص حول مسائل و تضادهای مشخص سازماندهی گردند. کل توده‌ها را نمی‌توان سازمان داد مگر آنکه هر بخش توده‌ها حول مساله و درد مشترکی که دارند مشکل شوند. اما وقتی به برخورد سازمان‌های سیاسی با مساله زنان در ایران می‌نگریم چیزی جز عبارات کوتاه "برابری حقوق زن و مرد" در برنامه‌ها و پلان‌ها، و چیزی فراتر از استفاده افشاگرانه از مسائل زنان علیه رژیم حاکم، در عمل نمی‌بینیم. حال آنکه مساله زنان نه فقط بخاطر آنکه نیمی از جمعیت جامعه را در بر می‌گیرد و نیروی اجتماعی عظیمی را در پشت سر خود دارد، بلکه بطور خاص بخاطر ویژگی استثنائی رژیم جمهوری اسلامی ایران و کیفیت انفجاری ستمهای غیر متعارفی که در تمامی زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و خانوادگی - انهم از موضع ولایتی - بر زنان ایران اعمال می‌شوند، اهمیت سیاسی عظیمی پیدا می‌کند. هر نیروی سیاسی که وضعیت فاجعه‌بار و آماده انفجار زنان ایران را درک نکند و به سازماندهی آن همت نکند، در سیاست گردآوری نیرو برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی دچار خطای مهیبی خواهد شد. قلب هر زن ستمدیده، یکدب ساعتی است، این‌ها را باید کنار هم جمع کرد و عقربه‌هایشان را با یکدیگر میزان نمود!

ابعاد بردگی زنان در جمهوری اسلامی

اگر رضاشاه کشف حجاب اجباری را حجاب چشم - نوازی برای پوشاندن عقب‌ماندگی‌ها و محرومیت‌های زنان ایران ساخت تا این کشور را در ردیف "مالک راقیه" قرار دهد، اگر پسر خلف رضاشاه با اعطای حق انتخاب شدن و

بچه است. تبعیضات طبقاتی بردگی خانگی زنان را نیز به همین نسبت تشدید می‌کند. زنان مرفه اگر کلفت و نوکر و آشپز نداشته باشند، با ماشین رختشویی و ظرفشویی، جاروی برقی و ایگرمنگ و دیگر وسائل خودکار خانگی، شغل کنیزی مردان را تحمل پذیرتر می‌سازند و ولی برای زن زحمتکش و فقیر، آب گرم و پوشک بچه و دیگر زودپز هنوز جزو رویاهاست. اما از این مقایسه (که باید مورد توجه و تأکید باشد) نباید نتیجه گرفت که فقط باید علیه بردگی زنان طبقات پایین مبارزه کرد. بردگی برای مردان، مساله تمامی زنان است، تفاوت فقط در بردگی تحمل پذیر و بردگی با اعطال شاقه است. مبارزه با این تفاوت، به مبارزه طبقاتی برمی‌گردد؛ ولی اصل بردگی تمامی زنان برجای خود هست. در مساله زنان، دعوا بر سر نابرابری حقوق زنان زحمتکش با زنان مرفه نیست، دعوا بر سر نابرابری حقوق زنان با مردان است. ادعای بر سر پدر سالاری و مرد سالاری است، نه بر سر سرطایداری و فئودالیسم و غیره. وقتی این مساله بطور مستقل و بعنوان یک تبعیض جنسی درک شد، آنگاه باید جایگاه و نقش این مساله را در مبارزه طبقاتی مشخص کرد و رابطه متقابل این دو را نه با نادیده گرفتن یکی از آنها بلکه با درک دیالکتیک متقابلشان تنظیم کرد. مساله مستقل زنان یک "توهم" نیست و به همان اندازه واقعیت دارد که مساله ملی، به همان معنا "فراطبقاتی" است که مساله ملی، و در اوضاع کنونی ایران اگر اهمیت و وزن سیاسی و اجتماعی آن پیش از مساله ملی نباشد، به همان اندازه هست. اگر طبقات بالا بیسواد باشند، وای به حال طبقات پایین؛ و اگر زنان طبقات بالا کنیز باشند، وای به حال زنان طبقات پایین! کمونیست‌ها بی‌آنکه درهای مرزهای طبقاتی را کمرنگ سازیم و لحظه‌ای مبارزه طبقاتی را تعطیل کنیم، مخالف بردگی زنان در هر دوسوی سنگرم و این اشتیاق پذیرد بری با بردگی را با صدای بلند اعلام میکنیم. زنان طبقات کارگر و زحمتکش بی‌آنکه زیر پرچم دشمنان طبقاتی خود بروند و بی‌آنکه بردگی زنان را در آنسوی مرزهای طبقاتی تأیید کنند، باید بدون وحشت از همسویی در این زمینه خلاصی با زنان طبقات مقابل، مبارزه خود را نه بعنوان کارگر و زحمتکش، بلکه بعنوان عصیانگران علیه شهروندی جنسی، سازمان دهند و به پیش ببرند.

سازماندهی مستقل زنان چه ضرورتی دارد؟

نظم ظالمانه مردسالاری، زنان را بعنوان "جنس پست" و "انسان نوع دوم" مجزا کرده است، حال چرا نباید همین دسته مجزا، برای مبارزه علیه این ظلم جنسی مستقلاً مشکل شوند؟ در پاسخ به این سؤال، نظر اعلام نشدنی وجود دارد که در عمل به چشم می‌خورد، نظری با این مضمون که: اگر غرض، مبارزه با نظامات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گوناگونی است که انسان را برده می‌سازند، پس در این مبارزه "فرقی میان زن و مرد نیست" و زنان را می‌توان همراه مردان در شکل‌های طبقاتی، توده‌ای و حزبی سازمان داد و دلیلی برای شکل مستقل زنان بعنوان یک دسته ویژه وجود ندارد. اشکالات متعددی در این استدلال وجود دارد. اشکال اول، انگار ویژگی مساله زنان و محدود کردن آن به چارچوبی طبقاتی و توده‌ای است. مساله زنان یک موضوع دمکراتیک است به این اعتبار که شهروندی یک رجحان و برابری حقوق زنان با مردان در برابر قانون، یک موضوع دمکراتیک است. اما دمکراتیک بودن مساله زنان را نباید بمعنی انحصار حق برابری برای زنان کارگر و زحمتکش فهمید. مساله زنان در چارچوب مسائل عمومی و دمکراتیک (مثل آزادی بیان) یک مساله خاص است زیرا فقط مختص زنان است، و در قبال مساله طبقاتی، یک مساله عام است، زیرا ناظر بر تبعیض جنسی بر زنان تمامی طبقات است. اشکال دوم در نگرش به منطق سازمان

و مردان را هم شامل می‌شد، اما در مورد زنان به يك تیر و نشان بود و تدریجاً عرصه فعالیت اجتماعی را بر آنان تنگ تر و تنگ تر می‌کرد و با افزودن ممنوعیت‌ها و موانع بیشتر استعدادهای، شغلی و تحصیلی، برنامه اسلامی بازگشت زنان از "بازار" به "خانه" را قدم قدم پیش می‌برد. اگر جمهوری اسلامی در خانه نشین کردن تمامی زنان عجله بخرج نمی‌دهد نه بخاطر آنست که چنین قصدی ندارد، بلکه سبب آن يك حساسیت سیاسی است. جمهوری اسلامی تا استقرار کامل نظامی که در آن زنان حتی حق نداشته باشند یا از در خانه به بیرون بگردند، به راه پیمائی زنان ناگاه در خیابانها، به حضورشان در نماز جمعه به آراءشان در انتخابات، به تحویل دواطلبانه فرزندانشان به کشتارگاه اوین و جبهه‌های جنگ نیاز می‌رسم دارد. جمهوری اسلامی برای زنده بگور ساختن زنان، هنوز به زنانی احتیاج دارد که حاضرند بدست خویش گورخود را و دخترانشان را بکنند!

در جمهوری اسلامی هر زنی که با مردی در خیابان راه برود متهم به فاحشگی است، مگر آنکه بعد از دستگیری و بازجویی توسط "اداره مبارزه با منکرات" با ارائه شناسنامه و قبالة ازدواج و غیره، عکس‌ان را ثابت کند! این گوشه‌ای از مبارزه دولت اسلامی با فحشاست! رژیم اسلامی با خانه نشین کردن زنان شاغلی که اگر کار نکنند کرایه و نان شب ندارند به جنگ فحشا می‌رود! رژیم اسلامی بجای تأمین زندگی زنان بیکار شده، در بسیاری موارد شوهران آنان را هم بیکار کرده است. در این میان وضع زنان کارگر در معرض تهدید بمراتب بیشتری است زیرا اگر سرمایه‌داری شاهانه آنان را به بردگانی تبدیل کرده بود که جز از طریق فروش نیروی کار خود امکان زندگی نداشتند، سرمایه‌داری اسلامی حق فروش نیروی کار را نیز از آنان سلب می‌کند. جمهوری اسلامی برای "حراست" از عفت عمومی، زنان را به چادر می‌پیچد، اما با قطع نان شب و شیر کودکانشان راه فحشای زیر چادر را هموار می‌سازد در جمهوری اسلامی مسائل ابعاد دیگری دارند، اینجا دیگر مساله فقط بر سر نابرابری دستمزد زنان و مردان کارگر نیست، بر سر حق حیات زنان کارگر است!

جمهوری اسلامی با خانه نشین کردن زنان شاغل سطح زندگی خانواده‌ها را پائین می‌آورد، فشارهای اقتصادی کمرشکنی به آنها تحمیل می‌کند، زنانی را که با خلاصی از وابستگی اقتصادی به شوهر و پدر و برادر، شخصیت اجتماعی مستقل خود را بازیافته‌اند، دوباره "نان‌خور" و حیرت‌برانگیز زبان بریده "ارباب ولینعمت" می‌سازد، همبستگی عاطفی و انسانی زن و شوهر را به وابستگی کنیزوار زن به شوهر تنزل می‌دهد، امنیت عاطفی و روحی زنان را از میان می‌برد و از هر جهت خانواده را دچار بحران و تلاطم می‌سازد و شیرازه واحد خانواده را که ادعای تحکیم و سلامت آنرا دارد، از هم می‌پاشاند.

در جمهوری اسلامی، مردان شرعاً و قانوناً مجازند تا چهار زن یا عقد دائمی داشته باشند. این قانون عمومی اسلام است؛ اما در جمهوری اسلامی ایران، شیعیان حکومت می‌کنند و در سنت شیعیان، علاوه بر این حرم‌سرای کوچک، تعداد نامحدودی صیغه، یعنی زن یا "عقد موقت" نیز مجاز است و برای آن - هیچ محدودیتی وجود ندارد، یعنی در جمهوری اسلامی، مرد می‌تواند با جاری کردن صیغه عقد موقت، زن کرایه کند - درست به همان شیوه و به همان سادگی که می‌تواند برای يك ساعت یا يك روز دو چرخه کرایه کند! معنای اخلاق، معنای خانواده، معنای عشق و همینطور ضمانت استحکام پیوند زناشویی در این جمهوری "مکتبی" بقدر کافی روشن است! در جمهوری اسلامی دختر باید زن يك ناشناس شود، زیرا شناخت قبل از ازدواج، مستلزم معاشرت و مصاحبت با نامحرم است و این حرام است. دختر وقتی "متعلقه" می‌شود -

انتخاب کردن به زنان، "تعدن بزرگ" اهدائی امیرالسلیم آمریکا را تکمیل کرد تا سرمایه‌داری گنبدیده را در زورق ترقیق‌خواهی ببیند، روحانیت در هرد و مورد، از موضعی مافوق ارتجاعی و برد دارانه در برابر این اقدامات عوام - فریبانه و ظاهرسازانه قند علم کرد. برخی معتقدند تحمیل حجاب، اسید پاشیدن به روی زنان و تمامی فشارهای افراطی و ارتجاعی که در جمهوری اسلامی به زنان ایران وارد می‌شوند، عکس‌العملی است به بی‌بند و باری زنان در دوره شاه. این عقیده بکلی نادرست و ناشی از عدم شناخت مباحثی است. ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در رفتار با زنان است. خمینی وقتی به قدرت رسید ادعا کرد که در دوره شاه زنان ما در فحشا دست و پا می‌زدند. اگر فحشا بمعنی تن فروشی است خمینی اغراق کرده و با بی‌انصافی محض به تمامی زنان ایران اهانت کرده است. اما قضیه چیز دیگریست. حتی اگر در دوره شاه يك فاحشه بمعنی عرفی آن وجود نداشت خمینی همین اعتقاد را می‌داشت زیرا در اسلام رابطه زن با جامعه نه بر اساس هویت انسانی، بلکه بر اساس هویت جنسی تعریف می‌شود: "محرم و نامحرم" هرگونه رابطه زن با نامحرم (حتی حرف زدن با نامحرم) رابطه نامشروع تلقی می‌گردد. تنها رابطه مشروع، محدود به چهار دیواری خانه پدری و شوهری است که محارم به آن محدود می‌شوند. زن، همانطور که ملایان آن را بجان به زبان پیرمردان و پیرزنان بیسواد و عقب مانده انداخته‌اند، "عورت" است یا به اصطلاح امروزی ها فقط "سکس" است! فلسفه حجاب همین است. اگر قوزک پای زنی را نامحرمی ببیند، زن مرتکب فحشا شده است. از ن غضوی از جامعه نیست، بلکه فقط عضو جنسی خانواده است و بر این اساس اگر زن با جامعه در آمیزد، جامعه دچار فحشا می‌شود! بمنظور مبارزه با چنین "فحشا"ئی بود که در سال ۵۸ بهنگام تجدید چاپ کتابهای درسی، در کتاب فارسی اول ابتدائی، جمله "آذر برای خرید با مادرش به بازار می‌رود" را بصورت زیر "علی الحساب" اسلامی کردند: "آذر در کارهای خانه به مادرش کمک می‌کند"! آری مساله بر سر رابطه اجتماعی زن است. کسی که از زن چیزی جز شهوت نمی‌فهمد، حق دارد قیاس به نفس کند و باور نداشته باشد که مردان بتو - اندک جز به چشم شهوت به زنان بینگرند. در فکر چنین شخصی، آزادی زن معنائی جز آزادی شهوت رانی و مالکیت مشاع زنان نمی‌تواند داشته باشد. ملایان با تن فروشی زنان اگر صیغه شرعی بران جاری شود (عقد موقت) نه تنها مخالفتی ندارند و آن را فحشا نمی‌دانند، بلکه خود از دوره صفویه تا کنون در ایران وسیعترین فحشای "شرعی" را گسترش داده و بسیاری از آنان بویژه در شهرهای "مقدس" قم و مشهد از شغیل شریف صیغه خوانی نان حلال خورده‌اند! در قاموس آنان هرگونه ارتباط زن با جامعه و محیط، فحشا محسوب می‌شود. زن حتی المقدور باید از خانه خارج نشود و اگر مجبور بود، باید زره پوشیده خارج شود. تازه این هم کافی نیست. در عزا و عروسی اتاق مردانه‌وزنانه باید جدا باشد، در نماز جمعه میان جایگاه جداگانه زنان و مردان پرده سیاه باید کشیده شود، در اتوبوسها صندلی‌ها و درهای ورود و خروج زنان باید جداگانه باشد، حتی در خشکسویی‌ها لباس زن و مرد نباید یکجا شسته شود. همه اینها در جمهوری اسلامی بمعنای فحشاست. حال با این قیاس میتوان فهمید که کار مشترک زنان و مردان در کارخانجات، مزارع، ادارات، مدارس، دانشگاهها، موسسات علمی و تحقیقی و خلاصه حضور و فعالیت زن در حیات اجتماعی چه "فحشا"ی همهگیری را در جامعه اسلامی بیار می‌آورد! و از اینجا می‌توان دریافت که جایگاه زن در جامعه اسلامی کجاست و جمهوری اسلامی چه آشی برای زنان ایران می‌پزد! تصفیه‌های وسیع و دوام کارخانجات، دانشگاهها، مدارس، ادارات، موسسات علمی و غیره اگرچه دلائل ایدئولوژیک - سیاسی هم داشت

شکستن مقاومت زنان هنگام بازجویی در موارد معدودی مرتکب تجاوز به زنان شد. نبودند، در رژیم جمهوری اسلامی، زندانیان مسلمان هزاران دختر کمونیست و مجاهد را بطور سیستماتیک در شب قبل از اعدام مورد تجاوز قرار دادند. این عمل که در تمام زندانهای جمهوری اسلامی، بدون استثنا و حتی در مورد دختران نابالغ صورت می‌گیرد ربطی به شکنجه برای اقرار گرفتن ندارد، زیرا اولاً پس از طی تمام مراحل شکنجه و بلافاصله قبل از اعدام صورت می‌گیرد، و ثانیاً شامل آن دسته از دخترانی نیز می‌شود که علیرغم شکنجه در زیر شکنجه و دادن اطلاعات خود، به لحاظ اینکه "مرتد فطری" بودند (یعنی در خانواده مسلمان متولد شده ولی خود از اسلام برگشته‌اند) قتل آنان واجب است؛ تجاوز به دختران در زندانهای جمهوری اسلامی، یکی به دلیل این تفکر است که خدا زن را برای همین کار آفریده و باکره رفتن او از دنیا کفران "نعمت" در بارگاه الهی است، و دوم به این خاطر است که این دختران اگرچه خود مستقیماً به جنگ یا حکومت‌الله قیام کرده‌اند و بمثابه محارب، باید اعدام شوند، ولی این محاربین، در عین حال چون زن هستند، غنیمت جنگی محسوب میشوند. تجاوز به زنان، در زندانهای جمهوری اسلامی ایران رسماً به مراسم عمومی قبل از اعدام تبدیل شده است و همانطور که وصیتنامه زندانیان و خون‌رگهایشان را می‌گیرند، به دختران نیز تجاوز می‌کنند. این یک تشریفات مذهبی، یک تکلیف شرعی و یک وظیفه جنسی وایدئولوژیک برای زندانیان جمهوری اسلامی است! مسأله زنان در جمهوری اسلامی ایران با هیچیک از مقیاسات ستمگری مرد-سالاری خوانائی ندارد. با شعار دادن درباره "برابری حقوق زنان با مردان" نمی‌توان از کنار این فاجعه‌ناشنیده گذشت، انهم در نظام ولایت فقیه، که خود مردان را گله‌ای حساب می‌آورد که چوپانی بنام فقیه باید از جانب خدا بر آنان حکومت کند! تا قبل از حاکمیت اسلام در ایران، بسیاری از این قوانین هولناک و تبعیضات جنسی وایدئولوژیک فقط در لای کتابهای دینی و در رسالات مجتهدین و آیات عظام وجود داشتند و پاره‌ای از اینگونه مسائل نظیر حجاب و محرم و نامحرم و غیره فقط به نیروی سنت متکلی بود و به لایه‌های سنتی و عقب مانده جامعه محدود می‌گشتند و جز در برخی موارد حقوقی نظیر مقررات ارث، اجباری برای پذیرش همگانی آنها وجود نداشت. ولی با حاکمیت سیاسی اسلام تمامی این قوانین مذهبی حتی قانون قصاص به قوانین رسمی مملکتی تبدیل شده‌اند و بسا نیروی دولتی اعمال می‌گردند. این نیز یکی از ابعاد ویژه فاجعه در ایران و بویژه در مورد زنان است؛ دولت اسلامی بر رختخواب مردم نیز حکومت میکند!

چند نکته درباره سازماتدهی زنان

اگر ابعاد و عمق ستمهای هم‌جانبه بر زنان در جمهوری اسلامی ایران روشن است و اگر ضرورت سازماتدهی این نیروی عظیم و مستعد انفجار و گشایش یک جبهه جدید علیه رژیم تباہی و نکبت پذیرفته‌است، پس باید این سازماتدهی را بطور جدی و پیگیر در دستور کار قرار داد و به شمار دادن درباره "برابری حقوق زن با مرد" اکتفا نکرد. اما سازماتدهی زنان در ایران با توجه به وضعیت خاص سیاسی و فرهنگی جامعه، با مشکلات و مسائل متعددی مواجه است. حل بسیاری از مشکلات و یافتن اشکال گوناگون سازماتدهی زنان، همگی مسائل عملی‌اند و

شرعاً مکلف است که هر زمان و در هر شرائطی که شوهر را زده کرد یا او همبستر شود و "نقعه" (روزی) زن در برابر این تمکین بی‌چون و چراست، حال آنکه مرد شرعاً می‌تواند حداکثر تا چهار ماه به سراغ زنی نرود! اگر شوهر مرگ را برای او شیرین تر از زندگی ساخت، فقط در شرائط استثنائی از حق عاضای طلاق برخوردار می‌شود، حال آنکه مرد عملاً مالک زن است و می‌تواند با او همچون مایملک خود هرطور خواست رفتار کند و اگر دلش رازد می‌تواند دورش بیندازد! اگر زن طلاق داده شد، حق سرپرستی کودکان با شوهر است، و اگر شوهر مرد، پدر بزرگ در سرپرستی کودکان بر مادر تقدم دارد! سهم زن از میراث، نصف سهم مرد است و سهم او از میراث شوهر، یک هشتم ماترک شوهر، و اگر شوهر فرزندی نداشته، یک چهارم؛ ولی سهم شوهر از میراث زن یک چهارم و اگر فرزندی نداشته، یک دوم. زن از زمین شوهر میراث نمی‌برد!

در اسلام، حق قضاوت از زنان سلب شده است و دلیلش "ضعف قدرت استدلالی زنان" و دلیل آن نیز "نقص خلقت" است! بر این اساس، شهادت دادن فقط زنان پذیرفته نیست، مگر آنکه بهمراه زنان شاهد مرد نیز شهادت دهد. شهادت و زن مساوی شهادت یک مرد است! در قانون قصاص - که یادگار شوم انتقام جویی قبایل وحشی است - مرد را بخاطر قتل زن نمی‌کشند، ولی زن را بخاطر قتل مرد می‌کشند.

تمامی این مثالها که به اشاره از آنها می‌گذریم، نمونه‌های اندکی از "عدالت" مردسالاری اسلامی است! اما مسأله زنان در جمهوری اسلامی ایران یک بعد دیگری هم دارد که بطور اخص به اسلام برمی‌گردد، و آن تبعیض ایدئولوژیک در چارچوب تبعیض جنسی است. در تفکر اسلامی، جامعه بر طبقات استثمارگر و استثمار شونده، بلکه به مسلمان و غیر مسلمان تقسیم می‌شود. در جمهوری اسلامی هم که نه فقط یک رژیم سرمایه‌داری و نه فقط یک رژیم مردسالار، بلکه در عین حال یک رژیم اسلامی وایدئولوژیک نیز هست، تقسیم جامعه به همین منوال است:

- ۱- مسلمانان، ۲- غیر مسلمانان اهل کتاب (زرتشتی، کلیسی، مسیحی) و ۳- کفار (کمونیست‌ها، غیرمذهبی‌ها، بهائیان و...)

دسته اخیر در اسلام واجب‌القتل‌اند و صحبت بر سر عدالت یا تبعیض نیست. اما در درون هر دو دسته قبلی، تمامی تبعیضات میان زن و مرد عیناً صادق است، ولی بین این دو دسته ایدئولوژیک یعنی مسلمانان و غیر مسلمانان اهل کتاب تبعیض هست. ارزش انسان در اسلام با شتر و گوسفند و پول سنجیده می‌شود (دیه). بر اساس تبعیض جنسی، دیه زن نصف دیه مرد است، و بر اساس تبعیض مذهبی دیه غیر مسلمانان اهل کتاب نصف دیه مسلمان است. به این ترتیب دیه زن غیر مسلمان اهل کتاب نصف دیه زن مسلمان و یک چهارم دیه مرد مسلمان است! یعنی اگر در کشور نژاد پرست افریقای جنوبی و نوع شهروند (سیاه و سفید) وجود دارد، در جمهوری اسلامی چهار نوع شهروند وجود دارد - تازه اگر از حساب "کفار" بگذریم!

مسلمان با مسلمان نمی‌جنگد، و با هرکس جنگی - حریفش محارب و در نتیجه، کافر است. زنان کفار و محاربین سرباز نیستند، مملوک حربی‌اند و سرباز اسلام می‌تواند زنان اسیران و کشته‌شدگان را بعنوان غنیمت جنگی تصاحب کند و با آنان هرطور که خواست رفتار کند.

اگر در سالیان گذشته، ماورین ساواک بمنظور

علیه اعدام و شکنجه و برای نجات زندانیان سیاسی بپاخیزید!

تناقض را باید تاوسل به اشکال معطفاً و سوسپاتسی کمتر ضربه پذیر برای تجمع و شکل زنان و ایجاد واحدهای پراکنده و اتصال تدریجی آنان به یکدیگر حل کرد. البته ایجاد یک سازمان واحد و سراسری زنان در وضعیت کنونی ایده غیر عملی و ضایعه‌باری است. واحدهای کوچک که مستقل از یکدیگر و تحت پوشش سازمان ساده و قابل توجیه بوجود آیند، در شرایطی که فضای جامعه از کنترل رژیم خارج گردد بلافاصله و خود بخود یکدیگر را پیدا می‌کنند و بلور - بندی عظیم بسرعت شکل می‌گیرد. آنچه در حال حاضر اهمیت بسیار دارد بوجود آمدن این ملوکهای اولیه و این چاشنی‌های انفجاریست.

۴ - برای مشکل ساختن زنان و ایجاد این واحدها همی‌توان از روابط طبیعی و موجود میان زنان مثلاً در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، مدارس، ادارات و محلات بهره‌گرفت و زیر پوشش این روابط فعالیتشان را سازمان داد، و هم لازم است که محمل‌های ابتکاری متنوع برای ایجاد ارتباط میان زنانی که رابطه اجتماعی ندارند (مثلاً زنان خانه‌دار) بوجود آورد. فی‌المثل کلاسهای سوادآموزی، کلاسهای آموزش خیاطی، تاسیس مهد کودک، آموزش آشپزی و حتی مهمانی‌چای و گپ‌زنی، همه می‌توانند محمل‌های کارآیند و مناسبی باشند. محمل‌هایی نظیر سوادآموزی و کلاسهای آموزش فنونی مثل خیاطی که در عین حال می‌توانند به ارتقا آگاهی زنان کمک‌ساز می‌کنند یا برای استقلال اقتصادی آنان و کاهش فشار مالی بر خانواده‌شان موثر باشند، محمل‌های مطلوب‌تری هستند زیرا هم ضربه‌پذیریشان کمتر است هم مضمون مددکاری و یابوری دارند و هم از اقبال بیشتری برخوردار میشوند.

۵ - از آنجا که نقطه حرکت وضعیت ناآگاهی بخت وسیعی از زنان به حقوق خویش است، پس امکان ایجاد شکل‌هایی که همگی مستقیماً با انگیزه دفاع از حقوق زن بوجود آیند کم می‌شود. در این حالت، نفس‌گرم‌هم‌آمدن زنان اولویت و اهمیت زیادی می‌یابد، و وقتی محملی برای تجمع و ارتباط بوجود آمد می‌توان بتدریج و با سنجش جوانب گوناگون کار و ظرفیت‌های موجود، در سمتی حرکت کرد که مسأله حقوق زنان و تبلیغ و ترویج آن به مضمون اصلی و مرکزی این تجمع تبدیل شود. عبارت دیگر، جز در مورد زنانی که آگاهی اولیه به حقوق زن و انگیزه مبارزه در راه آن را دارند، در مورد بقیه زنان انگیزه شکل، از مضمون اصلی و هدفی که برای آن در نظر است در ابتدای کار فاصله می‌گیرد. با توجه به این موضوع است که انگیزه‌های داغ و بالفعل بمثابة عامل اولیه تجمع اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌یابد. به تنها برای ایجاد شکل‌ها بلکه پس از شکل‌گیری اولیه آنها نیز باید از تمرکز روی مسأله‌ای که برای افراد یک شکل مشخص جنبه انتزاعی یا حتی مقاومت برانگیز دارند (مثلاً اختیاری بودن حجاب، حق قضاوت زنان در دادگستری، لغو اجازه پدر یا شوهر برای مسافرت به خارج و نظایر آن) پرهیز کرد و اینگونه مسأله را به نوبت و با افزایش نسبی و مداوم ظرفیت و پذیرش زنان، و از طریق مسأله ملموس‌تری چون نابرابری دستمزد زن یا مرد برای کار یکسان، فقدان تأمین شغلی برای زنان، محدودیت استخدامی برای آنان، محدودیت‌های گوناگون تحصیلی و ممنوعیت تحصیل در برخی از رشته‌های تخصصی برای زنان از واجبهای تحصیلی به دختران و امتیاز در حق طلاق به شوهران، خطر تعدد زوجات و مسأله حق نگهداری فرزندان و غیره مطرح ساخت و پله پله جلو رفت. شرطانکه سازماندهی زنان بتواند عملی شود و گسترش‌توده‌های پاینده حرکت از مسأله و مضامینی است که عقیده‌مندترین زنان نیز آنها را هم اکنون لمس و درک می‌کنند و زنان متمدن و پیشرو پراحتی می‌توانند بر سر این موضوعات همدردی خود را به آنان نشان دهند. برای مثال هیچ زن عقب‌مانده و بی‌سواد، هیچ زن سنتی و بشدت مذهبی را نمی‌توان یافت

نسخه نویسی برای آنها کار درستی نیست، اما اشاره به پاره‌های مسائل، تأکید روی برخی از محورهای این ساز - ماندگی و پیشنهاد بعضی روشها و اشکال، می‌تواند بمثابة راهنمودهای کلی مفید واقع شود.

۱ - کشور ما کلاً از لحاظ فرهنگی عقب‌مانده است؛ در بطن این عقب‌ماندگی عمومی، طبقات کارگر و زحمتکش بخاطر فشار اقتصادی و سیاسی، از عناصر موجود فرهنگ پیشرفته نیز که در دسترس توانگران و تحصیلکرده‌هاست، سهم کمتری داشته‌اند. در این میان محرومیت فرهنگی زنان طبقات پائین بخاطر تبعیضات جنسی و محدودیت‌های سنتی به مراتب بیشتر بوده است. زنان طبقات مرفه و اقشار تحصیلکرده لایه‌های متوسط جامعه با نسبت به حقوق زنان آگاهی بسیار بیشتری دارند، حال آنکه در میان زنان طبقات پائین، بویژه زنان روستایی، و ایضا در میان زنان لایه‌های متوسط سنتی، آگاهی نسبت به حقوق زن بسیار پائین و حتی گاه در "زیر صفر" است. کم نیست تعداد زنانی که وقتی کلمه "آزادی زن" را می‌شنوند به تصور آنکه منظور از آن، آزادی از قید اخلاق، آزادی از پیوند ها و تعهدات زناشویی و خانوادگی و آزادی فحشاست، از خود اکراه نشان می‌دهند. بسیاری از زنان مذهبی نهنیت خود را نسبت به زن و حقوق آن از مردسالاری مذهبی گرفته‌اند و اگرچه از ستم مردان رنج می‌برند، اما آن را بمثابة یک حکم الهی می‌پذیرند و هرگونه تردید و عصیان در برابر آن را تردید و عصیان در برابر احکام الهی می‌دانند. زنان زیادی وجود دارند که خود طرفدار سرسخت حجاب‌اند، زیرا این فکر اخوت مابانه در ذهن خود آنان نیز رسوب کرده است که گویا زن فقط برای شهوت مرد است و مرد نمی‌تواند جز به چشم هرزگی به زنان نگاه کند! حجاب در نظر بسیاری از اینگونه زنان، چارمبی غنی "طبیعی" مردان است. وجود ناآگاهی از حقوق خود در میان بخش عظیمی از زنان ایران، که عموماً در بیسوادگی، تعلقات مذهبی و سنتی آنان ریشه دارد، مانع از آن می‌گردد که در لحظه حاضر بتوان آگاه‌ترین زنان به حقوق اجتماعی زن را نقداً در میان طبقات کارگر و زحمتکش سیراغ کرد. اگرچه رهائی زنان و ریشه‌کن ساختن ناآگاهی آنان اساساً تحت حاکمیت یک دولت کارگری و در نتیجه توسعه و تعمیق دموکراسی کارگری و گسترش آموزش‌امکان پذیر است، اما در همین شرایط موجود نیز در جهت گسترش آگاهی زنان و تجهیز آنان برای دفاع از حقوق انسانی خود کارهای بسیاری می‌توان کرد. در شرایط موجود، خواهناخواه بار آگاهی زنان بیشتر به دوش زنان آگاه و در عین حال مبارز که عموماً از بخشهای لائیک و تحصیلکرده جامعه هستند می‌افتد. وضعیت سیاسی جامعه‌ها چنان است که نه زنان کارگر و زحمتکش می‌توانند بدون آگاهی نسبت به حقوق یا اعمال شد‌شان به شکل بیدارزند، و نه شکل زنان پیشرو و آگاه بدون نقب‌زدن به درون توده‌های انبوه زنان مبارز طبقات کارگر و زحمتکش می‌تواند دوام آورد و به یک نیروی اجتماعی تبدیل شود. ترکیب آگاهی و نیروی اجتماعی - که در حال حاضر به نحو چشمگیری از یکدیگر فاصله دارند - باید محور اصلی سازماندهی زنان تلقی شود.

۲ - مسائل مربوط به آزادی زنان و رفع تبعیضات تحصیلی بر آنان، به دلیل تلقی ایدئولوژیک دولت اسلامی حاکم از زن، از چارچوب مبارزه برای رفم خارج شده و مستقیماً به سرنگونی رژیم جمهوری متصل می‌گردد. از اینرو شکل زنان و فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی حول آزادی زن، همچون تمامی مسائل دموکراتیک در ایران به یک مسأله عمیقاً سیاسی تبدیل می‌گردد و ضرورتاً خصلت زیرزمینی پیدا می‌کند.

۳ - هر کار توده‌ای، الزاماً کاریست سراسری و در نتیجه غنی - به این خاطر میان ضرورت گستردگی و خصلت غیر غلنی شکل و فعالیت زنان، تناقض بوجود می‌آید. این

این امکان و استعداد را بطور بالفعل به آنان می‌دهد که ظرفیت آگاهی‌های بمراتب بیشتری از زنان روستائی و زحمتکش شهری، و ظرفیت جنگندگی بمراتب بیشتری از زنان روشنفکر طبقات میانی داشته باشند. گزارشات کارگری و اخبار مبارزات قهرمانانه کارگران ایران که پشت رژیم اسلامی را به لرزه در آورده است، همگی از مبارزات و مقاومت‌های دوشا - دوش زنان با مردان، از ظرفیت بالا و کاملاً بالفعل زنان کارگر برای درک حقوق برایشان با مردان و از ظرفیت درخشان مبارزاتیشان حکایت دارند. رژیم اسلامی موج جدید اخراج زنان کارگر را از کارخانجات آغاز کرده و زنان کارگر را به مصاف با خود فراخوانده است. رژیم قصد دارد با سوءاستفاده از خطر بیکاری که بر سر همه کارگران سایه انداخته است، کارگران مرد را در برابر کارگران زن قرار دهد. تلاشهای رژیم را باید با دو مشت گره‌کرده پیایی، یکی تشکل مستقل زنان کارگر برای دفاع از حق اشتغال و تامین شغلی خود، و دیگری حمایت و یاوری تشکل و نقلابی مردان کارگر از آنان پاسخ داد. زنده‌ترین و نقدترین موضوع برای آگاهی و تشکل مستقل زنان هم‌اکنون در کارخانجات و محلات کارگری خود را نشان می‌دهد و سازمانگری می‌طلبد! انبار باروت را باید در همین نقاط مستعد چاشنی گذاری کرد؛ انفجار بزرگ از همین نقاط آغاز خواهد شد!

اما هژمونی زنان کارگر در جنبش مستقل زنان بمعنی متحد و ساختن کار به سازماندهی زنان کارگر نیست زیرا در آنصورت نه استقلال جنبش زنان معنی خواهد داشت و نه هژمونی کارگری. باید از هم‌اکنون میان زنان زحمتکش و زنان آگاه (اعم از معلمین، کارمندان، روشنفکران، هنر - مندان و زنان خانداندار و غیره) به کار سازمانگری پرداخت ولی این مهمترین اصل را یک لحظه نباید مورد غفلت قرار دهد که: جنبش مستقل زنان باید بر محور تشکل زنان کارگر سازمان داده شود. زیرا همانطور که بدون سرکردگی طبقه کارگر، مبارزات دمکراتیک راه به عاقبت نمی‌برد، بدون سرکردگی زنان کارگر در جنبش مستقل زنان نیز چیزی جز بقای ستم و بردگی نصیب زنان نخواهد بود. نباید فراموش کرد که سوسیالیسم بدون آزادی زن، و آزادی زن بدون سوسیالیسم خواب و خیالی بیش نیست.

هیچیک از رده‌های "الف" و "ب" و "ج" در درون خود کاملاً همگن نیستند، در هر یک از این رده‌ها به نسبت‌های متفاوت هم زنان آگاه به حقوق زن و هم زنان ناآگاه وجود دارند، هم زنان مذهبی، هم زنان لائیک وجود دارند؛ هم زنان طرفدار رژیم کنونی و هم زنان مخالفان وجود دارند. توجه به این ناهمگنی برای تشخیص نیروهای آماده و بالفعل جهت افزایش راندمان کار و همچنین منظور اتخاذ روشهای متناسب با روانشناسی و ظرفیت بخش‌های گوناگون زنان، رعایت موازین امنیتی و همینطور پرهیز از کمرنگ کردن مرزهای طبقاتی و نادیده گرفتن تضادهای سیاسی، ضرورت اساسی دارد.

انقلاب ایران زنان را وسیعاً به میدان کارزار کشید و آنان را عمیقاً سیاسی کرد. رژیم اسلامی در عین سوء - استفاده ابزاری از زنان در جهت استقرار خود، زنان را قدم به قدم به بهانه‌های "عدم رعایت حجاب اسلامی"، "دشمنی با مکتب اسلام" و غیره از عرصه حیات اجتماعی و فعالیت سیاسی دور کرده و در راستائی به پیش می‌رود که تمامی زنان را با خانه‌نشین کردن از فعالیت سیاسی و اجتماعی محروم سازد. اما رژیم هنوز به این کار در ابعاد وسیع موفق نشده و زنان کماکان در هر دو سوی سنگر بشدت فعالند و وزن آنان در معادلات سیاسی هنوز چشمگیر است. حتی تحریک سیاسی زنان حزب اللهی حاکمی از گریز آنان از رکودی است که رژیم اسلامی خواهان پیاده کردن آن است. تحریک و فعالیت سیاسی و اجتماعی زنان، حتی اگر مضمون آن مسائل مختص زنان نباشد، خود یکی از ارکان

که بتواند با رغبت و رضایتن به "هو" بدهد و مخالف حق تعدد زوجات مردان نباشد، یا به نحوی زندگی خود را در سایه این قانون ظالمانه در معرض خطر احساس نکند. اینگونه مسائل را باید در زندگی واقعی و متناسب با سطح فرهنگی زنانی که موضوع سازماندهی قرار می‌گیرند شناخت و آنها را تکیه گاه اهرم سازماندهی ساخت.

۶ - برای تعیین حوزه‌های کار در میان زنان و اتخاذ روشهای متناسب و انتخاب موضوعات و مضامین درخور با ظرفیت‌های واقعی، لازم است ابتدا طبقه بندی زیر را در نظر گیریم:

الف - زنانی که خود کارگر، یا جزئی از طبقه کارگرند؛
ب - زنانی که جزو زحمتکشان شهر و روستا هستند و یا بطور کلی به خانواده‌های متوسط شهری تعلق دارند؛
ج - زنانی که به اقتضای مرفه خرد به روزوازی تعلق دارند؛
د - زنان اشراف، سرمایه‌داران، ملاکان و غارتگران دسترنج کارگران و زحمتکشان.

از چهار رده فوق، حوزه فعالیت سازمانگری ما باید به سه رده نخست محدود باشد. ما مخالف تشکل زنان رده "د" نیستیم، زیرا موافق بردگی آنان نیستیم، ولی بگذار انسان که از آزادی زن چیزی جز آزادی خانمهای متشخص نوکر و کلفت دار نمی‌خواهند، جداگانه به فاصله یک سنگر از ما متشکل شوند؛ بوی عطر و پودر آنان شامه ما را کور میکند!

در رده‌های "الف" و "ب" و "ج" که زمینه کار سازماندهی، ماست، اولویت و اهمیت تابع همان ترتیب است. کارگران، همانگونه که در تمامی عرصه‌های برنامه مبارزاتی ما، در عرصه سازماندهی زنان نیز محور کار خواهند بود. این اولویت مطلقاً بمنظور نفی استقلال جنبش زنان نبوده بلکه تنها شرط واقعیه‌نانه‌ی پاکرفتن آن بویژه در شرائط مشخص ایران است. زنان آگاه که اغلب در میان تحصیلکردگان طبقه متوسط شهری‌اند، اگر خیلی هنرکنند شاید بتوانند تشکل مستقلی برای زنان ایجاد کنند، اما هرگز قادر نخواهند بود ابعاد اجتماعی به این بیخشنده و جنبش مستقل زنان را بوجود آورند؛ زیرا آنان در اقلیت قرار دارند و فریادشان در گلو خفه خواهد شد. اکثریت زنان ایران را زنان طبقات کارگر و زحمتکش تشکیل می‌دهند. بدون حرکت این نیروی عظیم که قادر است از جانب جامعه سخن بگوید، از جنبش زنان هیچ سخنی نمی‌تواند در میان باشد. اما بیشترین زنان ناآگاه، بی‌سواد و سنتی در میان همین اکثریت‌اند! کلید حل این تناقض، تمرکز روی سازماندهی زنان کارگر است، زیرا زنان کارگر تحت تاثیر کار تولیدی و خلاق، فرهنگ کار جمعی در کارخانجات، دو - شادوشی با مردان در حیات اقتصادی کشور و شرکت فعال در نبرد طبقاتی جاری، از روحیه‌ی برابری طلبی و ظرفیت آگاهی پذیری بسیار بالایی برخوردارند. زنان کارگر اگر از آگاهی زنان تحصیلکرده فاصله دارند، در عوض از زنان بیسواد هم فاصله دارند؛ اگر از زنان متجدد فاصله دارند، از زنان سنتی نیز فاصله دارند. نقش مهمی که آنان در این شرائط می‌توانند ایفا کنند و دقیقاً در همین جایگاه است. آنان لولای اتصال اقلیت آگاه و روشنفکر، به اکثریت ناآگاه و عقب‌مانده‌اند. جایی که ورطه‌های ناپیمودنی زنان آگاه را از زنان سنتی و عقب‌مانده جدا می‌کند، زنان کارگر با هزاران رشته ارتباطی با انبوه این زنان در تماسند و همچون سرپلی این دو قطب را برای جریان آگاهی از حقوق زن بیکدیگر متصل می‌سازند. زنان کارگر برای آنکه بتوانند این آگاهی را منتقل سازند، باید ابتدا آن را دریافت و جذب کنند و وقتی این آگاهی را کسب کردند و به نسبتی که کسب کردند، دیگر نقش سربل نخواهند داشت بلکه خود به پیشروان و پرچمداران آگاهی و جنبش مستقل زنان مبدل خواهند شد، زیرا موقعیت طبقاتی زنان کارگر

سر نوشت جامعه و درک قدر و توان بیکران و عول آسایش در همه عرصه‌ها و امیدارد . ضمن تلاش پیگیر برای حفظ و تشدید فعالیت سیاسی و اجتماعی زنان در عرصه‌های طبقاتی و دمکراتیک، باید از سوئی کوشید تا آنان از معسر همین مبارزات نیز به مسائل مستقل خود وقوف یابند و برای دفاع از آنها مستقلاً مشکل شوند، و از سوی دیگر باید تلاش کرد که رابطه مسائل مستقل خود را با مسائل سیاسی و حاکمیت رژیم ارتجاعی دریابند و شکل‌های مستقل زنان را همچون جویباری‌های زیرزمینی آتش به یکدیگر متصل سازند، دریای درد قرنهای گذشته را در زیر پی‌های کاخ ستمگران متراکم سازند و آتششان خشم گذاران نسلها لگد مال شدگی را بر سر رژیم برداری جمهوری اسلامی ایران بکشایند. □

اصلی حقوق زنان و شاید بالاترین سطح این حقوق است . فعالیت و مبارزات سیاسی زنان را در صف‌های ارزاق و در مقابل زندانها، در اعتراض علیه اعدام زنان و تجاوز به آنان در مقاومت علیه جنگ و کشتار فرزندان و شوهران و برادران - نشان در یک جنگ صلیبی ابلهانه، در مسائل مسکین و تخریب خانه‌ها، در بیکاری خود و بیکاری شوهرانشان، در کارخانه‌ها و روستاها و در هر عرصه‌ای از مبارزات طبقاتی و دمکراتیک باید دامن زد، سازمان داد و تقویت کرد . هر چند که در بسیاری از این زمینه‌های مبارزاتی سازماندهی جداگانه زنان نالازم و حتی گاه بگلی نادرست است، ولی نفس تدوم حضور و مبارزه زنان در تمامی زمینه‌ها، علاوه بر اینکه مبارزات طبقاتی و مبارزات دمکراتیک عمومی را قوت و قدرت می‌بخشد، زنان را بمثابه زن نیز به دخالت در

مسئله‌های

میان " شورائی‌ها " ، معلوم شد که بنه‌صدر و بنی‌صدریان هنوز به گذشته خود می‌نازند، هنوز برای " رهائی " ایران به قانون اساسی جمهوری اسلامی چشم دوخته‌اند و جمهوری اسلامی را حکومتی می‌دانند که انقلابی بود و به " استبداد " گزاید ! و بنا بر این، مهمتر از همه، هنوز هم مقاومت قهرمانانه خلق کرد را محصول " توطئه " می‌دانند ! چنین کسانی این طرح خود مختاری را پذیرفتند و گفتند، این همان بود که ما می‌گفتیم . بنا بر این کسی باید گول و کجی باشد که اینهمه را بشنود و ببیند و در عین حال ادعای آقای رجوی را بپذیرد که در پیام خود این طرح را " راه‌حلی عادلانه، صلح آمیز و دمکراتیک برای یکی از مسائل بفرنج سیاسی و تاریخی کشورمان " توصیف می‌کند . سوم اینکه، این طرح، محصول سازشی بود میان نیروهای تشکیل دهنده " شورای ملی مقاومت " در مقطع کنونی توازن نیروها . اما از گفته‌ها و نوشته‌ها معلوم است که نیروهای ناهمساز درون شورا، مقطع کنونی توازن نیروها را ناپایدار میدانند و هر کدام می‌خواهند در اولین فرصت از این سازش سرباز زنند و این را از هم‌کنون بیان می‌کنند . " اطلاعیه مسئول شورای ملی مقاومت " در تاریخ ۱۷ آبان ۶۲، در حقیقت بازتابی از این سازش نیروهای ناهمساز است که در عین حال برای کاستن از ناهمسازها صادر شده است . در این اطلاعیه، با اشاره به اساسنامه شورا، بار دیگر یادآوری می‌شود که : " هیچیک از مصوبات شورای ملی مقاومت، بخشی از قانون اساسی نظام جمهوری آینده کشور که توسط مجلس موسسان و قانونگذاری ملی تدوین خواهد شد، تلقی نمی‌شود . " (مجاهد ۱۷۷، ص ۲۷) . در همین رابطه، آقای مسعود رجوی در پیام خود بمناسبت تصویب طرح خود مختاری، صراحتاً یادآوری کرده که پارهای از مواد طرح بلافاصله قابل اجرا نیست و بعنوان نمونه، " مراجعه به آراء عمومی مردم منطقه کردستان جهت تعیین قلمرو جغرافیایی منطقه خود مختار کردستان ایران " را یاد کرده است (پیام مسئول شورای ملی مقاومت " مجاهد ۱۷۷، ص ۲) . باین ترتیب نه تنها عملاً " دولت موقت " را از تعهد به حتی همین طرح خود مختاری آزاد ساخته، بلکه بطور ضمنی " مراجعه به آراء عمومی مردم منطقه کردستان جهت تعیین قلمرو جغرافیایی منطقه " را قبل از شکل گیری قطعی ارتش و ارگانهای قهر و دولت مرکزی، نادرست شمرده و در حقیقت رد کرده است ! ناگفته روشن است که طرحی که " دولت موقت " نتواند آنرا اجرا کند و بعد از " دولت موقت " ارزش قانونی نداشته باشد، تنها

سازشی است موقت، برای رهانیدن " شورای ملی مقاومت " از بن بست از هم پاشی . در این میان، گفته‌های آقای قاسملو در بکر کل حزب دمکرات کردستان، غیر قابل فهم است . وی در مصاحبه‌ای با " رادیو صدای کردستان " در ۲۴ آذر گذشته، ضمن یادآوری این نکته که " این طرح، طرح خود مختاری حزب دمکرات ایران نیست و حزب دمکرات آن را حق مسلم خود می‌داند که جهت تصویب و به‌کرسی نشاندن طرح خود مختاری حزب مبارزه کند و رأینده نیز این مبارزه را ادامه خواهد داد "، می‌گوید : " به جرات می‌توان گفت که تمامی خواسته‌های اساسی حزب دمکرات کردستان ایران در این طرح گنجانده شده است " و یاد در پاسخ به منتقدان این طرح می‌گوید : " اگر اینان طرح را واقع بینانه بررسی کنند . . . باین واقعیت پی خواهند برد که طرح خود مختاری چیزی غیر از این نیست . طرحی که اکثریت نمایندگان خلقهای ایران، آن را مورد تصویب قرار می‌دهند، طرحی که واقعا در چارچوب یک کشورخواستهای خود را فرموله کرده باشد، نمی‌تواند بیش از این باشد . " پرسیدنی است که اگر طرح خود مختاری نمی‌تواند بیش از این باشد، " چرا آقای قاسملو تاکید میکند که حزب در آینده نیز برای " به‌کرسی نشاندن طرح خود " مبارزه را ادامه خواهد داد ؟ . چهارم اینکه، معلوم شد که مجاهدین خلق، خود مختاری را عملاً منحصر به کردستان می‌دانند و در مورد خلقهای دیگر، حتی همین طرح خود مختاری خودشان را قبول ندارند . بنی‌صدریان انتشار مقاله‌ای در نشریه " کردستان " شماره ۹۲ (درباره گروهی بنام " فرقه دمکرات مستقل از رایجان ") را بهانه قرار دادند و با حمله به فرقه دمکرات و جنبش خلق از رایجان در سال ۲۵-۲۴، تلویحاً به حزب دمکرات حمله کردند و درباره خطر " تجزیه طلبی " هشدار دادند (در پاسخ باین هشدار بود که مجاهدین، درک خودشان را از مسأله ملی و خود مختاری با صراحت بیشتری بیان کردند : " تا آنجا که به مجاهدین خلق ایران و درک آنان از برنامه شورا و وظائف مردم دولت موقت مربوط می‌شود، ما با قاطعیت تام و تمام گفته می‌گوئیم که مسأله باین نام خود مختاری یا تشکیل حکومت خود مختار در از رایجان، در آینده نیز همچون گذشته قابل طرح و گفتگو نیست . " (توضیح درباره مقاله نشریه انقلاب اسلامی در هجرت - شماره ۶۲، مجاهد ۱۸۳ ص ۲۸) . باین ترتیب، شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق، در برابر مسأله ملی، گوشه‌ای از دمکراسی موعود خود را بنمایش گذاشتند . آیا راه " جامعه بی طبقه و توحیدی " از همین جا می‌گذرد ؟ □

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر!

اتحادیه پاسخی مناسب برای شکل صنفی - طبقاتی پرولتاریا

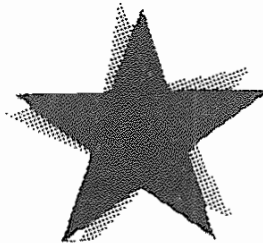
هم در سرکوب و شکست شوراهای کنترل، شرکت کرد و همراه سندیکاها را مسدود ساخت. اما برای اینکه موضع مشخص حزب توده را در برابر سندیکا بدانیم باید ویژگی و مشخصات این نوع تشکل را پس از قیام مورد ارزیابی قرار دهیم. از قیام تا ۳۰ خرداد، جنبش کارگری ما در کنار شوراهای کنترل، تشکلهای دیگری آفریدند که شوراهای مستقل کارگری نام داشت. اینها نه شورای اسلامی بودند و نه شورای کنترل، بسیاری از اینها از درون و پس از عقب نشینیهای شوراهای کنترل بوجود می آمدند و یا در پس تحولات و مبارزاتی که در سطح کارخانه و یا جامعه رخ میداد به شوراهای کنترل ارتقاء می یافتند. هم چنین در کارخانه های شوراهای اسلامی بدلیل تناقضات داخلی از عملکرد باز میماند و عملاً منحل و یا منقعل میشدند کارگران شوراهای کارگری را بنا میکردند این سازمانها، علیرغم اسمشان، سازمان سندیکائی بودند، اما از نوع پیشرفته ترین سندیکاها، یعنی سندیکاهای طبقاتی و نه صنفی، تا پیش از انقلاب، سندیکاهائی که وجود داشت از نوع سندیکاهای صنفی بود که عمدتاً کارگران اصناف را متشکل میکرد. علاوه بر آن رژیم دیکتاتوری شاه یک سازمان کارگران فرمایشی تشکیل داد بود که طرح تشکیلاتی معین و جامعی نداشت، یعنی ساخت آن نه متکی بر واحد تولیدی بود و نه کارگاه و نه حرفه. در رابطه با این تقسیمات، بطور کلی دو نوع ساخت سندیکائی وجود دارد. اول سندیکا - هائی که سازمانده اصناف اند که به دوره اول رشد سرمایه داری مربوط میشوند و دوم، سندیکاهائی که به دوره تکامل سرمایه داری و پیدایش واحدهای صنعتی بزرگ مربوط میشوند. جنبه انقلابی و متمایز این نوع اخیر در اینست که اولاً

کارگران یک رشته تولیدی را قطع نظر از حرفه های گوناگونی که در آن است (مثل نجار، آهنگر، نقاش، خیاط) متشکل می کند و دوماً بدلیل اینکه پایه اش در واحد تولیدی است و دربرگیرنده همه کارگران واحد است. عبارت دیگر، سندیکائی اصناف در بیرون از کارگاه تشکیل میشود حال آنکه سندیکائی طبقاتی یا صنفی، در واحد تولیدی تشکیل میشود. از این جهت وحدت عمل و سازمانیسم دموکراتیک نیرومندی را بوجود می آورد. شوراهای کارگری که در بالا از آن نام بردیم پایه های اولیه چنین سازمانهای سندیکائی بودند. در جنبش کارگری ما، پس از شوراهای کنترل، این شوراهای صنفی (مهمترین نوع سازمان کارگری بوده است. موقعیت برتر مبارزاتی این سازمانها بر سندیکاها صنفی (الگوی کهن) بخوبی، نقش هژمونیک کارگران واحد های صنعتی را نسبت به کارگاهها و حرف نشان میدهد. مبارزات اقتصاد - دی کارگران در شوراهای کارگری (ما) این شوراهای بنام شوراهای مستقل می نامیدیم، و این وجه استقلال را در برابر شوراهای اسلامی که وابسته بودند بکار میبردیم (به هیچوجه قابل مقایسه با مبارزات سندیکاها صنفی قدیم، حتی پیشرفته ترینشان مثل بافنده سوزنی، خیاطها، کتابفروشان، چاپچیها، که حزب توده هم سرمایه اش را در آنجا قرار داده بود، نبود. نکته دیگری که نباید فراموش شود، موقعیت این سازمانها نسبت به شوراهای کنترل است. چنانکه قبلاً هم اشاره شد. شوراهای کنترل در اغلب موارد از درون این سندیکاها بیرون می آمدند درحقیقت این تشکلهای خود حالت جنبینی و یا تدارکاتی شوراهای کنترل بودند هنگامیکه شوراهای کنترل بنحوی از آنجا عقب می نشستند، کارگران در این سندیکاها موضع میگرفتند تا موقعیت مناسب بعدی

که مواضع از دست رفته را تصرف کنند. به همین اعتبار بود که ما دفاع از این سندیکاها را (تحت عنوان شوراهای مستقل) شرط لازم برای پیشروی بسوی کنترل میدانستیم. اما حزب توده هم بعزت دفاع از شوراهای اسلامی و هم طرح مباحث شوراهای سندیکالیست، شورا، شورای نمایندگان کارگران و زحمتکشان است و غیره در جنبش سندیکائی، به موضع دفاع از سندیکاها کهن پرتاب شده بود. البته از این سندیکاها نیز میبایست دفاع میشد. زیرا پس از شوراهای مستقل از نظر اهمیت سومین نوع سازمان کارگری بود. ولی نقل جنبش سندیکائی کارگران ایران، آنجا نبود، بلکه در کارخانهها و در شوراهای مستقل بود. یعنی کسی میتواند مستقلاً واقعاً در سازماندهی سندیکاها قدیمی (صنفی) موفق باشد که کارگران را در قسمت اول متشکل میکرد. سندیکاها صنفی خود وابسته به مبارزات کارگران کارخانه بودند و چنانکه واقعیت هم نشان داد پس از عقب نشینی کارگران کارخانهها و فروریزی شوراهای مستقل، اغلب سندیکاها صنفی نیز یکی پس از دیگری بدون دردسر منحل شدند. باین ترتیب حزب توده در جنبش شورائی، شوراهای اسلامی و در جنبش سندیکائی، سند - یکاها کهن را برگزیده بود. او حتی در جنبش سندیکائی نتوانست به اصولیتهای رفرمیستی خویش هم پایبند بماند و ما حتی اگر از دیدگاه راه رشد غیر سرمایه داری حزب توده به مسئله بنگریم، چگونه آن سازمانهای نیرومند کارگری که پایه جبهه واحد ضد امپریالیستی در کارگران را تشکیل میدهند، میتوانند بر روی تن ضعیف و نالان اصناف برپا شوند. بنابراین در مورد سندیکا، جدی گرفتن حزب توده و یا شاید بهتر باشد پس از رسوائی توده ای اخیر "بگوئیم مشی حزب توده بی مورد و زائد است." □

آدرس پستی در خارج از کشور

1- BERLIN 65
postfach 650226
W. GERMANY



مابرای تداوم مبارزه

انقلابی خود به کمک

مالی شما نیازمندیم

آزادی، استقلال، حکومت شورائی